



مجموعه تاریخ جهان



جنگ جهانی اول

World War I

رابرت گرین

ترجمه مهدی حقیقت خواه



جنگ جهانی اول

نویسنده: رابرت گرین

ترجمه‌ی مهدی حقیقت خواه



n, Robert

اسه: گرین، رابرت، ۱۹۶۹ - م.

، و نام پدیدآور: جنگ جهانی اول / رابرت گرین؛ ترجمه مهدی حقیقت خواه.

صات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۸۸.

صات ظاهری: ۱۲۴ ص: مصور.

۷-۸۳۲-۳۱۱-۹۶۴-۹۷۸

بت فهرست نویسی: فیپا

ت: عنوان اصلی: *World war I, 2008*

ع: جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴-۱۹۱۸ م.

ه افزوده: حقیقت خواه، مهدی، ۱۳۲۶ - ، مترجم.

دی کنگره: ۱۳۸۸ ج ۴ گ/ D۵۲۱

دی دیویی: ۹۴۰/۳

ه کتاب شناسی ملی: ۱۸۴۲۲۸۵

این کتاب ترجمه‌ای است از:

World War I

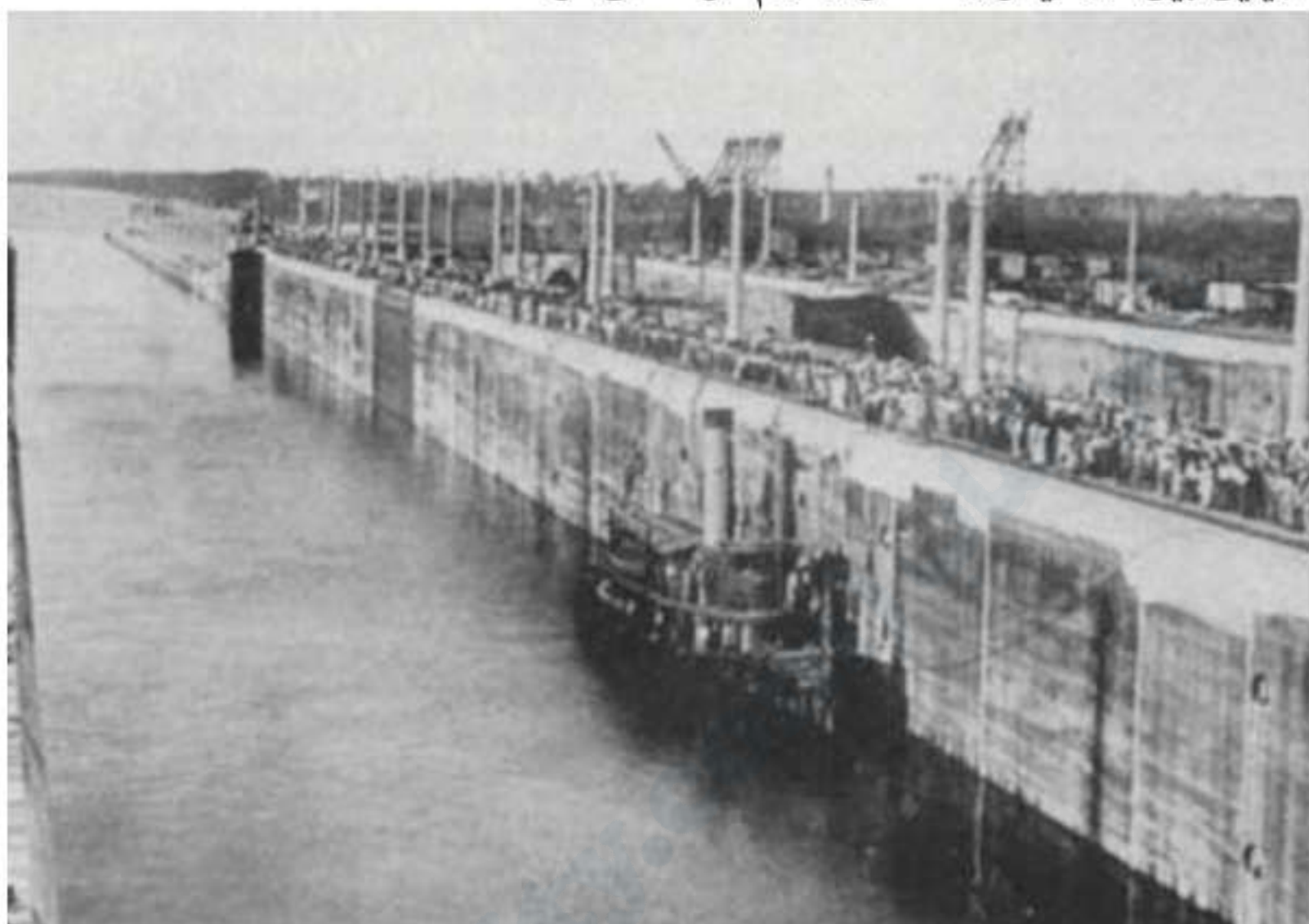
Robert Green

Lucent Books, 2008

نشر کتاب (nbbookcity.com)

رویدادهای مهم در زمان جنگ جهانی اول

۱۹۱۴ : جنگ جهانی اول در ۲۸ ژوئیه آغاز می‌شود؛ با گشوده شدن کانال پاناما سفر دریایی بین دو اقیانوس اطلس و آرام کوتاه می‌شود.



۱۹۱۵: الکساندر گراهام بل، مخترع تلفن، نخستین گفتگوی تلفنی قاره‌ای را بین نیویورک و سان‌فرانسیسکو انجام می‌دهد؛ دی. دبلیو. گریفیث، فیلمساز آمریکایی، فیلم صامت و حماسی خود، تولد یک ملت، را که در باره جنگ داخلی آمریکاست، برای نخستین بار به نمایش می‌گذارد.



۱۹۱۶ : جیمز جویس سیمای هنرمند در جوانی را منتشر می‌سازد؛ ژنرال آمریکایی جان جی. پرشینگ سربازان آمریکایی را در تعقیب پانچو ویلا وارد مکزیک می‌کند؛ در جریان شورش عید پاک در ایرلند، ملی‌گرایان ایرلندی می‌کوشند حکومت بریتانیایی را براندازند.



۱۹۱۷ : ایالات متحده بی طرفی را کنار می گذارد و در جنگ به متفقین می پیوندد؛
انقلاب روسیه تزارها یا حاکمان موروثی روسیه را سرنگون می سازد؛ زنان آمریکایی
برای گرفتن حق رأی به سوی کاخ سفید راهپیمایی می کنند.



۱۹۱۸ : بین متفقین و دولت‌های مرکزی قرارداد آتش‌بس امضا می‌شود که به جنگ جهانی اول پایان می‌دهد؛ شیوع آنفلوآنزای اسپانیایی میلیون‌ها نفر را به کام مرگ می‌فرستد؛ جلو بردن ساعت تابستانی در ایالات متحده رسماً پذیرفته می‌شود.



۱۹۱۹ : ارتش بریتانیا شهروندان بی‌سلاح شهر آمریتسار هند را به ضرب گلوله از پا در می‌آورد که باعث افزایش خواستِ پایان یافتن حکومت بریتانیا بر هندوستان می‌شود؛

پیمان ورسای در ۲۸ ژوئن امضا می‌شود و به جنگ جهانی اول رسماً پایان می‌دهد.

نشر کتاب (nbbookcity.com)

پیشگفتار: چرایی آغاز جنگ

زمان جنگ جهانی اول آنقدر به ما نزدیک هست که بتوانیم به بسیاری از پرسش‌های چی، کی، و کجا، که برای درک هر رخداد تاریخی ضروری است، پاسخ دهیم. انبوهی از اسناد رسمی در دسترس ماست. گزارش‌های سربازان همه ارتش‌های درگیر، نه تنها از صحنه‌های نبرد بلکه همچنین از تجربیات شخصیشان در جریان نبرد، برجا مانده است. پژوهشگران مجلدهای فراوانی در شرح و توضیح عملکردهای این جنگ گرد آورده‌اند. در نتیجه، گزارش تقریباً هر روزه درگیری‌ها به نحوی ثبت شده است. و عکاسی، که در قرن نوزدهم اختراع شد، آنقدر پیشرفته و دوربین آنقدر در دسترس بوده است که بتوانیم حتی قیافه سربازان و چگونگی صحنه‌های نبرد را ببینیم. پرسش آزاردهنده‌ای که برجا می‌ماند این است که چرا جنگ آغاز شد. سبب بی‌واسطه جنگ، قتل دوک بزرگ، فرانتس فردیناند، وارث تاج و تخت امپراتوری اتریش - مجارستان بود. دوک بزرگ در ساریوو، پایتخت قدیمی بوسنی و هرزگووین و بزرگ‌ترین شهر بالکان، به قتل رسید. در سال ۱۹۱۴ امپراتوری اتریش - مجارستان - که اکنون از میان رفته است - بر این منطقه حاکم بود. قاتل، گاوریلو پرینسیپ از صرب‌های بوسنی، و همدستانش عضو جنبشی زیرزمینی بودند که برای استقلال از امپراتوری اتریش - مجارستان مبارزه می‌کرد.

این قتل ممکن بود در حدّ حادثه‌ای کنترل شده باقی بماند، اما چنین نشد و کشورها را یکی پس از دیگری درگیر کرد. در حالی که قدرت‌های بزرگ اروپا - بریتانیا، فرانسه، و روسیه در یک سو و آلمان و اتریش - مجارستان در سوی دیگر - می‌گفتند تنها خواهان صلحند، عملاً داشتند برای جنگ آماده می‌شدند. اروپا به کانون زمین‌لرزه‌ای سیاسی تبدیل شد و موج‌های ضربه‌ای آن به سرعت به بیرون گسترش یافت و به تمامی نقاط جهان رسید. این درگیری در تاریخ به جنگ جهانی اول یا جنگ بزرگ مشهور شد.

بخشی از علاقه پیگیر به دانستن این که چرا این جنگ آغاز شد، از همین گستردگی جهانی آن برمی‌خیزد. کشورهای اندکی در این جنگ از آسیب مصون ماندند. مردم بیش از پیش دریافتند که جهان به هم پیوسته است و از رخدادهای جهانی گریزی نیست. این جنگی بود که چشم‌انداز نامعمول کشتی‌های جنگی ژاپن را که در دریای مدیترانه از کاروان‌های دریایی متفقین محافظت می‌کردند، کارگران چینی را که در پشت خطوط متفقین در فرانسه کار می‌کردند، استرالیایی‌ها و نیوزیلندی‌هایی را که در خاک ترکیه می‌جنگیدند و آمریکایی‌هایی را که، علی‌رغم تمایل آمریکا به حفظ بی‌طرفی، از سال ۱۹۱۷ در سنگرهای اروپا به نبرد برخاستند، به نمایش گذاشت. در آفریقا، نیروهای مستعمراتی متفقین و دولت‌های مرکزی با هم درگیر شدند و هر دو

طرف سربازان آفریقایی را برای جنگ به خدمت گرفتند.



گاوریلو پرینسیپ، قاتل نوزده ساله (دومی از راست)، پس از کشتن دوک بزرگ فرانکس فردیناند، ولیعهد اتریش - مجارستان، در برابر بازداشت خود مقاومت می‌کند.

افزون بر آن، همه این‌ها در زمانی رخ داد که بخش عمده جهان به تمدن اروپایی با نظر موافق می‌نگریست. چین، پرجمعیت‌ترین کشور جهان، امپراتور خود را برانداخته و در سال ۱۹۱۲ حکومتی جمهوری مطابق معیارهای دموکراتیک غربی برپا داشته بود. ژاپن، در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، موفق شده بود با استفاده از روش‌های علمی غربی به قدرتی تجاری و نظامی در سطح جهانی تبدیل شود. حکمرانان مستعمره‌های اروپایی که بر شبه‌قاره هند و بخش عمده قاره آفریقا حکومت می‌کردند به تدریج به نوسازی این کشورها می‌پرداختند و خودمختاری نهایی را نوید می‌دادند.

عنان گسیختگی

پس آخر چرا کشورهای اروپایی خود را درگیر جنگ ددمنشانه‌ای کردند که جان میلیون‌ها نفر را گرفت و این اعتقاد را سست کرد که اروپا یکی از کانون‌های تمدن است؟ دو توضیح رایج در باره شروع جنگ جهانی اول این‌ها هستند: این جنگ کم و بیش به صورتی تصادفی رخ داد و دیگر آن که رقابت تسلیحاتی‌ای که پیش از جنگ

آغاز شده بود به خود جنگ انجامید. این دو نظر به هم مرتبطند. رقابت تسلیحاتی، که همه قدرت‌های بزرگ اروپایی در سال‌های پیش از ۱۹۱۴ در آن شرکت داشتند، فضایی انفجاری پدید آورد و قتل دوک بزرگ، فرانتس فردیناند، آتش جنگ را شعله‌ور کرد.

شاید بهترین بیان این نظریه از آن سِر ادوارد گِری، وزیر امور خارجه بریتانیا در خلال جنگ جهانی اول، باشد. گِری، در سال ۱۹۲۵، با لحنی اندوهگین به این نتیجه رسید که کشوری که درگیر رقابت تسلیحاتی می‌شود خطر برافروختن آتش جنگی را به جان می‌خرد که در پی باز داشتن آن است:

تسلیحات فراوان بناگزی به جنگ می‌انجامد. اگر در یک طرف تسلیحات وجود داشته باشد، در طرف‌های دیگر نیز باید تسلیحات باشد. افزایش تسلیحات باعث آگاهی از قدرت کشورهای دیگر و احساس ترس می‌شود. ترس سبب بدگمانی و بی‌اعتمادی و هر نوع پندار پلیدی می‌شود، تا آن جا که... هر حکومتی هر اقدام احتیاطی هر حکومت دیگری را نشانه نیت خصمانه تلقی می‌کند.... رشد غول‌آسای تسلیحات در اروپا، احساس ناامنی و ترس ناشی از آن - این‌ها بودند که جنگ را ناگزیر ساختند. (۱)

ارزیابی‌های تازه

دانش‌پژوهان آلمانی، که به مطالعه جاه‌طلبی‌های آلمان در آستانه جنگ پرداخته‌اند، در اجتناب‌ناپذیری جنگ در سال ۱۹۱۴ تردید کرده‌اند. این دانش‌پژوهان نسبت به نوع بشر دیدگاهی به مراتب نومیدانه‌تر دارند. آن‌ها مقصر اصلی آغاز جنگ را آلمان می‌دانند. یکی از آن‌ها می‌نویسد: «کشورها از سر ترس جنگ به راه نمی‌اندازند، بلکه بدین سبب چنین می‌کنند که مطمئنند با توسل به زور نفع بیش‌تری به دست می‌آورند تا با پرهیز از آن. این نکته در ۱۹۱۴ به همان اندازه صادق بود که در موارد دیگر.» (۲)

در واقع، کسانی که ویلهلم قیصر آلمان را پیش از جنگ می‌شناختند، مطمئن بودند که جاه‌طلبی او آلمان و بقیه جهان را درگیر جنگ خواهد کرد. دای‌اش، ولیعهد بریتانیا و شاه ادوارد هفتم بعدی، به سادگی نتیجه گرفت که «ویلی قُلدر است» (۳) و در سال ۱۹۰۹ که به پادشاهی رسیده بود، پس از سفری به آلمان، اظهار داشت: «با اطمینان می‌توان گفت که آلمان سرسخت‌ترین دشمن ماست، چرا که زحمت پنهان کردن آن را هم به خود نمی‌دهد.» (۴)

وینستون چرچیل، که مقدر بود در جنگ‌های جهانی اول و دوم چنان نقش بزرگی ایفا کند، نظری باریک‌بینانه‌تر دارد و نه تنها آلمان بلکه رخدادهای مهارناشدنی تاریخ

را نیز مقصر می‌داند. او می‌نویسد: «رخدادها نیز تا حدی دخالت داشتند، و هیچ کس نمی‌توانست جلوی آن‌ها را بگیرد. آلمان با سماجت، بی‌پروایی، دستپاچگی و هیاهو به سوی دهانه آتشفشان حرکت کرد و همه ما را هم به همراه خود به داخل کشاند.» (۵)



قیصر ویلهلم دوم در سال ۱۸۹۶، هشت سال پس از دستیابی به مقام امپراتور آلمان.

این پرسش که چرا جنگ در سال ۱۹۱۴ درگرفت تا حدی بدین سبب تاریخدانان را چنین به خود جذب کرده است که پاسخ‌ها در باره سرشت جنگ و کسانی که آغازگر آنند سخن بسیار دارند و شاید برای جلوگیری از جنگ در آینده سرنخ‌هایی به دست دهند. این کتاب به چیستی و زمان و مکان رخدادها می‌پردازد و داوری در مورد چرایی آن را به خواننده وامی‌گذارد. درک این نکته مهم است که در سال ۱۹۱۴ اکثر سربازان در مورد چرایی جنگ آگاهی چندانی نداشتند، و در حالی که میدان نبرد وارد

می‌شدند که با شوخ‌طبعی شیطننت‌آمیز سربازها، پاسخ خود را به این پرسش چنین سر می‌دادند:

ما این جاییم چون این جاییم
چون این جاییم، چون این جاییم؛
ما این جاییم چون این جاییم
چون این جاییم، چون این جاییم. (۶)

شهر کتاب (nbookcity.com)

۱. جبهه غرب – کانون طوفان

گرچه کشورهای کوچکی چون صربستان و بلژیک در روزهای آغازین جنگ جهانی اول عرصه نبرد بودند، این جنگ اساساً کشمکشی بین قدرت‌های بزرگ اروپا – آلمان، فرانسه، بریتانیای کبیر، روسیه و امپراتوری اتریش – مجارستان – بود. اروپا میدان نبرد دو جبهه بزرگ جنگ – جبهه غرب و جبهه شرق – را تشکیل می‌داد. مکان این دو جبهه یا منطقه نبرد غرب و شرق آلمان بود.

از آن جا که میدان نبرد منطقه وسیعی را دربر می‌گرفت و مدام گسترش می‌یافت، شاید یادآوری مکان کانون نبرد مفید باشد. چون، گرچه طوفان در منطقه‌ای رو به گسترش در گشت و گذار بود و بسیاری از کشورهای جهان را درمی‌نوردید، کانون طوفان همواره آلمان و جبهه اصلی، جبهه غرب بود. آلمان چه ویژگی‌ای داشت که توانست در سرتاسر اروپا و فراتر از آن چنین ویرانی و مصیبتی به بار آورد؟

اشتهای فزاینده آلمان

پاسخ این پرسش در رقابت آلمان با دیگر قدرت‌های بزرگ اروپا نهفته است. گرچه آلمانی‌ها [ژرمن‌ها] مردمی کهن هستند، اما کشور آلمان به تازگی به جایگاه کشوری بزرگ دست یافته بود. آلمان، که امروزه پرجمعیت‌ترین کشور اروپاست، تنها در قرن نوزدهم به یک دولت سیاسی مدرن تبدیل شده بود. در فضای رقابتی اروپای قرن نوزدهم، آلمانی‌ها احساس می‌کردند که باید موقعیت آلمان را در مقام قدرتی جهانی و هم‌تراز با بریتانیا و فرانسه تثبیت کنند و می‌خواستند این کار را هرچه زودتر انجام دهند. آلمان این کار را هم از راه دیپلماسی و هم از راه جنگ انجام داد.

فرانسه که مرزی طولانی با آلمان داشت، هم هدف تهاجم دیپلماتیک و هم هدف تهاجم نظامی قرار گرفت. پیمان‌ها در پی منزوی کردن فرانسه در عرصه سیاست اروپا بودند، و جنگ سال ۱۸۷۱ بین آلمان و فرانسه تداوم بیزاری فرانسوی‌ها از همسایگان آلمانی پیروزمندشان را تضمین کرد. در پایان جنگ، آلمان خود را امپراتوری خواند و استان فرانسوی آلزاس و بخشی از لورن را به تصرف درآورد و آن‌ها را به عنوان ایالت آلزاس – لورن امپراتوری آلمان تجدید سازمان داد. افتادن این سرزمین به دست آلمان زخمی ماندگار بر غرور ملی فرانسویان بود و جبران آن به هدف اصلی فرانسه در جنگ جهانی اول تبدیل شد.

آلمان که شاهد مزایای مستعمرات بریتانیا و فرانسه بود، به این نیز امید داشت که سرزمین‌هایی را خارج از اروپا به چنگ آورد. فرانسه و بریتانیای کبیر در سال ۱۹۱۴ بر امپراتوری‌هایی جهان‌گستر فرمان می‌راندند که از این مستعمرات تشکیل شده بود.

مستعمرات بریتانیا و فرانسه را می‌شد از آفریقا تا آسیای جنوب شرقی و چین و در آن سوی کره زمین در منطقه دریای کارائیب یافت. برخی از این مستعمرات سودآور بودند و فرمانروایی بر برخی هزینه زیادی به همراه داشت. این مستعمرات، صرف‌نظر از موقعیت مالیشان، برای دو قدرت اروپایی، در امور جهانی، اعتبار کسب می‌کردند. به سخن دیگر، دامنه نفوذ این دو قدرت با وسعت و جمعیت کشور خودشان هیچ تناسبی نداشت. آلمان می‌خواست همان نفوذی را بر دیگر بخش‌های جهان و همان اعتباری را داشته باشد که مستعمرات خارجی برای رقبای اروپایی‌اش به همراه آورده بودند.



سربازان آلمانی در جبهه غرب به زحمت از سنگرهای خود بیرون می‌آیند تا به سوی دشمن پیشروی کنند.

آلمان، جدا از کشورگشایی در اروپا، مستعمراتی از دیگر بخش‌های جهان را نیز مطالبه می‌کرد. وقتی فرانسه، بریتانیای کبیر، و حتی کشور کوچک بلژیک مستعمراتی فرادریایی داشتند، چرا آلمانی‌ها نمی‌داشتند؟ آلمانی‌ها بخشی از چین در شبه جزیره شاندونگ را، که شامل شهر کیندائو می‌شد، به تملک خود درآوردند. آلمان در آفریقا نیز که قدرت‌های اروپایی به سرعت در حال تسخیر آن بودند، مستعمراتی

به دست آورد. بدین ترتیب، قدرت آلمان پیوسته در حال رشد بود و آلمانی‌ها به سرعت بر هزینه‌های تسلیحاتی خود می‌افزودند تا از سربازان مورد نیاز خود برای کشورگشایی و جنگ پشتیبانی کنند.

دیگر قدرت‌های اروپایی به رشد قدرت آلمان با نگرانی و بدگمانی واکنش نشان دادند. آلمانی‌ها با شتاب به تدارک ناوگان دریایی عظیمی پرداختند که با ناوگان بریتانیا رقابت کند. بریتانیایی‌ها که ساکن جزیره‌اند، برای دفاع از خود همواره به نیروی دریایشان متکی بوده‌اند. آلمانی‌ها همچنین به تدارک سپاهی پرداختند که با ارتش‌های فرانسه و روسیه برابری کند. در نتیجه، کشورهای دیگر هم وارد این رقابت تسلیحاتی شدند تا از آن‌ها عقب نیفتند. بدین ترتیب، هزینه‌های تسلیحاتی سر به فلک کشید. این رقابت تسلیحاتی اروپاییان به صورت دهشتناکی به سوی جنگ پیش می‌رفت. برخی تاریخدانان بعدها این گسترش تسلیحات و بدگمانی ناشی از آن را سبب واقعی جنگ جهانی اول برشمردند.

چهره سرشناس جنگ

هوریشیو هربرت کیچنر به چهره سرشناس جنگ جهانی اول در بریتانیای کبیر تبدیل شد. کیچنر یکی از معدود افرادی بود که در آغاز درگیری‌ها جنگی طولانی و خونبار را پیش‌بینی کرد. بریتانیا برای شرکت در جنگ به استخدام سربازان بسیار بیشتری برای نیروی زمینی‌اش نیاز داشت. کیچنر در سال ۱۹۱۴ وزیر جنگ شد و بی‌شک سرشناس‌ترین سرباز بریتانیا بود. تصویرش، با سیل‌های بلند و نگاه عبوس، زینت‌بخش پوسترهای سربازگیری بود، و سپاه بزرگ داوطلبان بریتانیایی به سپاه کیچنر معروف شد. کیچنر بر جریان جنگ نظارت می‌کرد و دست‌کم تا سال ۱۹۱۶ بر استراتژی کلی تمرکز داشت.

کیچنر در ژوئن ۱۹۱۶ با کشتی جنگی بریتانیایی همپشر برای مأموریتی دیپلماتیک عازم روسیه شد. کشتی نزدیک جزایر اورکنی در حوالی ساحل شمالی اسکاتلند با مینی برخورد کرد که یک زیردریایی آلمانی رها کرده بود و بریتانیای کبیر از سرشناس‌ترین سربازش محروم شد.

رقابت تسلیحاتی

آلمان، به منظور آرام کردن اوضاع، سیاست دیپلماتیک دقیقی در پیش گرفت. این کشور، تحت رهبری اُتو فون بیسمارک، صدراعظم آلمان از ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۰، کوشید با روسیه و بریتانیا روابط خوبی داشته باشد و حتی نگرانی‌های فرانسه را فرو نشاند. بیسمارک، در مقام نخستین صدراعظم امپراتوری آلمان، امیدوار بود به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز گسترش قلمرو فرادریایی آلمان و نقش مسلط این کشور در اروپا را تضمین کند. او در پیگیری این هدف‌ها با ویلهلم اول، امپراتور آلمان، همکاری نزدیکی داشت.

در ۱۸۸۸ که ویلهلم دوم به قدرت رسید، بیسمارک دریافت که قیصر یا امپراتور جدید رویکرد احتیاط‌آمیز او را نمی‌پسندد. با سر کار آمدن ویلهلم دوم، گویی قماربازی ماجراجو به پادشاهی رسید که می‌خواست به برپایی امپراتوری گسترده آلمان شتاب بخشد. او آماده بود چه از راه جنگ و چه از راه دیپلماسی به این هدف دست یابد. و در سال ۱۸۹۰ که بیسمارک کنار گذاشته شد، قیصر آزاد بود که نسبت به روس‌ها در شرق و فرانسوی‌ها و متحدان بریتانیایی‌شان در غرب موضع خصمانه‌تری در پیش گیرد.



اُتو فون بیسمارک، «صدراعظم آهین»، در سال ۱۸۹۴.

ناشکبیایی و ناخشنودی ویلهلم از بیسمارک و سیاست‌های او باعث شد که امپراتور جدید سیاست آلمان را خود به دست گیرد. او با در دست گرفتن دیپلماسی امپراتوری خود می‌توانست به گونه‌ای مستقیم‌تر بر آن فرمانروایی کند. او زمام قدرت را چنان به تمامی در دست گرفت که این دوره از تاریخ آلمان به آلمان ویلهلمی یا آلمان عصر ویلهلم شهرت یافته است.

دیپلماسی ویلهلم، با گسست کامل از راهبرد پیشین بیسمارک، بر اولتیماتوم به دشمنان و تعهد پشتیبانی از دوستان مبتنی شد. کشورهای دیگر باید به خواسته‌های قیصر تن در می‌دادند یا با خشم او روبرو می‌شدند. آلمان که به طور فزاینده‌ای خود

را در محاصره دشمنان می‌دید، مصرانه در پی آن بود که هر چه زودتر جنگ را آغاز کند. کنت هلموت فون مولتکه، رئیس ستاد کل و عالی‌ترین مقام نظامی آلمان، از قیصر مصرانه خواسته بود پیش از آن که دشمنان آلمان نیرومندتر شوند به آن‌ها حمله کند. همه اروپاییان احساس می‌کردند جنگ نزدیک است و آلمان عصر ویلهلم کانون آن خواهد بود.

بحران بالکان

بحران بالکان، که پیامد قتل ولیعهد اتریش - مجارستان بود، صرفاً فرصت لازم را برای ویلهلم فراهم آورد تا جنگ را آغاز کند. امپراتوری اتریش - مجارستان شریک ضعیف آلمان بود، و قیصر این متحد خود را به اقدام قاطع در شبه جزیره بالکان فراخواند. اتریش ابتکار دیپلماتیک دلخواه قیصر - اولتیماتوم - را به کار گرفت. اولتیماتوم اتریش مقرر می‌داشت که دولت صربستان مسئولیت این قتل را بر عهده گیرد و برای ریشه‌کن ساختن عناصر دشمن در ارتش خود اقدام‌هایی عاجل انجام دهد. این اولتیماتوم در ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۴ به صربستان تسلیم شد، و حتی هنگامی که صرب‌ها کوشیدند خواست‌های اتریشی‌ها را برآورده کنند، تهاجم به صربستان با پشتیبانی کامل آلمان آغاز شد. همان‌طور که انتظار می‌رفت، روسیه به عنوان متحد صربستان برای جنگ آماده شد. در واقع، همه ارتش‌های اروپا دست به کار شدند. قیصر جنگش را آغاز کرده بود و ممکن بود کشمکش بر سر اروپا آغاز شود. ستاد کل ارتش آلمان نقشه‌های تفصیلی جنگ را بر اساس نظرات کنت آلفرد فون اشلیفن، یکی از رئیس‌های پیشین ستاد کل، آماده کرده بود. اشلیفن خواستار حمله به فرانسه از شمال بود. بنا بر نقشه او، سپاهیان آلمان از راه بلژیک وارد شمال فرانسه می‌شدند و جبهه‌ای گسترده را در شمال پاریس می‌گشودند. سپس، راهی جنوب می‌شدند و پایتخت فرانسه را مورد حمله قرار می‌دادند. آلمانی‌ها انتظار داشتند با این حمله فرانسه را در ظرف چند هفته شکست دهند و سربازان آلمانی برای روی آوردن به شرق و رودرویی با روس‌ها دستشان باز شود.

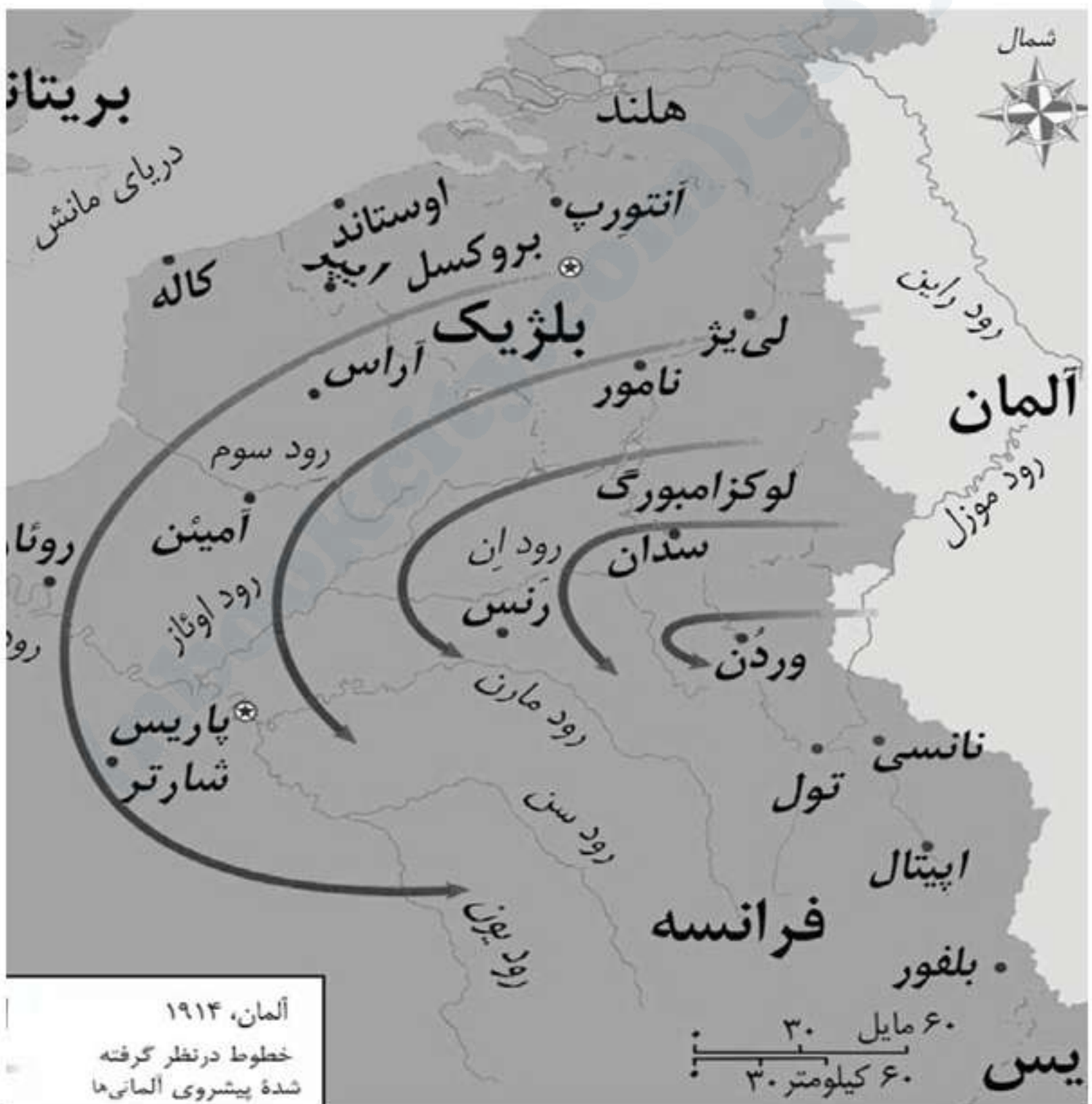


نقشه حمله به فرانسه از راه شمال را در اصل ژنرال پروسی آلفرد فون اشلیفن طراحی کرده بود.

حتی پیش از آن که آلمان در سوم اوت ۱۹۱۴ به فرانسه اعلان جنگ دهد، سربازان آلمانی حرکت به داخل بلژیک را مطابق نقشه اشلیفن آغاز کرده بودند. اکثر مردم انتظار جنگی کوتاه را داشتند. قیصر در ماه اوت به سربازانش گفت: «پیش از آن که برگ درختان بریزد شما در خانه خواهید بود.» (۷) بریتانیایی‌ها نیز، که پس از تهاجم آلمان به بلژیک اعلان جنگ دادند، همین اعتقاد را داشتند. روی هم رفته، هر دو طرف جنگی کوتاه و افتخارآمیز را برای خود انتظار داشتند.

حمله‌های آغازین

بلژیک از قیصر اولتیماتومی دریافت کرد مبنی بر این که بی‌درنگ تسلیم شود وگرنه با خاک یکسان خواهد شد و هنگامی که بلژیکی‌ها نپذیرفتند، یک میلیون آلمانی در چهارم اوت به بلژیک حمله‌ور شدند. توپخانه آلمان، به ویژه توپ‌های غول‌آسای ساخت کارخانه‌های کروپ شهر اسن آلمان، استحکامات بلژیک را در هم کوبیدند. آتش مداوم و رعدآسای توپخانه دژهای سنگی را در هم کوبید و سربازان آلمانی به سرعت بلژیک را درنوردیدند و در مسیر خود جز مرگ و ویرانی برجا نگذاشتند. روزنامه‌های غربی خیلی زود تجاوز به بلژیک را محکوم کردند و نظرها نسبت به آلمانی‌های متجاوز خش‌تر شد.



در آغاز جنگ جهانی اول، به نظر می‌رسید که نقشه اشلیفن برای ارتش آلمان کارگر

می‌افتد.

تجاوز به بلژیک و لوکزامبورگ برخلاف قوانین بین‌المللی بود، اما آلمانی‌ها معتقد بودند که چنین قوانینی را باید کنار بگذارند. در واقع، آلمانی‌ها مدعی بودند که این حمله را به اختیار آغاز نکرده‌اند بلکه برای جلوگیری از حمله فرانسه به آلمان دست به این کار زده‌اند. تئوبالد فون بتمان - هولوغ، صدراعظم آلمان، طی سخنرانی‌ای در رایشتاگ یا پارلمان آلمان، در چهارم اوت ۱۹۱۴، این موضوع را روشن ساخت:

ما اکنون در وضعیتی اضطراری هستیم و اضطرار قانون نمی‌شناسد. سربازان ما لوکزامبورگ را اشغال کرده‌اند و شاید هم‌اکنون در خاک بلژیک باشند. آقایان، این برخلاف احکام قوانین بین‌المللی است. درست است که دولت فرانسه به بروکسل اعلام کرده است که فرانسه مایل است به بی‌طرفی بلژیک احترام بگذارد، مادام که طرف مقابلش به این بی‌طرفی احترام بگذارد. اما ما می‌دانستیم که فرانسه برای حمله آماده شده بود. فرانسه می‌توانست صبر کند، اما ما نمی‌توانستیم صبر کنیم. پیشروی فرانسوی‌ها در جناح ما در راین جنوبی ممکن بود فاجعه‌بار باشد. بنابراین ما ناگزیر بودیم اعتراض بحق دولت‌های لوکزامبورگ و بلژیک را نادیده بگیریم. (۸)

خود قیصر در سخنرانی‌اش خطاب به سربازان آلمانی عازم جبهه اظهار شادمانی کرد که آلمانی‌ها سرانجام فرصت خواهند یافت تا بزرگی خود را در جنگ نشان دهند: «به یاد داشته باشید که مردم آلمان برگزیده خداوندند. روح خدا بر من، امپراتور آلمان، دمیده شده است. من شمشیر او، سلاح او و ولی او هستم. وای بر نافرمانان و مرگ بر بُزدلان و بی‌ایمانان.» (۹)

هنگامی که آلمان به بلژیک حمله کرد، فرانسوی‌ها دقیقاً همان واکنشی را نشان دادند که اشلیفن انتظارش را داشت. آن‌ها سپاه نیرومندی را به آلزاس - لورن فرستادند تا این قلمرو پیشین فرانسه را باز پس گیرد. اما آن‌ها با خطوط دفاعی نیرومند آلمان روبرو و به عقب رانده شدند. در حالی که فرانسوی‌ها راه خود را به سوی آلمان باز می‌کردند، آلمانی‌ها در خاک بلژیک و به سمت جنوب به داخل خود فرانسه به پیشروی ادامه می‌دادند.

آلمانی‌ها نه تنها با تفنگ‌های ساخت کارخانه کروپ به خوبی مسلح شده بودند، بلکه از سازماندهی و روحیه خوبی نیز برخوردار بودند. واحدهای پشتیبان از طریق راه‌آهن به سرعت خود را به جبهه نبرد می‌رساندند و فرانسوی‌ها با شتاب راهی شمال بودند تا جلوی پیشروی آن‌ها را بگیرند. نقشه اشلیفن این بود که سپاه آلمان مدافعان فرانسوی را غافلگیر کند. دو سپاه با شتاب در پی موضعگیری مناسب بودند. همین که آلمانی‌ها راهی جنوب شدند و پیشروی خود را به سوی پاریس در امتداد جبهه‌ای

گسترده آغاز کردند، با مقاومت سرسختانه سربازان فرانسوی و بریتانیایی روبرو شدند.

نشر کتاب (nbbookcity.com)

دفاع فرانسه

بریتانیای کبیر، پس از بحث و گفتگوی بسیار، به آلمان اعلان جنگ داده و نیروی واکنش سریع بریتانیا را اعزام کرده بود تا در شمال فرانسه موضع بگیرد. نقض بی‌طرفی بلژیک، امکان شکست فرانسه و چشم‌انداز تسلط آلمان بر قاره اروپا بریتانیایی‌ها را بر آن داشت تا برای متوقف کردن آلمانی‌ها با فرانسه جبهه متحدی تشکیل دهند. وینستون چرچیل، وزیر دریاداری بریتانیا، نوشت: «تنها در صورتی که تهدیدی متوجه زندگی ملت بریتانیا می‌شد، امپراتوری بریتانیا از بی‌اعتنایی خونسردانه و صبورانه‌اش نسبت به امور قاره [اروپا] دست می‌کشید. مقدر این بود که این تهدید از جانب آلمان باشد.» (۱۰)

نیروی بریتانیایی با فرماندهی سر جان فرنچ در ۲۳ اوت ۱۹۱۴ در نبرد مونس برای نخستین بار با آلمانی‌ها رو در رو شد. بریتانیایی‌ها نزدیک کانال شهر مونس در بلژیک موضع دفاعی گرفتند و از پیشروی نیرویی آلمانی جلوگیری کردند که تعدادشان بیش از دو برابر آن‌ها بود؛ گرچه، طی چند روز حدود ۱۶۰۰ نفر تلفات دادند. اما از آن‌جا که خط دفاعی فرانسوی‌ها در اطراف آن‌ها همچنان در حال فروپاشی بود، بریتانیایی‌ها به همراه فرانسوی‌ها به سوی مارن، رودخانه‌ای در شرق پاریس، عقب نشستند و این رودخانه به صورت حایل دفاعی طبیعی درآمد. در روزهای نخستین حمله آلمان، به نظر می‌رسید که نقشه اشلیفن کارگر می‌افتد.



سربازان بریتانیایی در جریان نبرد مارن در ۱۹۱۴ پشت یک پشته موضع گرفته‌اند.

نیروهای متفق مجبور بودند به عملیات جنگ و گریز دست بزنند و در عین حال مراقب باشند که آلمانی‌ها از سمت شمال آن‌ها را دور نزنند. بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها در ناحیه‌ای در حوالی مارن مستقر شدند و کوشیدند از پیشروی آلمانی‌ها جلوگیری کنند. دو سپاه آلمانی کوشیدند در خطوط دفاعی متفقین رخنه کنند. ژنرال الکساندر فون کلوک فرماندهی سپاه اول و ژنرال کارل فون بولو فرماندهی سپاه دوم آلمان را بر عهده داشتند.

فرانسوی‌ها دست به حمله زدند تا آرایش جنگی آلمانی‌ها را که به سوی آن‌ها در حرکت بودند، به هم بریزند. آن‌ها موفق شدند آرایش سپاه اول کلوک را از طریق حمله به جناح راست آن به هم بریزند. این عملیات بین دو سپاه آلمانی شکاف انداخت که سربازان متفقین به سرعت این شکاف را پُر کردند. با آن‌که نزدیک بود آلمانی‌ها از خطوط دفاعی فرانسوی‌ها بگذرند، تاکتیک‌های متفقین خط مقدم

آلمانی‌ها را به هم ریخت. وقتی معلوم شد که هر دو سپاه آلمان در خطر محاصره سربازان متفقین قرار دارند، آلمانی‌ها به سرعت عقب نشستند. آن‌ها فاصله ۶۴ کیلومتری تا رود این را در شرایطی طی کردند که در تمام طول مسیر ناگزیر از نبرد بودند.

نخستین نبرد مارن، که از پنجم تا دوازدهم سپتامبر ۱۹۱۴ طول کشید، برای سپاهیان متفق پیروزی‌ای سرنوشت‌ساز بود. آن‌ها از رسیدن آلمانی‌ها به پاریس جلوگیری و نقشه اشلیفن را نقش بر آب کرده بودند. فردینان فوش، فرمانده سپاه نهم فرانسه در نبرد مارن، در خاطراتش اهمیت این پیروزی را چنین شرح داد:

دشمن ما از نظر تجهیزات جنگی مدرن به نحو خطرناکی بر ما برتری داشت. او این تجهیزات را طی سال‌های بسیار تدارک دیده بود و در آن زمان آن را با اثرگذاری بسیار به کار می‌برد. با وجود این و علی‌رغم سرشت استثنایی این قسمت از منطقه لورن، نخستین حمله او مهار شده و او نتوانسته بود به نتیجه‌ای قطعی دست پیدا کند. او نتوانسته بود به نتایج سریع و پیروزمندانه‌ای دست یابد که، با توجه به برتری بی‌چون و چرایش به لحاظ نفرات و تجهیزات، انتظارش را داشت. (۱۱)

پیشی‌جویی تا دریا

پاریس نجات یافته بود، اما آلمانی‌ها به هیچ وجه شکست نخورده بودند. در واقع، پس از آن که آلمانی‌ها در امتداد رود این متوقف شدند، تلاش گسترده‌ای برای برپایی موضع‌های دفاعی به عمل آوردند. در حالی که برخی از واحدهای آلمانی مشغول سنگربندی بودند، واحدهای دیگر به سوی شمال به حرکت درآمدند تا سپاهیان متفقین را دور بزنند. متفقین نیز به همین ترتیب به سوی شمال حرکت کردند تا آلمانی‌ها را دور بزنند. دو طرف در زمین سنگر کردند تا در برابر حمله احتمالی از خود دفاع کنند. حفر خطوط تقریباً موازی به سوی شمال تا ساحل دریا به «پیشی‌جویی تا دریا» معروف شد. اما خود دریا هیچ‌گاه هدف نبود. فوش، فرمانده فرانسوی، این اصطلاح را بسیار گمراه‌کننده می‌دانست:

این اصطلاح مناسب جلوه می‌کند، اما نه تصور درستی از عملیات به دست می‌دهد و نه واقعاً بیانگر فکری است که این عملیات بر آن مبتنی بود. پیشی‌جویی به سوی دشمن بود. تلاش ما این بود که جناح راست دشمن را دور بزنیم و به محاصره درآوریم. هنگامی که دشمن از ما پیشی گرفت، تلاش کرد ما را دور بزند که ما خطر را از خود دور کردیم. چون او تلاش می‌کرد بر سرعت خود بیفزاید و ما را، با شگردی همانند شگرد خودمان، به محاصره درآورد. این باعث شد که هر طرف سعی کند از

جناح شمالی سپاه مقابل پیشی گیرد.... بدین ترتیب، دریا به نقطه پایان این مانور تبدیل شد، بی آن که خودش هدف باشد.(۱۲)

در نهایت، سنگرها از ساحل بلژیک درست در شمال نیوپور تا سویس امتداد پیدا کردند. این خطوط از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ کمابیش پایدار باقی ماندند. طی این سالها هر دو طرف سنگرهای یکدیگر را می‌کوبیدند و گاه به مختصر پیشروی‌ای دست می‌یافتند. در بسیاری از نبردهایی که در این چهار سال درگرفت، سعی بر آن بود که یک برآمدگی در خط، که به گونه‌ای خطرناک از خط دفاعی اصلی بیرون زده بود، برداشته شود. میلیون‌ها نفر صرفاً بر سر هموار کردن خط دفاعی و برداشتن برآمدگی‌ها جان باختند.

زندگی در سنگر

جنگ در سنگر وضعی کسالت‌بار و دلگیر پیدا کرد و تنها وحشت حمله بود که گسست ایجاد می‌کرد. سربازان می‌آموختند که در میان گل و لای سنگر زندگی کنند و هیچ‌گاه آن را ترک نگویند مگر هنگام رفتن به پشت خط مقدم برای استراحت یا هنگام پیشروی برای حمله. حمله‌ها نیز صورتی تکراری و غیرواقعی به خود می‌گرفت. نخست، توپخانه مواضع دشمن را می‌کوبید تا خط دفاعی آن‌ها را به هم بریزد، سلاح‌هایشان را از کار بیندازد و در سیم‌های خاردار حفره ایجاد کند که هر دو طرف از آن‌ها استفاده می‌کردند تا از ورود افراد دشمن به سنگرهایشان جلوگیری کنند. پس از گلوله‌باران توپخانه، افراد به سرعت به بالای سنگرهایشان هجوم می‌آوردند و به مواضع دشمن حمله می‌کردند. آتش تفنگ‌ها و مسلسل‌های دشمن در هر حمله سبب جان باختن هزاران نفر می‌شد. مسلسل‌ها و سیم‌های خاردار جنگ را به جنگی دفاعی تبدیل می‌کردند. هیچ یک از دو ارتش نمی‌توانست خط دفاعی طرف مقابل را بشکند.

زندگی در سنگرها

اکثر سربازان در جبهه غرب مثل حیوانات نقب‌زن زندگی می‌کردند. سنگرهایشان، که با بیلچه‌های کوچک در زمین حفر می‌کردند، به خانه‌شان تبدیل می‌شد. در روزهای آفتابی، باریکه آبی بالای سرشان تنها چیزی بود که از آسمان می‌دیدند. این سنگرها کیلومترها امتداد داشتند و مانند جاده‌ها به هم متصل می‌شدند. پناهگاه‌های

زیرزمینی اتاق کار و محل خواب موقت افسران بودند. سرباز عادی غالبا در چاله کوچکی می‌خوابید که در گوشه سنگر حفر شده بود.

سربازان می‌آموختند که به هنگام حرکت در سنگر قوز کنند و سرشان را پایین نگه دارند تا از اصابت تیر تک‌تیراندازها یا ترکش توپ‌های دشمن در امان بمانند. با وجود این، بسیاری در بمباران‌ها زنده‌زنده مدفون می‌شدند. موش‌همنشین دائمی سربازان بود. آن‌ها از موش‌ها بسیار بیزار بودند، چون حامل بیماری بودند و از جسد سربازان مرده تغذیه می‌کردند.

فاصله میان سنگرهای متفقین و قدرت‌های مرکزی زمین موات بود، باریکه‌ای ناهموار بر اثر گلوله‌های توپ که در آن هیچ چیز نمی‌رویید. سربازان تنها شب‌هنگام برای سرکشی به مواضع دفاعی خود و زیر نظر گرفتن دشمن به این منطقه پا می‌گذاشتند، مگر آن‌که به آن‌ها فرمان حمله داده می‌شد.

استقرار سنگر در چنین منطقه وسیعی میلیون‌ها سرباز لازم داشت. بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها برای تأمین نیروی انسانی بیش‌تر به مستعمرات خود روی آوردند، و خیلی زود کانادایی‌ها، استرالیایی‌ها، نیوزیلندی‌ها، و سربازان اهل هندوستان، که مستعمره بریتانیا بود، در کنار بریتانیایی‌ها به جنگ پرداختند. به همین ترتیب، فرانسوی‌ها سربازانی را از مستعمرات خود در آفریقا و آسیای جنوب‌شرقی به خدمت گرفتند. چین نیز کارگرانی را فرستاد تا با انتقال ملزومات و فراهم آوردن غذا و سایر خدمات از سربازان پشتیبانی کنند.



سربازان در سنگرهای چرکین و در مواضع ثابتی می‌جنگیدند و هنگامی که می‌کوشیدند برای پیشروی به سوی مواضع دشمن این سنگرها را ترک کنند، هزاران نفر از آن‌ها جان خود را از دست می‌دادند.

در این جا یک واحد بریتانیایی از دیوار سنگر بالا می‌رود تا با سربازان آلمانی درگیر شود.

این سربازان جدید در کنار نیروهای بریتانیایی و فرانسوی می‌جنگیدند. برای مثال، کانادایی‌ها در دومین نبرد ایپر، شهری در بلژیک، که از اواخر آوریل تا اواخر مه ۱۹۱۵ به طول انجامید، دلیرانه جنگیدند. نیروهای متفق کوشیدند در خطوط دفاعی آلمانی‌ها در نزدیکی این شهر رخنه ایجاد کنند. این کار از این رو اهمیت داشت که این خطوط راه ورود به شمال فرانسه را سد کرده بودند. آلمانی‌ها برای شکستن بُن‌بست جنگ در سنگرها و جلوگیری از پیشروی متفقین، از سلاح شوم تازه‌ای استفاده کردند - گاز سمی. سر جان فرنچ، فرمانده بریتانیایی، در مورد اثرهای این گاز سمی که در ۲۲ آوریل ۱۹۱۵ علیه بخشی از سربازان فرانسوی مستقر در خط

مقدم به کار رفت، نوشت:

دشمن، از پی بمبارانی سنگین، در حدود ساعت پنج بعدازظهر برای نخستین بار با استفاده از گازهای خفه‌کننده به لشکر فرانسه حمله کرد. هواپیما گزارش داد که در حدود ساعت پنج بعدازظهر مشاهده شده بود که دود غلیظ زردرنگی از سنگرهای آلمانی منتشر می‌شود....

قهرمانِ وردُن

سربازان آلمانی در طول جبهه غرب در بسیاری جاها کوشیدند در مواضع دفاعی متفقین رخنه کنند. از نظر فرانسوی‌ها، شاید مشهورترین آن‌ها وردُن باشد، جایی که سربازان فرانسوی ده ماه در برابر حملات آلمانی‌ها ایستادگی کردند. هانری فیلیپ پِتِن، فرمانده وردن، لقب «منجی وردن» را کسب کرد و درجه عالی مارشال فرانسه به او اعطا شد؛ درجه رشک‌برانگیزی که به نامدارترین ژنرال‌های فرانسه داده می‌شد. جنگ جهانی اول برای پتن شهرت و افتخار به همراه آورد، اما داستان به همین جا خاتمه نیافت.

در جنگ جهانی دوم آلمانی‌ها تمام فرانسه را تسخیر کردند. آن‌ها اجازه دادند که در بخش جنوبی کشور دولت فرانسوی تازه‌ای شکل گیرد – فرانسه ویشی. این دولت تازه، که پایتختش در شهر کوچک و تفریحی ویشی بود، با نازی‌ها روابط دوستانه‌ای داشت و به آن‌ها اجازه می‌داد نیروهای خود را در جای دیگری متمرکز کنند. رهبر فرانسه ویشی مارشال پتن بود. او که زمانی به خاطر دفاع از فرانسه در برابر آلمان نام‌آور بود، از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ در مقام همدست نازی‌های اشغالگر فرانسه حکومت کرد. پس از جنگ به خیانت محکوم شد، اما به خاطر نقشش در دفاع از فرانسه طی جنگ جهانی اول از مجازات مرگ رهایی یافت.

پیامد آن در وصف نمی‌گنجد. اثر این گازهای سمی چنان کشنده بود که باعث شد تمام لشکر فرانسوی مستقر در آن خط مقدم از هر گونه حرکتی باز بماند.... دود و گاز همه چیز را از نظر پوشاند. صدها نفر به حال اغماء یا مرگ فرو رفتند و فرانسوی‌ها ناگزیر شدند ظرف یک ساعت تمام مواضع خود را ترک کنند. (۱۳)

آلمانی‌ها در کنفرانس ۱۸۹۹ لاهه پیمانی را امضا کرده بودند که استفاده از گلوله‌های توپ حاوی گاز سمی را منع می‌کرد، اما آن‌ها در تلاش برای شکستن بن‌بست در جبهه غرب این محدودیت را زیرپا گذاشتند. بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها نیز همین کار را کردند، اما اثر گاز سمی به جهت وزش باد بستگی داشت و باد گاهی آن را به سوی سنگرهای سپاهی بازمی‌گرداند که آن را به کار برده بود. گرچه گاز سلاح دهشتناکی بود، اما هیچ‌گاه قادر نبود در خط دفاعی طرف مقابل رخنه ایجاد کند. به هر حال، گاز سمی به جزئی از زندگی در سنگرها تبدیل شد.



سربازان آلمانی و سگ‌هایشان با ماسک گاز بر صورت در مواضع خود مستقرند. ماسک گاز، که از تنفس گاز سمی یا کور شدن سربازان جلوگیری می‌کرد، به مشخصه

زندگی در سنگرها تبدیل شد. این ماسک ظاهر عجیب و غریبی به افراد می‌داد، اما جنگ در سنگرها، در واقع، صحنه‌های هراس‌انگیز بسیاری ایجاد می‌کرد. گلوله‌باران دائمی زمین را تخت می‌کرد، گیاهان را از بین می‌برد و حیوانات و پرندگان را فراری می‌داد. سربازان در پهنه سترونی می‌جنگیدند که برخی آن را شبیه سطح ماه می‌دانستند. در ماه‌های بارانی زمستان، آب وارد سنگرها و چاله‌های ناشی از انفجار گلوله توپ که نشانه میدان نبرد بودند، می‌شد. افراد تا زانو در آب و گل فرو می‌رفتند. سربازان الوارهای چوب موسوم به چوبِ زیرپا را روی زمین لغزنده قرار می‌دادند و جنگ ادامه می‌یافت.

چرخ‌گوشت وردن

آلمانی‌ها، که در بلژیک و شمال فرانسه از پیشروی باز مانده بودند، کوشیدند سپاهیان فرانسوی مدافع شهر قدیمی و دژمانند وردن را به جنوب برانند. آلمانی‌ها بر این باور بودند که می‌توانند آن‌قدر به فرانسوی‌ها فشار وارد کنند که آن‌ها روحیه خود را از دست بدهند. نبرد وردن، طولانی‌ترین نبرد تاریخ، از ۲۱ فوریه ۱۹۱۶ تا ۱۸ دسامبر ۱۹۱۶، یعنی ده ماه، طول کشید.

آلمانی‌ها نبرد را با فرو ریختن بیش از یک میلیون گلوله توپ بر مواضع فرانسوی‌ها آغاز کردند. فرانسوی‌ها بر اثر حملات پی‌درپی سربازان آلمانی، که از آتش‌افکن برای بیرون راندن فرانسوی‌ها از سنگرهایشان استفاده می‌کردند، به عقب رانده شدند. فرانسوی‌ها، برای جلوگیری از شکست کامل در منطقه، سریعاً نیروهای کمکی به منطقه اعزام داشتند و فرماندهی را به ژنرال فیلیپ پتن سپردند تا نیروهای دفاعی را هماهنگ کند. بیش از ۲۵۰ هزار نفر در این نبرد جان باختند و وردن به «چرخ‌گوشت وردن» معروف شد. گرچه تلفات فرانسوی‌ها بسیار بیش‌تر از آلمانی‌ها بود، آن‌ها توانستند مواضع خود را حفظ کنند و پتن پس از آن به «منجی وردن» معروف شد. تا دسامبر ۱۹۱۶، میدان نبرد بار دیگر چشم‌اندازی شبیه سطح ماه، پُر گل و لای، خیس و رقت‌انگیز پیدا کرد. حملات آلمانی‌ها به تدریج متوقف شد.

گرچه میلیون‌ها نفر در جبهه غرب جان باختند، در سال‌های بعدی که هر دو سپاه در سنگرهای خود بودند، تغییر چندانی در اوضاع پدید نیامد. جبهه غرب تا پایان جنگ کانون طوفان باقی ماند، اما چه دولت‌های مرکزی و چه متفقین پیوسته در پی مناطق تازه و استراتژی‌های تازه بودند تا برتری به دست آورند.

۲. جنگ در دریا و هوا

در حالی که سپاهیان دو طرف در اروپا در سنگرهایشان گرفتار شده بودند و هیچ راه روشنی برای پیروزی در پیش نداشتند، برنامه‌ریزان نظامی دو طرف در پی راهبردهای دیگری برای حمله به دشمنانشان بودند. تجارت بین‌الملل در جریان جنگ جهانی اول به اندازه امروز اهمیت داشت و هم دولت‌های مرکزی و هم متفقین برای تسلط بر دریاهای تلاش می‌کردند، چرا که بخش بزرگی از این تجارت از راه دریا انجام می‌شد. از همان آغاز جنگ، دریاهای به میدان نبرد تبدیل شدند و سرانجام نوع تازه‌ای از جنگ در آسمان‌ها پدیدار شد. جنگ جهانی اول سبب پیدایش نیروی هوایی مدرن به مثابه شاخه‌ای مستقل از ارتش شد. طرفدارانش بمب‌افکن را راهی برای شکستن اراده مدافعان در روی زمین و کمک به نیروی دریایی برای تحت فشار قرار دادن اقتصاد دشمن می‌دانستند.

هماوردجویی با نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا

رقابت تسلیحاتی‌ای که پیش از جنگ جهانی اول شروع شده بود ناشی از تصمیم آلمان به تبدیل شدن به قدرتی دریایی در سطح جهان بود. آلمان تشنه مستعمرات فرادریایی و نیز کسب وجهه و اعتبار بود و می‌دانست که تنها نیروی دریایی می‌تواند از راه‌های منتهی به مستعمرات و نیز سربازان اعزامی به خارج حفاظت کند. آلمان همچنین امیدوار بود با توان نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا، که قدرتمندترین نیروی دریایی آن زمان بود، به رقابت برخیزد.



کشتی نَفَرَبَر نیروی دریایی آمریکا به نام کاوینگتون در اول ژوئیه ۱۹۱۸، پس از آن که یک زیردریایی آلمانی دور از ساحل فرانسه با اژدر آن را هدف قرار می‌دهد، غرق می‌شود.

نیروی دریایی بریتانیا مایه رَشک اروپا بود. این نیرو نه تنها می‌توانست از جزیره بریتانیا دفاع کند، بلکه به بریتانیایی‌ها امکان می‌داد که امپراتوری‌ای جهانی برپا کنند که از جزایر بریتانیا آغاز می‌شد و از طریق آفریقا، هندوستان، چین، استرالیا، نیوزیلند و کانادا به دور کره زمین امتداد می‌یافت. این نیروی دریایی از آن مسیرهای دریایی حفاظت می‌کرد که تجارت مستعمراتی در آن‌ها جریان داشت. همچنین بریتانیا را به قدرتی نظامی در سطح جهان مبدل می‌ساخت که قادر بود بر

رخدادهای جهان اثر بگذارد. وینستون چرچیل، که در آغاز جنگ جهانی اول مقام وزارت دریاداری یا فرماندهی نیروی دریایی بریتانیا را بر عهده داشت، اهمیت نیروی دریایی برای بریتانیایی‌ها را چنین خلاصه می‌کرد:

بریتانیای کبیر، بدون دفاع نیروی دریایی‌اش، ممکن است به سبب گرسنگی به سرعت وادار به تسلیم کامل به اراده فاتحان شود. امپراتوری‌اش تجزیه شود؛ متصرفاتش، هندوستان و مستعمرات وسیع آفریقایی و جزیره‌ای‌اش، را از دست بدهد یا به طرف‌های پیروز واگذار کند.... مخاطرات بسیار زیاد می‌شود. اگر دفاع دریایی ما حفظ شود، ما بیش از هر کشور دیگر اروپایی در آمن و آمان خواهیم بود؛ اما اگر نیروی دریایی ما شکست بخورد، نابودی ما قطعی و نهایی خواهد بود. (۱۴)

از اوایل قرن بیستم کشورهای دیگر به تدریج با سلطه بریتانیا بر دریاها به ستیزه برخاستند. اگر کشوری از پیشرفت‌های فن‌آورانه استفاده و پول کافی صرف نیروی انسانی و کشتی می‌کرد، می‌توانست نیروی دریایی بزرگی پدید آورد. ژاپنی‌ها در سال ۱۹۰۵ این موضوع را به اثبات رساندند. ژاپن روش‌های علمی غرب را به کار گرفت تا نیروی دریایی خود را همپایه نیروهای دریایی غرب کند و هنگامی که با روسیه درگیر جنگ شد، فرصت یافت تا نیروی دریایی خود را بیازماید.

روسیه، برای پشتیبانی از نیروهای زمینی خود که در شمال‌شرقی چین با ژاپنی‌ها می‌جنگیدند، ناوگان دریای بالتیک خود را به دور کره زمین فرستاد. این ناوگان عظیم روسی پس از سفری بیست هزار مایلی (۱۸۷، ۳۲ کیلومتری) و دور زدن اروپا، آفریقا و هندوستان، سرانجام توانست در حوالی ساحل چین با ناوگان امپراتوری ژاپن در تنگه تسوشیما بین ژاپن و کره رودررو شود. در نبرد دو روزه‌ای که درگرفت، ژاپن ناوگان روسی را به کلی نابود کرد.

برآمدن قدرت دریایی ژاپن و نیروی دریایی رو به رشد ایالات متحده نشانه عصر تازه‌ای در رقابت دریایی بود. از میان همه کشورها، بریتانیا بیش از همه زیان می‌دید، چرا که دفاعش به نیروی دریایی وابسته بود و مایل نبود شهرت و اعتبار بزرگ‌ترین قدرت دریایی جهان را از دست بدهد. زمانی که آلمان بر آن شد تا با قدرت دریایی بریتانیا ستیزه کند، بریتانیایی‌ها چاره‌ای جز این نداشتند که با ساخت کشتی‌های جنگی بزرگ‌تر و نیرومندتر برتری خود را بر آلمانی‌ها حفظ کنند.

ایده‌هایی برای دریا سالارها

برخی کتاب‌ها در تاریخ مسیر رخدادهای جهانی را تغییر داده‌اند. یکی از این کتاب‌ها تأثیر قدرت دریایی بر تاریخ، ۱۶۶۰ - ۱۷۸۳، نوشته آلفرد تیرمان بود که در سال ۱۸۹۰ منتشر شد. مان، پس از خدمت در نیروی دریایی ایالات متحده، در دانشکده جنگ دریایی مدرس شد و به تربیت فرماندهان آتی نیروی دریایی ایالات متحده کمک کرد. نظریه‌های او در مورد قدرت دریایی تأثیری به مراتب فراتر داشت.

مان در مشهورترین کتابش رقابت سنتی بین بریتانیای کبیر و فرانسه را بررسی کرد. او استدلال می‌کرد که بریتانیا به سبب توان ناوگان‌های خود سرانجام پیش افتاد و نفوذش را گسترش داد. مان عقیده داشت که کاربرد فن‌آوری در بهسازی کشتی‌های جنگی عاملی تعیین‌کننده در جنگ‌های مدرن دریایی است. رهبران سراسر جهان کتابش را خواندند و در بریتانیا آن را به دقت مطالعه کردند. در آلمان، قیصر نیز این کتاب را مطالعه کرد و به شدت به برپایی ناوگان دریایی بزرگی برای آلمان تمایل پیدا کرد.

دِرِدُنُوتِ هراسناک

نخستین این کشتی‌های جنگی جدید دِرِدُنُوت^(۱) «کشتی توپدار» بود که بعدها کل گروه کشتی‌های جنگی بسیار بزرگ و مجهز به سلاح‌های سنگین چنین نامی یافتند. این کشتی جدید چنان قدرتمند بود که هیچ کشتی دیگری در دریاها نمی‌توانست در نبرد آشکار آن را شکست دهد. آلمانی‌ها با ساخت کشتی‌های جنگی نوع توپدار خود واکنش نشان دادند. از نظر بریتانیایی‌ها، پای مرگ و زندگی در میان بود. سر ادوارد گری، وزیر امور خارجه بریتانیا، در گزارش به پارلمان در سال ۱۹۰۹ این موضوع را روشن ساخته و خواستار بودجه بیشتر برای ساخت دِرِدُنُوت‌های بریتانیایی شده بود:

نظر آلمانی‌ها در مورد برنامه‌شان این است که این برنامه بر اساس نیازهای خودشان است و ربطی به نیازهای ما ندارد؛ اگر ما پنجاه یا یکصد دِرِدُنُوت بسازیم، آن‌ها دِرِدُنُوت بیشتری نخواهند ساخت، اما اگر ساخت این کشتی‌ها را به کلی متوقف کنیم، آن‌ها از برنامه ساخت خود حتی یکی هم کم نخواهند کرد.... ضروری است که در ارتباط با نیروی دریایمان موضع برتر را حفظ کنیم. (۱۵)



دردنوت نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا نوع تازه‌ای از کشتی جنگی دارای «توپخانه سنگین» بود. نیروهای دریایی دیگر کشورها، پس از آن که این کشتی برای نخستین بار در سال ۱۹۰۶ به آب انداخته شد، طرح آن را الگو قرار دادند.

بریتانیا تا آغاز جنگ جهانی اول توانسته بود برتری خود را در رقابت تسلیحاتی دریایی حفظ کند. در ابتدای جنگ، «ناوگان بزرگ بریتانیا» (۲) در انتظار رویارویی با «ناوگان دریاهای آزاد آلمان» (۳) برای نبردی قطعی بود. تصور می‌شد طرف برنده می‌تواند راه‌های تدارکاتی طرف بازنده را قطع و بدین ترتیب جنگ زمینی را کوتاه کند. از آن جا که بریتانیایی‌ها در دریا برتری داشتند، آلمانی‌ها امیدوار بودند در نقاط دارای استحکامات نیروی دریایی بریتانیا را برای حمله به کشتی‌های آلمانی وسوسه

کنند. قرار بود مرکز این تله خورِ هلیگولاند در ساحل اروپای شمالی باشد. آلمانی‌ها امیدوار بودند در حالی که کشتی‌های خودشان در پس آتشباری ساحلی و مین‌های شناور به آرامی حرکت می‌کنند، بتوانند از توپخانه دوربرد و مین‌های دریایی برای غرق کردن کشتی‌های بریتانیایی استفاده کنند.

نخستین نبردهای دریایی

ناوگان بزرگ بریتانیا در اسکاپافلو در جزایر اورکنی در شمالی‌ترین نقطه بریتانیای کبیر و در دو بندر اسکاتلندی دیگر در جنوب اسکاپافلو مستقر بودند. وضعیت جغرافیایی سبب شده بود که تنها باریکه‌ای از دریای شمال روبروی اسکاتلند برای ناوگان آلمان باقی بماند که از آن‌جا می‌توانست نبرد را شروع کند. دریادار سر دیوید بیتی در ۲۸ اوت ۱۹۱۴ تله خودش را برای نیروی دریایی آلمان گذاشت، بدین ترتیب که کشتی‌هایش به خورِ هلیگولاند نزدیک شدند، به این امید که رزمناوهای آلمانی را به هنگام خروج از خور برای پشتیبانی از کشتی‌های جنگی بزرگ‌تر آلمانی به دام اندازند.

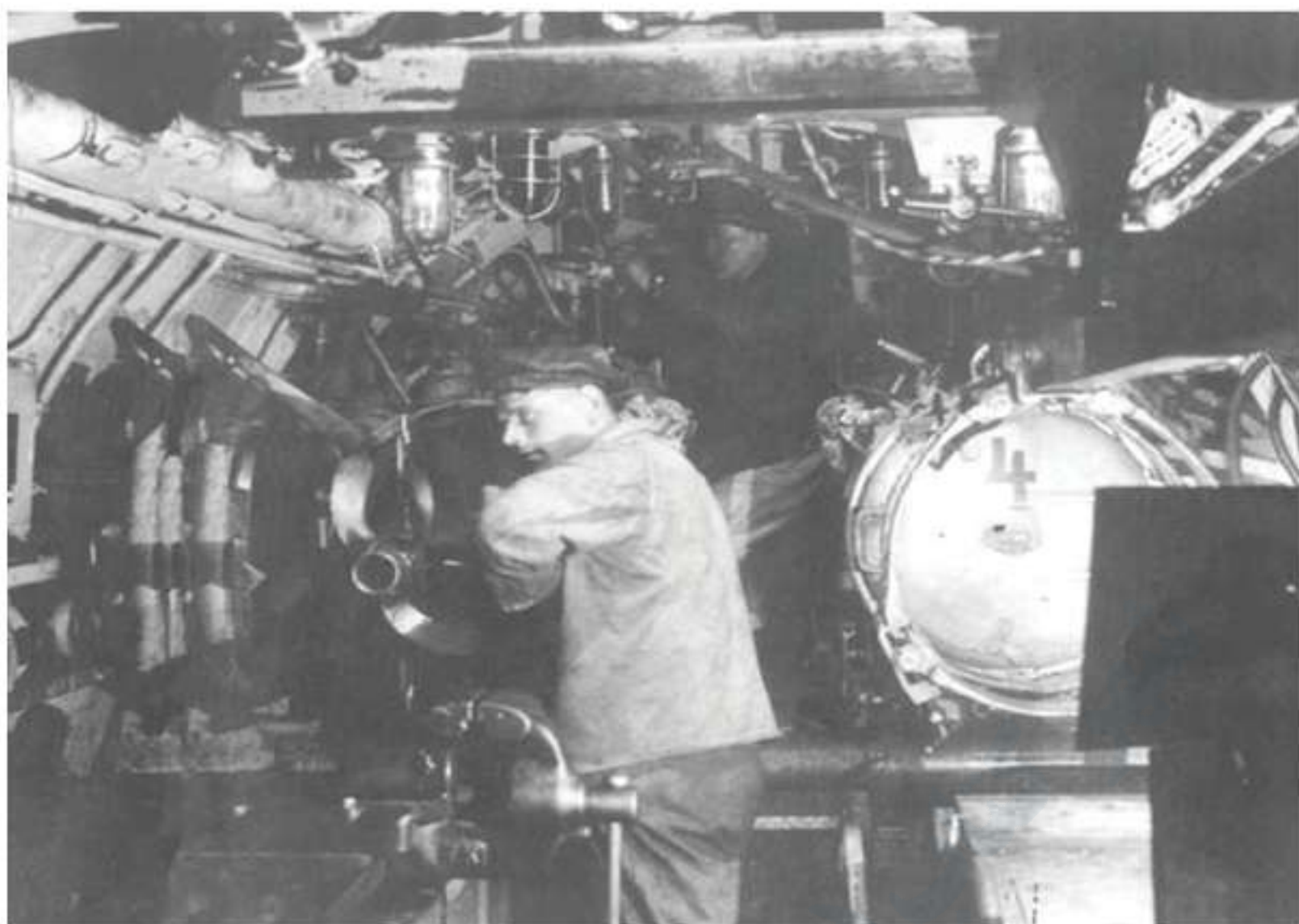
کشتی‌های بریتانیایی، پیش از آن‌که ناوگان اصلی بیتی از راه برسد، با آلمانی‌ها درگیر شده بودند. بریتانیایی‌ها سه رزمناو سبک و یک ناوشکن آلمانی را غرق کردند، در حالی که تنها یکی از رزمناوهایشان آسیب جدی دید. نیروهای کمکی آلمان به سوی صحنه نبرد به حرکت درآمدند، اما زمانی رسیدند که دو نیرو از هم فاصله گرفته بودند و نبرد پایان یافته بود. این نخستین نبرد دریایی نشان داد که بریتانیایی‌ها تسلط خود را بر دریاها حفظ کرده‌اند. با این حال، ناوگان اصلی دریاهای آزاد آلمان با کشتی‌های نوع دردنوت خود هنوز درگیر نشده بود.

در سال‌های نخست جنگ در دریا، بریتانیایی‌ها وقت زیادی را صرف به دام انداختن رزمناوهای آلمانی می‌کردند که کشتی‌های بازرگانی را در نقاط مختلف غرق می‌کردند. این جنگ ضدتجاری به قصد نابود کردن کشتیرانی متفقین و محروم‌سازی بریتانیا و فرانسه از تدارکاتی بود که از کشورهای بی‌طرفی چون ایالات متحده خریداری می‌کردند. آلمانی‌ها ترکیبی از رزمناوهای تندرو و زیردریایی‌های هراسناک خود موسوم به «یو - بوت» (۴) را به کار می‌بردند.

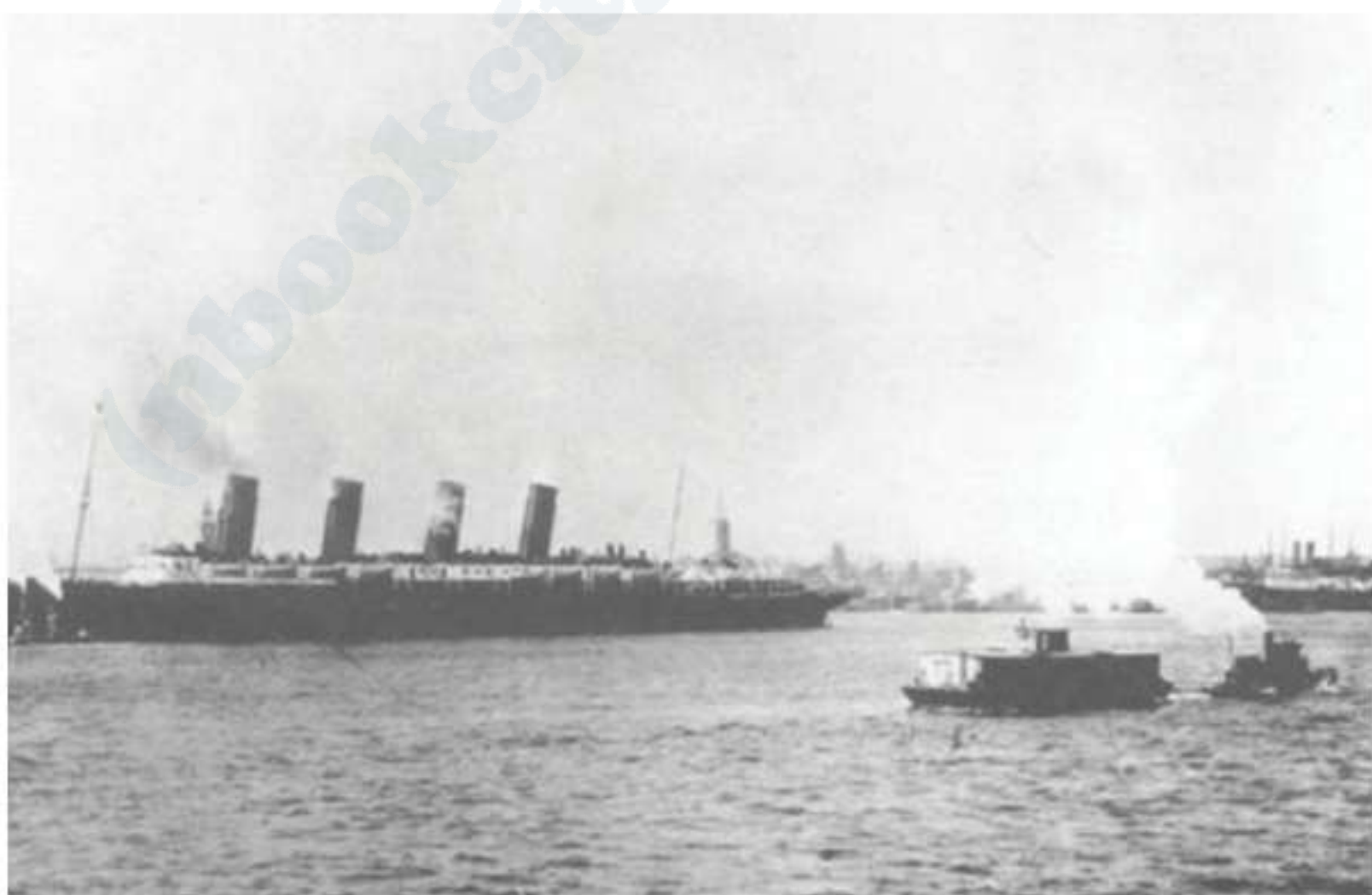
وحشت از زیر امواج

گرچه آلمانی‌ها نتوانسته بودند در رقابت دردنوت‌ها از بریتانیایی‌ها پیشی گیرند، آن‌قدر پیشرفت کرده بودند که نوع جدیدی از جنگ را از زیر آب آغاز کنند. از آن‌جا که زیردریایی‌های آلمانی موسوم به «یو - بوت» کوچک بودند و می‌توانستند در زیر آب حرکت کنند، توانایی نفوذ به مواضع دفاعی متفقین را داشتند. آن‌ها کشتی‌هایی را که معمولاً از حضورشان بی‌خبر بودند شکار می‌کردند. در نخستین هفته‌های جنگ، «یو - بوت»های آلمانی کشتی‌های جنگی بریتانیایی آبوکر، کرسی و هوگ را غرق کردند. گرچه این کشتی‌ها از نوع مدرن دردنوت نبودند، غرق شدنشان به دست دشمن ناپیدا سبب وحشت در بریتانیا شد و هوشیاری فرماندهان نیروی دریایی بریتانیا را افزایش داد.

«یو - بوت»های آلمانی در بقیه طول جنگ متفقین را به ستوه آوردند. آن‌ها می‌توانستند کشتی‌های جنگی را هدف قرار دهند، اما کاربرد واقعی‌شان زمانی آشکار شد که جنگ به درازا کشید و متفقین به گونه‌ای فزاینده به تدارکات خریداری شده از ایالات متحده متکی شدند. درست همان‌طور که بریتانیایی‌ها می‌کوشیدند راه‌های ارسال تدارکات به بنادر آلمانی را قطع کنند تا به آلمانی‌ها گرسنگی بدهند، آلمانی‌ها نیز می‌کوشیدند کشتی‌های حامل تدارکات برای بریتانیای کبیر را غرق کنند. آلمانی‌ها، در آغاز، قواعد مرسوم جنگ دریایی را رعایت می‌کردند. «یو - بوت» آلمانی با مشاهده کشتی غیرمسلح بازرگانی به سطح آب می‌آمد و، پیش از غرق کردن کشتی، به ملوانان اجازه می‌داد سوار قایق‌های نجات شوند و از کشتی فاصله بگیرند. با وجود این، آلمانی‌ها در واکنش به محاصره دریایی آلمان به دست نیروی دریایی بریتانیا، در اوایل ۱۹۱۵، محدوده اطراف جزایر بریتانیا را منطقه جنگی اعلام کردند که در آن به هیچ کشتی‌ای اخطار قبلی نمی‌دادند. «یو - بوت»ها کشتی‌های غیرمسلح هر کشوری را بدون اخطار قبلی نابود می‌کردند.



ملوانان آلمانی در جریان جنگ جهانی اول در «یو - بوت» اژدری را بارگذاری می‌کنند.



کشتی مسافربری بریتانیایی لوسیتانیا در اول مه ۱۹۱۵ نیویورک را ترک می‌گوید. در

هفتم مه ۱۹۱۵ یکی از «یو - بوت»های آلمانی با پرتاب اژدر این کشتی را غرق کرد و جان ۱۱۹۵ غیرنظامی را گرفت.

این سیاست خطر رودررویی آشکار با ایالات متحده را در پی داشت، چرا که مبادلات بازرگانی دریایی ایالات متحده با بریتانیا گسترده بود. با این حال، بسیاری از فرماندهان عالی آلمان از جنگ با ایالات متحده هراسی نداشتند. ژنرال اریش لودندورف اظهار داشت: «من به اعلان جنگ ایالات متحده اهمیتی نمی‌دهم!» (۱۶) سفیر آلمان در سال ۱۹۱۵ اعلام کرد که آلمانی‌ها قصد دارند کشتی مسافربری بریتانیایی لوسیتانیا را که در مسیر میان اروپا و آمریکا در اقیانوس اطلس رفت و آمد می‌کرد، غرق کنند. یکی از «یو - بوت»ها این کشتی را در هفتم مه ۱۹۱۵ غرق کرد و باعث کشته شدن افراد بسیاری از جمله صد آمریکایی شد. آلمانی‌ها، با غرق کردن این کشتی غیرمسلح، فریاد اعتراض را برای اعلان جنگ به آلمان در ایالات متحده بلند کردند.

نبرد دریاچه تانگانیکا

زمانی که نبردهای دریایی جنگ جهانی اول آغاز شد، جنگ در برخی نقاط بسیار دورافتاده درگرفت. این نقاط مستعمرات قدرت‌های اروپایی بودند، و هیچ نبرد دریایی به اندازه نبرد دریاچه تانگانیکا با برخورد معمول «ناوگان دریاهای آزاد آلمان» و «ناوگان بزرگ بریتانیا» متفاوت نبود.

این دریاچه در قلب آفریقای شرقی قرار دارد، جایی که هر دو قدرت مستعمراتی داشتند. اروپاییان در این مناطق برای دریافت ملزومات و حفظ ارتباط با اروپا به کشتیرانی متکی بودند. هر دو قدرت می‌خواستند اختیار آب‌های این منطقه را به دست آورند. آلمانی‌ها کشتی‌های بخار را با توپ مسلح کردند و در دریاچه تانگانیکا به گشت‌زنی پرداختند. بریتانیایی‌ها برای نابود کردن آن‌ها قطعات دو قایق چوبی دوازده متری به نام‌های می‌می و توتو را از راه خشکی فرستادند. این کاری عجیب و بسیار دشوار بود. اما وقتی قطعات این قایق‌ها را بر هم سوار کردند، ارزش خود را نشان دادند؛ کشتی‌های بخار آلمانی را غرق و دریاچه را برای متفقین فتح کردند. این ماجرا را گیلز فودن در داستان سرگذشت پرماجرای می‌می و توتو: نبرد شگفت‌انگیز دریاچه تانگانیکا به تفصیل شرح داده است.

گرچه نیروی زمینی ایالات متحده نفرات و آمادگی کافی برای جنگ نداشت، نیروی دریایی این کشور یکی از بزرگ‌ترین نیروهای دریایی جهان بود. اما پرزیدنت وودرو ویلسون، ضمن اعتراض به آلمان، ایالات متحده را درگیر جنگ نکرد. قیصر آلمان به اندازه برخی از مشاوران نظامی‌اش به جنگ با ایالات متحده بی‌اعتنایی نمی‌کرد و اعتراض ایالات متحده به غرق شدن لویتانیا سبب شد قیصر جنگ عنان‌گسیخته زيردریایی را برای مدتی متوقف سازد تا بدین ترتیب با ایالات متحده وارد جنگ نشود. با وجود این، آلمان می‌بایست پیش از آن‌که محاصره دریایی بریتانیایی‌ها راه‌های تأمین تدارکاتشان را به کلی قطع کند، راهی پیدا می‌کرد که جلوی بریتانیا را بگیرد.

نبرد ژوتلند

آلمانی‌ها در سال ۱۹۱۶ نبردی دریایی به راه انداختند که بزرگ‌ترین نبرد دریایی جنگ جهانی اول از کار درآمد. آن‌ها بار دیگر امیدوار بودند ناوگان بریتانیا را به ناحیه غرب ژوتلند در دانمارک بکشانند. ناوگان دریاهای آزاد آلمان به فرماندهی دریاسالار راینهارد شر امیدوار بود محاصره دریایی‌ای را بشکند که اقتصاد آلمان را زیر فشار گذاشته و اثربخشی ناوگان آلمان را محدود کرده بود. او گروه ضربت دریادار فرانتس فون هیپر، مرکب از پنج رزمناو را فرستاد تا با ناوگان بریتانیا برخورد کند و آن‌ها را به تیررس نیروی دریایی اصلی آلمان بکشاند.

نیروی دریایی بریتانیا، پیش از آغاز جنگ، مزیتی بارز داشت. نه تنها ناوگان بریتانیا بزرگ‌تر و قدرتمندتر از ناوگان آلمان بود، بلکه بریتانیایی‌ها دفترچه‌های رمز آلمانی‌ها را به دست آورده بودند و می‌توانستند پیام‌های رمزی نیروی دریایی آلمان را بخوانند. اطلاعات کسب شده به بریتانیایی‌ها امکان می‌داد با تصویری کلی از نقشه آلمانی‌ها وارد نبرد شوند.

بریتانیایی‌ها یک ناوگان از رزمناوها را به فرماندهی دریادار سر دیوید بیتی از خور فورث در اسکاتلند فرستادند تا جلوی کشتی‌های جنگی آلمان را بگیرند، در حالی که ناوگان بزرگ بریتانیا متشکل از ابردردنوت‌ها – انواع قدرتمندتر کشتی‌های جنگی موجود – به فرماندهی دریاسالار سر جان جلیکو از اسکاپافلو به حرکت درآمد. قرار بود این دو لبه گازانبر یا نیروی مهاجم از دریای شمال عبور کنند و به ناوگان دریاهای آزاد آلمان نزدیک شوند.

رزمناوهای جنگی بیتی در ۳۱ مه ۱۹۱۶ با ناوگان هیپر رودرو شدند و از پی آن نبرد ژوتلند درگرفت. این بزرگ‌ترین نبرد دریایی در طول جنگ و آخرین نبرد بزرگ دریایی بود که بدون پشتیبانی هوایی از کشتی‌های جنگی صورت می‌گرفت.

ناوگان‌های متشکل از این رزمناوهای تندرو به توپ‌های دوربرد مجهز بودند و هر دو طرف با دقت قابل ملاحظه‌ای شلیک می‌کردند که بر اثر اصابت گلوله‌های آن‌ها انفجارهای عظیمی از کشتی‌ها به آسمان برمی‌خاست. بریتانیایی‌ها به سرعت رزمناوهای ایندیفتیگیبل و کوین مری را از دست دادند، و کشتی خودِ بیتی به نام لاین آتش گرفت و باعث شد او بانگ برآورد: «انگار امروز کشتی‌های لعنتی ما عیب و ایرادی دارند.» (۱۷)

پس از این موفقیت‌های اولیه آلمانی‌ها، هیپر به طرف جنوب روی آورد تا کشتی‌های بیتی را به تیررس «ناوگان دریاهای آزاد» بکشانند. اما، بیتی با مشاهده این ناوگان تغییر مسیر داد و آلمانی‌ها را به سوی شمال و نیروی رزمی اصلی جلیکو کشاند. وقتی دو ناوگان به هم رسیدند، بریتانیایی‌ها آلمانی‌ها را به گونه‌ای خشم‌آگین گلوله‌باران کردند. سردرگمی و تاریکی رو به افزایش غروب سبب شد دو ناوگان در تشخیص یکدیگر مرتکب خطاهای جدی شوند. گرچه بسیاری از کشتی‌های آلمانی غرق شدند، ناوگان اصلی بار دیگر بی‌سر و صدا به بندرگاه‌های امن آلمان بازگشت. بریتانیایی‌ها، با آن‌که ناوگان قدرتمندتری داشتند، موفق نشده بودند «ناوگان دریاهای آزاد» را نابود کنند.



رزمناو بریتانیایی «کوین مری» در جریان نبرد ژوتلند در ۱۹۱۶ هدف حمله قرار می‌گیرد و منفجر می‌شود. این بزرگ‌ترین نبرد دریایی جنگ جهانی اول و همچنین

آخرین نبرد دریایی بود که بدون برخورداری از پشتیبانی هوایی انجام می‌شد.

بدین ترتیب نبرد ژوتلند بی‌نتیجه ماند. هیچ یک از دو ناوگان موفق نشد به طور قطع بر دیگری پیروز شود. ناوگان آلمان دیگر با ناوگان قدرتمندتر بریتانیا درگیر نبرد رودرو نشد. در عوض، جنگ در دریا به شکار دریایی شباهت پیدا کرد. آلمانی‌ها کشتی‌های متفقین را با «یو - بوت»ها و متفقین «یو - بوت»ها و رزمناوهای آلمانی را که هنوز در دریاها سرگردان بودند، شکار می‌کردند. جنگ در دریا پس از نبرد ژوتلند همان حالت احتیاط‌آمیز سربازان جبهه غرب را پیدا کرد. پیروزی قطعی امکان‌پذیر نبود. دو طرف از زیردریایی‌ها و مین‌های دریایی استفاده می‌کردند که حرکت در آب‌های محدوده جنگ را برای کشتی‌های جنگی بسیار خطرناک می‌ساخت. جنگ در دریا به جنگی فرسایشی تبدیل شد: هر دو طرف تلاش می‌کردند دشمن نتواند از راه حمل و نقل دریایی نیازمندی‌های خود را تأمین کند. «یو - بوت» و مین، مانند خمپاره و مسلسل در جبهه غرب، به مدافعان یاری می‌رساند و از حمله‌های قطعی جلوگیری می‌کرد. وینستون چرچیل در نوشته‌های پس از جنگش این وضعیت ناامیدکننده را چنین شرح داد:

شرایط مکانیکی با موقعیت استراتژیکی در هم آمیخته بود تا در این دوره اولیه جنگ هم در دریا و هم در خشکی بن‌بست به وجود آورد. خطر مین و اژدر نیرومندترین ناوگان را به هنگام حمله فلج می‌کرد. مسلسل نیرومندترین ارتش را از پیشروی باز می‌داشت. هنگام عزیمت به برخی مواضع که برای عمل تهاجمی ضروری بودند، انفجارهای زیر آبی کشتی‌ها را غرق می‌کرد و باران گلوله‌ها سربازان را از پا می‌انداخت. این بلا ریشه همه سردرگمی‌های ما بود. با نگر داشتن کشتی‌ها در بندرگاه یا هدر دادن زندگی و دلیری انبوه افراد در سنگرها نمی‌شد این بلا را از سر راه برداشت. خطر مکانیکی را باید با راه‌حلی مکانیکی برطرف ساخت. (۱۸)

جنگ از هوا

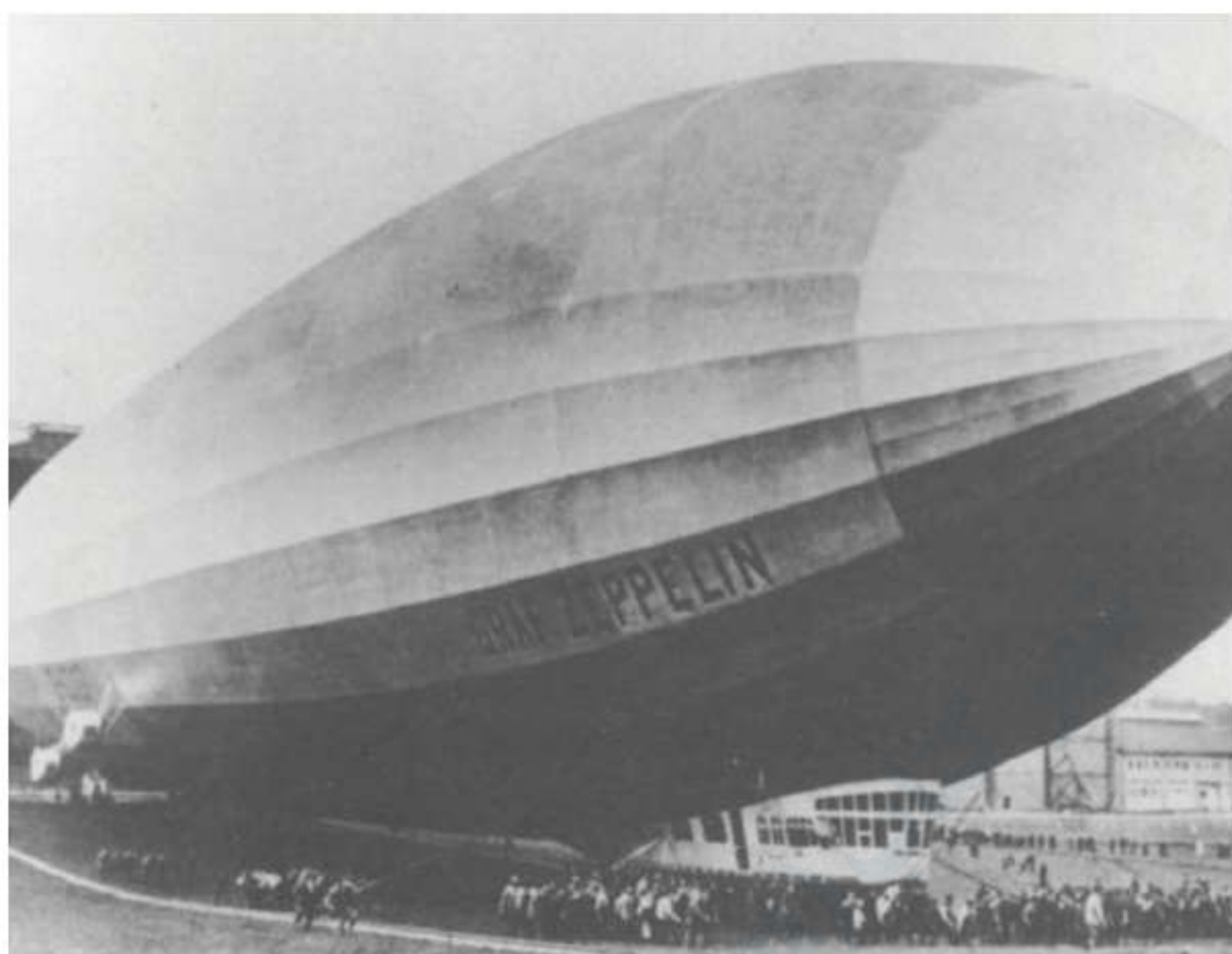
یکی از امیدوارکننده‌ترین راه‌حل‌های مکانیکی برای شکستن بن‌بست جنگ در خشکی و دریا استفاده از هواپیما برای مقاصد نظامی بود. سربازانی که در سنگرها قوز کرده بودند نمی‌توانستند دشمن را ببینند، درست همان‌طور که کشتی‌های جنگی مجبور بودند در پهنه گسترده دریاها یکدیگر را شکار کنند. امکان استفاده از هواپیما برای یافتن دشمن هر دو طرف را برانگیخت تا به سرعت فن‌آوری هواپیما را گسترش دهند.

هر دو طرف برای مشاهده دشمن به استفاده از بالون‌های سرنشین‌دار و هواپیما

روی آوردند. هدایت بالون‌ها بسیار دشوارتر بود و باید به بالای مواضع دشمن رانده می‌شدند. از این رو آلمانی‌ها از نوعی هواپیمای شناور خلبان‌دار استفاده کردند. این همان کشتی هوایی یا نوعی بالون غول‌آسای هدایت شونده بود که با یک موتور به حرکت در می‌آمد. این بالون‌ها، که به «زپلین» [کشتی هوایی] شهرت داشتند، در زمان صلح مسافران را جابجا می‌کردند. اما در زمان جنگ می‌توانستند از مواضع دشمن عکسبرداری کنند و بمب بیندازند.

پیدایش بمباران هوایی

گرچه بسیاری از طراحان نظامی در مورد استفاده از هواپیما و کشتی هوایی تردید داشتند، حمله هوایی به نوعی جنگ دهشتناک و تضعیف‌کننده روحیه تبدیل شد. در سال ۱۹۱۵ که زپلین‌ها برای نخستین بار بمب‌های آتش‌زا بر انگلستان فرو ریختند، نوع تازه‌ای از جنگ پدیدار شد. گرچه خرابی ناشی از بمباران ناچیز بود، غیرنظامیان کشته می‌شدند و رهبران سیاسی از تأثیرات آن بر مردم هراس داشتند. ناگهان حفاظت از سواحل جزایر بریتانیا ناکافی از کار درآمد. مهاجمان می‌توانستند در تاریکی شب وارد حریم هوایی آن‌ها شوند و تنها زمانی حضورشان تشخیص داده می‌شد که بمب‌هایشان به زمین می‌خورد و به صورت تکه‌های آتشین منفجر می‌شد. حملات زپلین موجب رشد سریع دفاع زمینی علیه حمله هوایی شد. دولت از شهروندان خواست شب‌ها پنجره‌های خود را بپوشانند تا هدف حملات هوایی قرار نگیرند. بریتانیایی‌ها همچنین نورافکن‌هایی را به سمت آسمان نصب کردند تا کشتی‌های هوایی را پیش از بمباران ببابند. بدین ترتیب، همین که آن‌ها را در آسمان می‌یافتند، توپ‌های ضد‌هواپی را که برای این منظور طراحی شده بود به کار می‌انداختند و پهنه وسیعی از آسمان را زیر پوشش گلوله‌های انفجاری توپ‌ها قرار می‌دادند.



آلمانی‌ها در بمباران‌های هوایی از زپلین‌ها [کشتی‌های هوایی] استفاده می‌کردند.

اندازه زپلین به آن امکان می‌داد مقدار زیادی بمب حمل کند، اما آن را به هدفی آسان‌یاب نیز تبدیل می‌ساخت. بسیاری از زپلین‌ها در طول جنگ سرنگون شدند، اما این کشتی‌های هوایی در کار شناسایی بیشتر به آلمانی‌ها خدمت کردند. زپلین‌ها در تمام طول جنگ بر فراز دریاهای بالتیک و شمال در پرواز و مراقب نزدیک شدن کشتی‌های جنگی دشمن بودند.

کشتی‌های هوایی به ویژه برای توپ‌های ضدهوایی، شکار آسانی بودند. جنگ که شروع شد، هیچ کدام از دو طرف جنگ نیروی هوایی نداشتند. ارتش‌ها از هواپیماها برای کار شناسایی استفاده می‌کردند و گاه با دست از آن‌ها بمب پرتاب می‌کردند، اما این بمب‌ها خرابی اندکی به بار می‌آوردند. در اواخر جنگ، آسمان اروپا به تدریج از هواپیماهای مسلح به مسلسل و دستگاه‌های مکانیکی بمب افکن پر شد.

شوالیه‌های آسمان

فرانسوی‌ها در ساخت جنگنده‌های سبک، با استفاده از چوبی که در فرانسه به عمل می‌آمد، بهترین بودند. نیروی هوایی آن‌ها در طول جنگ جهانی اول به سرعت رشد

کرد. این هواپیماها سبک بودند و پرواز با آنها آسان بود. اما سرعتشان نیز بسیار کم بود و آتشبار زمینی به آسانی آنها را سرنگون می‌کرد. پرواز هواپیماها بر فراز سنگرها به امری عادی تبدیل شد و بسیاری از خلبانان به هنگام پرواز بر فراز قلمرو دشمن جانشان را از دست دادند.

آلمانی‌ها برای مقابله با هواپیماهای متفquin جنگنده فوکر را تولید کردند و نام مخترع هلندی‌اش را بر آن نهادند. این هواپیما ملخی داشت که با مسلسل زمان‌بندی شده بود، به طوری که خلبان می‌توانست با حرکت ماهرانه هواپیمای خود، از جلو به سوی هواپیمای دیگری تیراندازی کند. متفquin به سرعت از این فن‌آوری تقلید کردند و خلبانانشان با خلبانان آلمانی در هوا به نبرد رودررو پرداختند. هر دو طرف هواپیماهای پرشتاب‌تری تولید کردند که سرنگون کردن آنها بسیار دشوار بود و نیروهای هوایی به میزان زیادی رشد کردند، اما هیچ یک از دو طرف نتوانست آسمان‌ها را به تسخیر خود درآورد.



هم‌افکن هندلی پیچ مدل V1500 در طول جنگ در جبهه غرب و صحراهای خاورمیانه وارد عملیات شد.

شاید امیدوارکننده‌ترین کاربرد هواپیما در جریان جنگ جهانی اول هم‌افکن بود. هواپیماهای بزرگ‌تری نظیر «هندلی پیچ» بریتانیایی (۵) در شکم خود به اندازه زپلین‌ها هم‌های بزرگ حمل می‌کردند. «هندلی پیچ»، که نخست در سال ۱۹۱۷ در جبهه غرب وارد عملیات شد، برای بمباران خط آهن‌هایی به کار می‌رفت که سربازان آلمانی را به جبهه منتقل می‌کردند. از این هم‌افکن در اواخر جنگ در صحراهای خاورمیانه نیز استفاده می‌کردند که سربازان ترک واقع در فضای باز را به وحشت

می‌انداخت.

بریتانیایی‌ها در اواخر جنگ «نیروی هوایی سلطنتی» را به مثابه شاخه‌ای مجزا به نیروهای مسلح خود افزودند که منحصر به توان هوایی اختصاص یافت. از آن پس، این امکان وجود داشت که جنگ با پشتیبانی نیروی هوایی انجام گیرد، اما زمانش هنوز فرا نرسیده بود. هر چند هم متفقین و هم دولت‌های مرکزی در تولید انواع هواپیماها پیشرفت فنی شگفت‌انگیزی داشتند، جنگ هوایی، مانند جنگ دریایی، نتوانست مسیر جنگ را تغییر دهد. روزی می‌رسید که هواپیماها جنگ در سنگر را غیرعملی می‌کردند، اما نیروی هوایی در جنگ جهانی اول هنوز در آغاز راه خود بود. درست همان موقعی که فرماندهان جنگ مشغول طراحی حمله‌های تازه‌ای بودند تا به این بن‌بست پایان دهند، نیروهای زمینی مجبور بودند تا آخرین نفس به جنگ ادامه دهند.

بارونِ سرخ

خلبانان، در جنگ جهانی اول، مانند شوالیه‌های اسب‌سوار قرون وسطی، با یکدیگر به جنگ تن به تن می‌پرداختند. در نتیجه، جنگ هوایی چهره تازه‌ای به اسطوره‌های نظامی افزود: ستاره پرواز. از آن‌جا که خلبانان هواپیماهای خود را نامگذاری و علامت خودشان را روی آن طراحی می‌کردند، حالت جنگاوران خاص را پیدا می‌کردند، که هیچ شباهتی به میلیون‌ها سربازی نداشت که در گمنامی در گل و لای سنگرها کز می‌کردند. ستاره‌ها در سرنگون کردن هرچه بیشتر هواپیماهای دشمن با هم رقابت می‌کردند، و شاهکارهایشان تخیل غیرنظامیان میهن را به خود مشغول می‌داشت.

موفق‌ترین ستاره جنگنده جنگ جهانی اول خلبان آلمانی مانفرد فون ریشتهوفن بود که در تاریخ به «بارون سرخ» مشهور است. ریشتهوفن از سپتامبر ۱۹۱۶ تا هنگام مرگش در آوریل ۱۹۱۸ هشتاد فروند هواپیمای دشمن را سرنگون کرد. او به مایه وحشت جبهه غرب و هراس‌انگیزترین خلبان جنگ تبدیل شد. تنها در یک ماه، یعنی آوریل ۱۹۱۷، ۲۲ هواپیمای بریتانیایی را سرنگون کرد. او در طول خدمتش با هواپیماهای متعددی پرواز کرد، اما به آخرین هواپیمایش، فوکر تک‌سرنشین Dr.I که سه بال داشت، وابستگی پیدا کرد. یکی از هواپیماهایش به رنگ سرخ بود و سبب‌ساز لقبش شد. ریشتهوفن در ۲۱ آوریل ۱۹۱۸ با همان سرنوشتی روبرو شد که نصیب بسیاری از خلبانان دیگر کرده بود. بر فراز فرانسه سرنگون شد، اما نه به دست

خلبانی دیگر. گلوله‌ای را که او را کشت سربازی از روی زمین شلیک کرده بود.



بارون مانفرد فون ریشتهوفن، «بارون سرخ».

۳. جنگ در خاور نزدیک

در پی ناتوانی ناوگان‌های آلمان و بریتانیا در یکسره کردن کار جنگ در دریا و ناتوانی جنگ هوایی در ایجاد تحولی سرنوشت‌ساز در جبهه غرب، قدرت‌های متفق کوشیدند با گشایش جبهه‌های تازه علیه ترکیه، بن‌بست اروپا را بشکنند. از نخستین روزهای جنگ، اختلاف‌نظر میان متفقین آن‌ها را به دو اردوگاه، موسوم به «غربی‌ها» و «شرقی‌ها»، تقسیم کرد. «غربی‌ها» بر این باور بودند که تا زمانی که متفقین در جبهه غرب پیروز نشده‌اند، نباید نیروهای خود را مشغول کارزارهای جدید کنند. آن‌ها استدلال می‌کردند که هرگونه جابجایی افراد و تجهیزات جنگی از فرانسه و بلژیک جنگ با آلمانی‌ها را تنها طولانی خواهد کرد. «شرقی‌ها» استدلال می‌کردند که در حالی که سربازان در سنگرها گیر کرده‌اند، حمله به جای دیگر می‌تواند فشار را از سربازان در اروپا بردارد و به تضعیف توان دولت‌های مرکزی کمک کند. آنچه «شرقی‌ها» از آن سخن می‌گفتند نه جبهه شرق، که در آن روس‌ها با نیروهای آلمان و اتریش - مجارستان در نبرد بودند، بلکه جبهه‌های جدید دور از میدان‌های اصلی نبرد در اروپا بود.

تضعیف امپراتوری عثمانی

استراتژیست‌های متفقین بر این عقیده بودند که باید امپراتوری عثمانی را، که ضعیف‌ترین دولت در میان دولت‌های مرکزی بود، هدف عملیات جدید قرار داد. امپراتوری عثمانی در آخرین سال قرن سیزدهم تأسیس شده بود و از پایتختش استانبول از راه خاورمیانه و شمال آفریقا به جنوب اروپا و از ساحل شرقی آفریقا تا شاخ آفریقا گسترش یافته بود.

در اکتبر ۱۹۱۴ که ترک‌ها به دولت‌های مرکزی پیوستند، امپراتوری عثمانی نااستوار بود. مردمان در سرتاسر امپراتوری، از شبه جزیره بالکان در اروپا گرفته تا قبایل شبه جزیره عربستان، خواهان پایان یافتن حکومت عثمانی بودند. در واقع، بخش‌هایی از این امپراتوری با فرمانروایان استانبول قطع رابطه کرده بودند. امپراتوری اتریش - مجارستان بخشی از سرزمین‌های بالکان را، که زمانی ترک‌ها بر آن فرمان می‌راندند، گرفته بود؛ و مصر که در ظاهر هنوز بخشی از امپراتوری عثمانی به شمار می‌رفت، در واقع تحت حاکمیت بریتانیایی‌ها بود.

جنگ متفقین علیه ترک‌ها را می‌توان به سه عملیات متمایز تقسیم کرد. اولی یکی از بزرگ‌ترین فاجعه‌های جنگ برای متفقین از کار درآمد: تلاش برای تصرف استانبول با پیاده کردن نیرو در خشکی از طریق شبه جزیره گالیپولی و از راه دریا از طریق عبور

کشتی‌های جنگی از تنگه باریک داردانل که به استانبول منتهی می‌شد. پس از پیکار گالیپولی، متفقین نخست در بین‌النهرین (عراق امروزی) و سپس در فلسطین به ترک‌ها حمله کردند.

حمله به گالیپولی

نخستین مرحله جنگ علیه ترک‌ها پیکار گالیپولی بود که شخص وینستون چرچیل طرفدار جدی آن بود. چرچیل، در مقام وزیر دریاداری یا فرمانده کل نیروی دریایی بریتانیا، طرحی را برای حمله به ترکیه از راه دریا ارائه داد. چرچیل طبعی ماجراجو و بی‌باک داشت و هدف نقشه‌اش تصرف مستقیم استانبول بود تا با یک ضربه ترکیه را از جنگ خارج کند. او در روایت خودش از جنگ جهانی اول نوشت: «من می‌خواستم در همان زمان اعلان جنگ حمله به گالیپولی انجام شود.» (۱۹)

فرصت اجرای این نقشه در ۱۹۱۵ هنگامی پیش آمد که لرد کیچنر، وزیر جنگ، از فرمانده نیروی دریایی‌اش پرسید: «فکر می‌کنید عملیات دریایی برای باز داشتن ترک‌ها از اعزام افراد بیش‌تر به قفقاز و در نتیجه حذف استانبول امکان‌پذیر باشد؟» (۲۰) روس‌ها از بریتانیایی‌ها تقاضا کرده بودند که از فشار جنگ بر سربازان روسی که با سربازان ترک در قفقاز می‌جنگیدند بکاهند.



یکی از کشتی‌های هوایی نیروی دریایی در داردانل، نزدیک ترکیه، به هوا برمی‌خیزد. در جریان نبرد گالیپولی در ۱۹۱۵ بسیاری از این کشتی‌های هوایی را برای شناسایی هوایی به کار بردند.

چرچیل به زحمت ناوگانی از کشتی‌های جنگی قدیمی سرهم کرد که به درد رویارویی با «ناوگان دریاهای آزاد آلمان» نمی‌خورد. نقشه اصلی تنها برای عملیات دریایی طراحی شده بود، اما کیچنر نیرویی زمینی را نیز وارد نقشه کرد که شامل واحدهای بریتانیایی و سربازانی از استرالیا و زلاندنو می‌شد که در مسیرشان به سوی جبهه غرب به تازگی به مصر رسیده بودند. فرانسوی‌ها نیز با فرستادن نیرو از جمله سربازانی از مستعمره آفریقاییشان، سنگال، مشارکت کردند. این نیروی بین‌المللی قرار بود در نوک جنوبی و ساحل غربی شبه جزیره گالیپولی از کشتی پیاده شوند و به سوی غرب حرکت کنند تا خطوط دفاعی ترک‌ها را بشکافند و توپ‌های ساحلی محافظ منطقه باریک داردانل را به تصرف درآورند. سپس، قرار بود نیروی دریایی

سلطنتی به سوی شمال حرکت کند تا به استانبول، پایتخت امپراتوری عثمانی، برسد. در حالی که نیروی زمینی آماده شد و با کشتی به سوی ترکیه حرکت کرد، کشتی‌های جنگی بریتانیا و فرانسه در نوزدهم فوریه ۱۹۱۵ حمله به سواحل دوسوی تنگه داردانل را آغاز کردند. توپ‌های این کشتی‌های جنگی مواضع ساحلی ترک‌ها را کوبیدند و نیروهای مهاجم در ساحل پیاده شدند تا استحکامات و مواضع توپخانه ترک‌ها را نابود کنند. این دقیقاً همان عملیات دریایی‌ای بود که چرچیل در نظر داشت. در ابتدا به نظر می‌رسید ناوگان متفقین ترک‌ها را بی‌هیچ مانعی مورد تهدید قرار دهند، چرا که امپراتوری عثمانی برای مقابله با حمله متفقین نیروی دریایی نداشت. اما ترک‌ها سلاحی داشتند که برای کشتی‌های جنگی متفقین دهشتناک بود: مین‌های شناور دریایی.

عملیات انحرافی یک‌تنه

تنگه داردانل که دریای مرمره و دریای اژه را به هم می‌پیوندد، در تاریخ و در اسطوره قهرمانان خودش را شاهد بوده است. شهر باستانی تروا، موضوع ایلیاد هومر و صحنه جنگ‌های تروا، در همان نزدیکی واقع شده بود. این آبراه، که گذرگاه طبیعی بین اروپا و آسیا است، در گذشته دور شاهد عبور سپاهیان اسکندر مقدونی و سپاهیان خشایارشا هخامنشی نیز بود.

در جنگ جهانی اول، یکی از قهرمانان بسیار شگفت‌انگیز دلاوری‌های جسورانه خود را به تاریخ این منطقه افزود. نامش سرتیپ برنارد سیریل فریرگ، بارون فریرگ اول، بود. فریرگ در انگلستان زاده شد و در نیوزیلند پرورش یافت. در آن‌جا شناگری پُرشور بود و بعداً به حرفه دندانپزشکی روی آورد. در جنگ به عنوان سربازی جسور بلندآوازه شد. فریرگ در پیکار گالیپولی داوطلبانه شرکت جست، در طرف غربی شبه جزیره گالیپولی از کشتی بیرون جست و شناکان خود را به ساحل در شمال جایی که متفقین پیاده شده بودند رساند. فریرگ به تنهایی در امتداد ساحل آتش روشن کرد تا توجه واحدهای ترک را منحرف کند و آن‌ها گمان برنند که خود او آن نیروی مهاجم است. او بعداً سالم به صفوف متفقین بازگشت و در جبهه غرب خدمت کرد. در گالیپولی و در اروپا به دفعات مجروح شد. سرانجام در سال ۱۹۶۳ بر اثر یکی از همان جراحات‌های کهنه زمان جنگ در هفتاد و چهار سالگی درگذشت.

ناکامی در دریا

مین‌روب‌های کوچک کوشیدند مسیری را برای کشتی‌های متفقین پاکسازی کنند، اما همین که نیروی دریایی به باریک‌ترین و خطرناک‌ترین نقطه داردانل نزدیک شد، ترک‌ها توانستند با توپخانه ساحلیشان گلوله‌باران شدیدی را آغاز کنند. این اقدام مین‌روب‌ها را از انجام کارشان بازداشت و از پی آن برای ناوگان بریتانیا فاجعه به بار آمد. متفقین دو کشتی جنگی بریتانیایی، به نام‌های اُوشن (۶) و ایریزِستِبل (۷)، و کشتی جنگی فرانسویِ بووه (۸) را یکی پس از دیگری از دست دادند. تعدادی از کشتی‌های دیگر نیز با مین برخورد کردند و به زحمت از صحنه نبرد به سوی بنادر امن خارج شدند. این باعث شد ترک‌ها به شدت روحیه بگیرند؛ آن‌ها به خود سر و سامان دادند تا با هر حمله دیگری به گالیپولی مقابله کنند.



سربازان بریتانیایی و فرانسوی در ۱۹۱۵ در شبه جزیره گالیپولی آماده نبرد با نیروهای ترک می‌شوند.

در ماه آوریل نیروی تهاجمی به فرماندهی ژنرال بریتانیایی سر ایان همیلتون شروع به پیاده شدن در شبه جزیره دراز و انگشت‌مانند گالیپولی کرد. ایس آشمید - بارتل، روزنامه‌نگار بریتانیایی، شاهد پیاده شدن سربازان واحدهای زمینی استرالیا و نیوزیلند، موسوم به آنزاکز(۹)، در زیر آتش بود:

در اوایل روز قایق‌های حامل سربازان از ناوشکن‌ها، یدک‌کش‌ها و نفربرها متحمل تلفات سنگینی شدند. تک‌تیراندازهای دشمن، که همه جا پنهان شده بودند، آتش خود را روی قایق‌ها متمرکز کردند. دست‌کم سه قایق به هنگام نزدیک شدن به ساحل از مسیر خارج و بی‌اختیار به پایین‌دست ساحل رانده شدند، در حالی که در تمام طول راه هدف تیراندازی قرار داشتند و پیوسته تلفات می‌دادند. کار پیاده کردن نیروها با وجود تیراندازی از نزدیک، خودبخود پیش می‌رفت. به محض این‌که قایق‌ها به ساحل می‌رسیدند، سربازان بیرون می‌پریدند و به دو خود را به جان‌پناهی می‌رساندند؛ اما، خدمه دلیر قایق‌ها می‌بایست در زیر گلوله‌باران آزاردهنده از صدها نقطه به رفت و آمد ادامه می‌دادند. (۲۱)

با وجود آتش سنگین از تپه‌های مُشرف به ساحل، متفقین موفق شدند در شبه جزیره جای پای باز کنند و به سوی زمین‌های مرتفع‌تر به حرکت درآیند، در حالی که تدارکات و نیروهای کمکی از ناوگان دریایی از پی آن‌ها روان بود. آن‌ها احساس آرامش و شادی می‌کردند، چون درست آن طرف شبه جزیره تنگه داردانل و ساحل آسیا قرار داشت. جفری دریمر، سربازی انگلیسی که با نیروهای مهاجم همراه بود، نوشت: «تپه‌های ارغوانی آسیا از نظر محو می‌شوند و کشتی‌های جنگی لنگر انداخته بر روی امواج بالا و پایین می‌روند.» (۲۲)

هدف متفقین عبور از شبه جزیره و تصرف مواضع ساحلی آن سوی تنگه داردانل و به این ترتیب گشودن راه برای نیروی دریایی بود. اما بین دو طرف شبه جزیره گالیپولی مناطق کوهستانی صخره‌ای و مواضع سنگربندی شده ترک‌ها قرار داشت. لیمان فون ساندرز آلمانی فرماندهی مدافعان را بر عهده داشت که فردی بسیار توانمند بود و جبهه را به نحو ستایش‌برانگیزی اداره می‌کرد. هنگامی که نیروهای متفقین پیاده شدند، او به سرعت نیروهای کمکی را در ارتفاعات مستقر کرد. سربازان استرالیایی و نیوزیلندی کوشیدند شب‌هنگام از ارتفاعات بالا بروند و ترک‌ها را از پا درآورند. آن‌ها با موفقیت فاصله اندکی داشتند، اما متحمل تلفات سنگینی شدند. در پایان، با سرسخت‌ترین فرمانده سربازان ترکیه، مصطفی کمال، روبرو شدند که با تلاش از جایی به جای دیگر می‌رفت تا به سربازانش اطمینان خاطر دهد و به

هدایت آتش پردازد. این عملیات جسورانه شبانه با شکست روبرو شد و دو طرف در سنگرهایشان جای گرفتند.

«اگر و مگرهای دهشتناک انباشته می‌شوند»

زندگی در گالیپولی به سرعت به زندگی در جبهه غرب شباهت پیدا کرد. افراد در سنگرها کز می‌کردند و وقتی به مواضع دشمن حمله می‌بردند، بر اثر آتش تفنگ و مسلسل متحمل تلفات سنگین می‌شدند. پیش از جنگ، روس‌ها ترکیه را، به سبب تصور فساد و بی‌کفایتی امپراتوری عثمانی، «مرد بیمار اروپا» می‌نامیدند. اما سربازان متفکین برای ترک‌ها در مقام رزمنده احترام تازه‌ای قائل شدند. یک فرمانده بریتانیایی [در مورد سرباز ترک] نوشت: «در موضع دفاعی، زیر نظر داشتن میدان نبرد، مهارتش در برنامه‌ریزی و استحکام موضع و سرسختی‌اش در حفظ آن، به هنگام مبارزه از او حریفی به راستی باصلابت می‌ساخت.» (۲۳)



اعضای واحدهای زمینی استرالیا و نیوزیلند، موسوم به «آنزاکز»، در جریان نبرد گالیپولی در اتراقگاه خود استراحت می‌کنند.

وینستون چرچیل، بزرگ‌ترین حامی این عملیات، هنگامی که دید همه کارها پشت سرهم با مشکل روبرو می‌شود، گفت: «اگر و مگرهای دهشتناک انباشته می‌شوند.» (۲۴) اگر نیروی دریایی با مین‌ها برخورد نکرده بود، اگر سربازان راه خود را از میان ارتفاعات گشوده بودند، ممکن بود عملیات با موفقیت همراه شود – اما در

نهایت شکست خورد. با فرا رسیدن زمستان، متفقین نیروهایشان را از شبه جزیره عقب کشیدند و با کشتی دور شدند. استانبول در امان ماند. چرچیل مسئولیت این شکست را پذیرفت و مقام فرماندهی کل نیروی دریایی را از دست داد. برای استرالیا و نیوزیلند، که سربازانشان عمدتاً تازه کار بودند، گالیپولی تجربه تلخی بود، اما شجاعت قهرمانانه سربازانشان شهرت یافت. متفقین، پس از ناکامی در خارج کردن ترکیه از جنگ از راه حمله مستقیم به خاک آن کشور، کوشیدند از مناطق دوردست (۱۰) به امپراتوری عثمانی ضربه بزنند و برای این منظور به ایالت‌های دورافتاده عثمانی حمله کردند. از دو عملیات بزرگ دیگر علیه امپراتوری عثمانی، اولی تلاش برای نفوذ به سمت شمال از طریق بین‌النهرین (عراق کنونی) بود.

ارتش هندی بریتانیا در عراق

برای آن که نیروهای جبهه غرب تضعیف نشوند، عملیات بین‌النهرین به عهده ارتش هند گذاشته شد. هندوستان، که بزرگ‌ترین مستعمره بریتانیا بود، کارکردی کمابیش خودکفا داشت. اداره آن به عهده فرمانداری بریتانیایی بود که از لندن دستور می‌گرفت اما غالباً تا حد زیادی با استقلال عمل می‌کرد. بریتانیایی‌ها، برای نگهداری این مستعمره خود، ارتشی از نژادها و مذاهب‌های گوناگون شبه قاره هند تشکیل دادند. نظام سازماندهی این ارتش از جهاتی شبیه ارتش‌های خود بریتانیا بود. هنگ‌ها به طور مستقل سربازگیری می‌کردند. مسلمانان غالباً در هنگ‌های مسلمان می‌جنگیدند، سیک‌ها در هنگ‌های سیک و دیگران نیز به همین سیاق. فرماندهی همه این هنگ‌ها را افسران بریتانیایی بر عهده داشتند. ارتقای درجه هندی‌ها به آهستگی ممکن بود، هرچند هیچ‌گاه به درجات عالی راه نمی‌یافتند. در آغاز جنگ با ترکیه، بریتانیایی‌ها یک نیروی زمینی هندی را در خلیج فارس پیاده کرده بودند که نزدیک شط‌العرب اردو برپا کرده بود. شط‌العرب رودی است که از به هم پیوستن دجله و فرات، دو رود اصلی عراق، تشکیل می‌شود. «(۱۱)» شط‌العرب [اروند رود] به خلیج فارس می‌ریزد و مرز بین عراق و ایران را تشکیل می‌دهد. این رود دلتایی کم ارتفاع دارد و مکان پهلوگیری خوبی برای آمد و شد دریایی فراهم می‌آورد.

بریتانیایی‌ها از این قرارگاه به بالای رودخانه به حرکت درآمدند و بصره را، که شهر عمده جنوب بین‌النهرین بود، از دست ترک‌ها گرفتند. منافع بریتانیا در منطقه عمدتاً بر محافظت از میدان‌های نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران متمرکز بود. اما پس از نبرد گالیپولی، نیروی اعزامی امیدوار بود با تصرف بغداد وجهه بریتانیا را احیا کند. گرفتن این شهر باستانی از دست ترک‌ها ضرورت نظامی نداشت، اما گمان می‌رفت که

می‌تواند روحیه مردم بریتانیا را بالا ببرد.

اجازه پیشروی به بالای رود دجله را فرماندار بریتانیایی هندوستان صادر کرد و سرلشکر سر چارلز تاونزند فرماندهی عملیات را بر عهده گرفت. او افسری غیرعادی بود که نزد افرادش محبوبیت نداشت و سگش، اسپات، همواره همراهش بود. نیروی بریتانیایی در اوت ۱۹۱۵ در گرمای طاقت‌فرسا و در سرزمینی تفتیده پیشروی خود را آغاز کرد. نیروی تاونزند در مسیرش با ترک‌ها برخورد پیدا کرد و در اواخر سپتامبر شهر کوت العماره، در حدود ۱۶۱ کیلومتری جنوب بغداد، را به تصرف درآورد.

محاصره در کوت العماره

موفقیت این عملیات بریتانیایی‌ها را وسوسه کرد تا به طرف شمال به سوی بغداد حمله کنند. اما ترک‌ها از نو سازمان یافته و برای جلوگیری از پیشروی تاونزند آماده شده بودند. ترک‌ها، به فرماندهی افسری آلمانی به نام بارون فون در گولتز، با بریتانیایی‌ها در شهر تیسفون، در حدود ۳۲ کیلومتری جنوب بغداد، درگیر شدند. بریتانیایی‌ها نه تنها تعداد نفراتشان کم‌تر بود، بلکه با نیرویی روبرو شدند که در سنگرهای مجهز موضع گرفته بودند. ترک‌ها، درست همانند گالیپولی، نشان دادند که به هنگام دفاع حریفان قدری هستند. بریتانیایی‌ها به عقب رانده شدند و نیروهای ترک به تعقیب آن‌ها پرداختند.

ژنرال تاونزند عقب‌نشینی کرد تا دوباره به کوت العماره رسید و تصمیم گرفت در همان جا بماند و منتظر رسیدن نیروی کمکی از جنوب شود. ترک‌ها در هفتم دسامبر ۱۹۱۵ از راه رسیدند، شهر را به محاصره درآوردند و همه راه‌های فرار را بستند. گرچه نیروهای بریتانیایی حملات ترک‌ها را دفع کردند، در این شهر کوچک در تله افتاده بودند و با کمبود غذا و از دست دادن نفرات بر اثر بیماری و گرسنگی روبرو بودند. این محاصره ۱۴۷ روز ادامه یافت و به طولانی‌ترین محاصره در تاریخ نظامی بریتانیا تبدیل شد.



تفنگداری از نیروی دریایی ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ محوطه اطراف گورستان جنگ کوت العماره در بیرون بغداد را پاکسازی می‌کند. در سال ۱۹۱۵، پس از محاصره‌ای ۱۴۷ روزه، تمام نفرات ارتش بریتانیا ناگزیر شدند در کوت العماره تسلیم ارتش ترکیه شوند.

ترک‌ها نیروهای کمکی اعزامی را متوقف کرده بودند و تمام ارتش بریتانیا در کوت العماره تسلیم شدند. تاونزند کوشید به ترک‌ها رشوه بدهد تا بگذارند نیروهایش عقب‌نشینی کنند، اما ترک‌ها نپذیرفتند. تاونزند نوشت: «وظیفه من روشن به نظر می‌رسد: باید به همراه نیروهایم به اسارت تن در دهم، هرچند می‌دانم این هوای داغ مرا خواهد کشت؛ زیرا فشاری که از ماه اوت تا کنون پیوسته متحمل شده‌ام بیش از حد توان من است.» (۲۵)

تاونزند، برخلاف پیش‌بینی‌اش، جان خود را از دست نداد. ترک‌ها با او به خوبی رفتار کردند، ویلایی نزدیک استانبول در اختیارش گذاشتند و سگش را به انگلستان فرستادند و بعدها ژنرال را بی‌هیچ گزند آزاد کردند. از سوی دیگر، سربازانش متحمل راهپیمایی‌ای خشونت‌بار از کوت العماره تا ترکیه شدند و بسیاری از آنها در

طول راه از گرما، گرسنگی و بیماری جان باختند.

تسلیم شدن نیروهای بریتانیایی در کوت العماره مایه ننگ ملت بود و شهروندان بریتانیایی را تکان داد. این شکست، پس از ناکامی در گالیپولی، تحقیر دیگری برای نیروهای متفقین بود و احساس غرور ترک‌ها به سرعت افزایش یافت. نیروهای متفقین اینک دو بار از «مرد بیمار اروپا» شکست خورده بودند. این هراس به تدریج در دل آن‌ها راه یافت که ترک‌ها بتوانند تا خود مصر به عملیات موفقیت‌آمیزشان ادامه دهند.

شهر کتاب (nbookcity.com)

دفاع از کانال سوئز

مصر برای امپراتوری بریتانیا اهمیت خاصی داشت. کانال سوئز، که دریای مدیترانه را به دریای سرخ متصل می‌کرد، برای این امپراتوری نقشی حیاتی داشت. کشتی‌هایی که از بریتانیا به مقصد هندوستان حرکت می‌کردند، به جای این که راه طولانی دور آفریقا را طی کنند، از این آبراه ساخت بشر عبور می‌کردند. از این رو، حفظ آن برای بریتانیایی‌ها به هر قیمتی ضروری بود. آرچیبالد ویول، یکی از فرماندهان بریتانیایی در مصر، نوشت: «هدف اصلی ما از حفظ نیرو در مصر کاملاً ساده و روشن بود.

نقش این نیرو حفاظت از شاهراهی ارتباطی و حیاتی بود.» (۲۶)

ترک‌ها برای نخستین بار در اوایل فوریه ۱۹۱۵ در میانه طوفان شنی گزنده به سوی کانال سوئز پیشروی کرده بودند. آن‌ها در مسیرشان از سوریه، که در آن زمان یکی از ایالت‌های عثمانی بود، با مقاومتی روبرو نشدند تا این که از شبه جزیره سینا گذشتند و به کانال رسیدند. اما هنگامی که به آن جا رسیدند با نیرویی بریتانیایی و قدرتمندتر و کشتی‌های جنگی متفوقین روبرو شدند که می‌توانستند در دریاچه‌های کانال با توپ‌های خود مواضع ساحلی را هدف قرار دهند. اندک ترک‌هایی که توانسته بودند از کانال عبور کنند به سرعت به دست بریتانیایی‌ها کشته شدند و نیروی عثمانی به صحرای سینا، که از آن آمده بود، عقب نشست.

کانال سوئز می‌توانست برای ترک‌ها، همانند تسخیر استانبول برای متفوقین، هدفی ارزشمند باشد، اما به همان اندازه قماری خطرناک به حساب می‌آمد و به شکست نیز انجامید. بریتانیایی‌ها، به سبب در تهدید بودن کانال، نیرویی را از خود انگلستان به مصر فرستادند و در همان حال سربازان شرکت‌کننده در عملیات گالیپولی نیز به منطقه رسیدند. در نتیجه این بسیج، نیروهای متفوقین دیگر با حمله ترک‌ها روبرو نشدند. بنابراین بریتانیایی‌ها بر آن شدند تا حمله دیگری را به قلمرو در اختیار ترک‌ها آغاز کنند. آن‌ها سربازان حاضر در مصر را در نیرویی اعزامی از مصر سازمان دادند که فرماندهی آن را، در آغاز، ژنرال آرچیبالد ماری بر عهده داشت.



سربازان ترک در جریان جنگ جهانی اول در خیابان‌های استانبول حرکت می‌کنند و آماده‌اند از کشورشان در برابر نیروهای متفقین دفاع کنند.

ماری این سپاه را به سینا، شبه جزیره‌ای که مصر را از عربستان جدا می‌کند، انتقال داد. سینا سرزمینی قدیمی، خالی و برای زندگی نامناسب بود. اما، این شبه جزیره مسیر زمینی رسیدن به سرزمین‌های شرق مدیترانه یعنی فلسطین باستان بود. ماری به این نتیجه رسیده بود که بهترین راه جلوگیری از حمله ترک‌ها به این کانال نقل مکان به صحرای سینا و جلوگیری از دسترسی ترک‌ها به این مسیر است. بنابراین، استراتژی دفاع از کانال به پیشروی مستقیم نیروی متفقین به داخل قلمرو عثمانی تبدیل شد.

نیروی متفقین در موضع تهاجمی

نیروهای ماری تا پایان سال ۱۹۱۶ ترک‌ها را از سینا بیرون راندند و در طول مرز فلسطین مواضع دفاعی برپا کردند. در آن مقطع، بحث بین «شرقی‌ها» و «غربی‌ها» بار دیگر بالا گرفت. دستور کار ماری دفاع از کانال بود، اما موفقیتش «شرقی‌ها» را به طرفداری از پیشروی بیشتر برانگیخت. «غربی‌ها» بار دیگر استدلال می‌کردند که این کار نیروها را از جنگ اصلی در اروپا دور می‌سازد. آن‌ها عملیات خاورمیانه را

«نمایش جنبی» لقب دادند. آرچیبالد ویول، افسر بریتانیایی که در خاورمیانه با ترک‌ها می‌جنگید، به شدت مخالف این نظر بود و نوشت: «عملیات نیروی اعزامی مصری را مکرراً نمایش جنبی` نامیده‌اند. اگر منظور از این تعبیر آن است که این عملیات مستقل از سیر رخدادهای صحنه اصلی جنگ در اروپا یا صحنه‌های دیگر برنامه‌ریزی و اجرا شده است، بی‌شک تعبیری نادرست است.» (۲۷)

هرچند ادامه جنگ در خاورمیانه نیروهایی را که می‌شد به اروپا اعزام داشت درگیر می‌کرد، نیروهای ترک را نیز که در غیر این صورت برای جنگ با روس‌ها آزاد بودند درگیر می‌کرد. از آن گذشته، موفقیت نیروی اعزامی مصری به بازگشت حس اعتماد به نفس و جبران صدمه‌ای که در گالیپولی و بین‌النهرین به وجهه بریتانیا وارد شده بود کمک می‌کرد.

از نظر متفقین، دلیل دیگری نیز برای نگه‌داشتن ترک‌ها در موضع دفاعی در خاورمیانه وجود داشت. بخشی از استراتژی آلمانی‌ها و ترک‌ها تحریک به شورش علیه بریتانیایی‌ها در مصر و هندوستان بود و با این هدف می‌کوشیدند جنگ مقدس [جهاد] مسلمانان علیه اشغالگران غیرمسلمان را برپا کنند. اکثریت مردم مصر مسلمان بودند و هند مسلمانان بسیاری داشت که در سپاه هند خدمت می‌کردند. متفقین بر این عقیده بودند که با تصرف دو شهر مقدس مسلمانان، مکه و مدینه واقع در امتداد ساحل عربستان در منطقه‌ای موسوم به حجاز، می‌توانند از شکل‌گیری شورش اسلامی جلوگیری کنند.

شورش اعراب

بریتانیایی‌ها برای تصرف این شهرهای مقدس افسرانی را اعزام داشتند تا آن دسته از نیروهای عرب را سازماندهی کنند که در آن زمان با فرمانروایان ترک خود در عربستان درگیر بودند. توماس ادوارد لورنس یکی از این افسران بریتانیایی بود که در میان رهبران عربستان کسی را یافت که فکر می‌کرد می‌تواند شورش را با موفقیت رهبری کند. این شخص ملک‌زاده فیصل بود که خانواده‌اش به سبب پیوند نیاکانی با پیامبر اسلام محترم بودند. لورنس نوشت: «با اولین نگاه دریافتم که این همان مردی است که برای یافتنش به عربستان آمده بودم: رهبری که می‌توانست شورش اعراب را به اوج سربلندی برساند.» (۲۸)



ت. ا. لورنس مسئولیت یافت متحدان عربی بیابد که با برپایی شورش علیه فرمانروایان ترک در عربستان به بریتانیایی‌ها کمک کنند.

پدر فیصل نگهبان بحق شهرهای مقدس به حساب می‌آمد و ترک‌ها با او که در زندانی در استانبول نگهداری می‌شد، به همین دلیل به خوبی رفتار می‌کردند. اما فیصل به اتفاق برادرانش به این نتیجه رسید که عربستان بدون سلطه ترک‌ها در وضع بهتری خواهد بود و آماده بود تا رهبری شورش را به دست گیرد. شورش علیه ترک‌ها با رهبری فیصل مشروعیتی به دست آورد که در غیر این صورت فاقد آن بود. از آن گذشته، او، در مقام رهبری مسلمان و مورد احترام و نگهبان شهرهای مقدس، مخالف تلاش دولت‌های مرکزی برای برپایی جنگی مذهبی بود.

ساخت و پرداخت یک افسانه

در سال ۱۹۱۷، پس از آن که ایالات متحده به آلمان اعلان جنگ داد، گروهی از صاحبان کسب و کار در شیکاگو لوول توماس، یک گزارشگر روزنامه، را استخدام کردند تا به جبهه غرب سفر کند و داستان‌هایی بیابد تا جنگ را به زبانی مردم‌پسند بیان کند. او جنگ جبهه غرب را چنان ناخوشایند یافت که سرانجام به عملیات در خاورمیانه رو آورد و در آن‌جا افسری جوان و بریتانیایی را یافت که به شورش اعراب علیه حکومت ترک‌های عثمانی کمک می‌کرد.

شورش اعراب آن چیزی بود که جبهه غرب فاقد آن بود. سربازان سوار بر اسب در صحرا می‌جنگیدند، تقریباً به همان صورتی که در قرن‌های پیش از آن چنین می‌کردند. از آن گذشته، آن افسر بریتانیایی، توماس ادوارد لورنس، به سربازان یونیفورم سبزپوش پوشیده از گل و لای فرورفته در سنگرها در اروپا هیچ شباهتی نداشت. او پیراهن بلند و سفید عربی می‌پوشید و دستار سنتی عربی بر سر می‌گذاشت و سوار بر شتر می‌جنگید. توماس سرگذشت او را یافت و آن را در مجموعه‌ای از اسلایدهای نمایشی با رنگ‌های فوق‌العاده در ایالات متحده و بریتانیا به مردم نشان داد و بدین‌سان به افسانه لورنس عربستان، یکی از جذاب‌ترین قهرمانانی که از جنگ جهانی اول سر برآوردند، هستی بخشید.

روش‌های دیرینه جنگ

شورش اعراب بیش‌تر شبیه جنگاوری قدیم بود تا جنگ مدرن و مکانیزه اروپا. سربازان عرب سوار بر اسب و شتر به جنگ می‌رفتند و به مواضع ترک‌ها در طول راه‌آهنی که در امتداد ساحل شرقی شبه جزیره عربستان کشیده شده بود حمله می‌بردند. هدف سپاه عرب در واقع نه شکست ترک‌ها و بیرون راندن آن‌ها از عربستان، بلکه زمینگیر کردن آن‌ها در طول راه‌آهن بود؛ به طوری که نه راه پس داشته باشند و نه راه پیش. مدینه، که سربازان ترک در آن مستقر بودند، هدف اصلی این تاکتیک بود. لورنس نوشت: «باید کاری می‌کردیم که حفظ پادگان ترک‌ها در مدینه تنها کمی از تخلیه آن آسان‌تر باشد، چون این هم به نفع بریتانیایی‌ها بود و هم به نفع عرب‌ها.» (۳۰)

آن گاه سپاه عرب به منفجر کردن ریل‌های قطار و دشوار کردن زندگی ترک‌ها در امتداد راه آهن مشغول شد. سپاه عرب هیچ‌گاه آن قدر نیرومند نبود که با ترک‌ها رو در رو شود و به جنگ چریکی کلاسیک دست می‌زد. لورنس نوشت: «نابودی یک پل یا ریل ترک‌ها، ماشین یا تفنگ یا مواد منفجره آن‌ها، برای ما سودمندتر از مرگ یک ترک بود.» (۳۱)

تصرف عقبه

اما در طول ساحل شرقی عربستان نقطه‌ای بود که برای عملیات متفقیان در فلسطین هدفی مهم به حساب می‌آمد. این نقطه شهر بندری عقبه (در اردن امروزی) بود که در آنجا ترک‌ها آتشبارهای ساحلی گسترده‌ای داشتند که می‌توانست کشتی‌های متفقیان را از حرکت در آن ناحیه باز دارد. سپاه عرب نقشه جسورانه‌ای برای تصرف این شهر از راه حمله زمینی تدارک دید. عرب‌ها، برای رسیدن به عقبه، به طرف شمال رفتند و سپس از باریکه‌ای در صحرایی سوزان تغییر مسیر دادند. آن‌ها در طول راه از قبایل مختلف عرب منطقه سربازگیری کردند. اعراب در ششم ژوئن ۱۹۱۷ از منطقه بدون سکنه پشت عقبه بیرون آمدند و توپخانه ترک‌ها را که رو به دریا کار گذاشته شده بود تصرف کردند. شهر کاملاً غافلگیرانه به تصرف درآمد و عرب‌ها به سرعت پادگان ترک‌ها را گرفتند.

این موفقیتی حیرت‌انگیز بود و به بریتانیایی‌ها امکان داد تا تدارکات «نیروی اعزامی مصری» را در این بندر تخلیه کنند. پس از سقوط این شهر، لورنس، که با نیروهای عرب همراه بود، از سینا گذشت و این موفقیت را مستقیماً به ژنرال ادموند آلنبی، که به جای ماری فرمانده این منطقه شده بود، گزارش داد. لورنس نوشت: «تصرف عقبه به دست ما به جنگ حجاز پایان داد و ما را موظف کرد که در حمله به سوریه به بریتانیایی‌ها کمک کنیم. اعراب مستقر در عقبه عملاً به جناح راست سپاه آلنبی در سینا تبدیل شدند.» (۳۲)

حمله آلنبی به فلسطین

در واقع، در این مقطع سپاه عرب تحت فرمان مستقیم آلنبی درآمد و در عملیات فلسطین به صورت جناح راست او عمل کرد. بدین ترتیب آلنبی توانست در داخل فلسطین به سوی بیت‌المقدس پیشروی کند. این به منزله تهدید واقعی تسلط ترک‌ها بر خاورمیانه و نبرد نهایی عملیات علیه ترک‌ها بود. آلنبی در اکتبر راه خود را از میان تپه‌های یهودیه، که مسیر بیت‌المقدس را مسدود می‌کرد، به زور گشود. نیروهای عثمانی، با راهنمایی فرمانده آلمانی ژنرال اریش فون فالکنهاین، به شدت مقاومت

کردند، اما نتوانستند در برابر پیشروی متفقین ایستادگی کنند. آلنبی در نهم دسامبر ۱۹۱۷ وارد بیت المقدس شد.



ژنرال ادموند آلنبی در نهم دسامبر ۱۹۱۷ وارد بیت المقدس می شود.

خود شهر به لحاظ نظامی مهم نبود، گرچه به سبب اهمیت مذهبی اش برای مسیحیان، مسلمانان و یهودیان شهرت داشت. با این حال، پیشروی متفقین به داخل فلسطین ترک ها را به موضع دفاعی در سوریه عقب رانده، فشار را از نیروهای بریتانیایی در بین النهرین برداشته و امنیت کانال سوئز را برای همیشه تضمین کرده

بود. ویول نوشت:

تمام تهدیدها نسبت به بغداد و چیرگی بریتانیا بر عراق قطعا و برای همیشه برطرف شد؛ عملاً آخرین نیروی ذخیره انسانی ترکیه درگیر شد؛ و ملت بریتانیا هدیه کریسمس مطلوب نخست‌وزیر را دریافت کرد. گرچه تصرف خود بیت‌المقدس هیچ اهمیت استراتژیک خاصی نداشت، اهمیت روانی‌اش زیاد بود. (۳۳)

در واقع، بریتانیایی‌ها سرانجام انتقام شکست‌های گالیپولی و کوت العماره را گرفتند. پس از آن، بریتانیایی‌ها به سوی دمشق، پایتخت سوریه، حرکت کردند؛ در حالی که سپاه عرب در جناح راستشان همراهی می‌کرد. «شرقی‌ها» سرانجام به پیروزی دست یافتند. ترکیه، که اینک از حمله بیم داشت، ناگزیر شد در موضع دفاعی قرار بگیرد و دیگر دولت‌های مرکزی ناچار بودند جنگ را به همراه متحد ضعیف شده خود، ترکیه، ادامه دهند.

۴. جنگ در جبهه شرق – دنیای کهنه فرو می‌پاشد

تصمیم قیصر برای کنار گذاشتن سیاست احتیاط‌آمیز آلمان دوره بیسمارک نشانه اطمینان خاطر آلمانی‌ها از توانایی ادامه جنگ در دو جبهه بود. آلمانی‌ها که توان رزمی روس‌ها را بسیار دست‌کم می‌گرفتند، در آغاز جنگ قصد داشتند، در همان حال که طرح اشلیفن فرانسه را به سرعت شکست می‌داد، علیه روس‌ها به اقدام بازدارنده دست بزنند. گرچه نقشه جنگی آلمان در غرب اروپا با شکست روبرو شد، عملیات آلمان علیه روسیه موفق‌ترین عملیات قیصر در جنگ جهانی اول بود. موفقیت آلمان در میدان نبرد باعث فروپاشی سیاسی شگفت‌انگیزی در روسیه شد، سپاهیان گسترده روسیه را از صف متفقین جدا کرد و دست سربازان آلمانی را برای نبرد در جبهه غرب باز گذاشت.

جنگ در جبهه شرق، که میدان نبرد آن از شمال تا جنوب از دریای بالتیک تا دریای سیاه امتداد داشت، تا حد زیادی با جنگ در جبهه غرب متفاوت بود. طول میدان نبرد دو برابر جبهه غرب بود. از این رو، سپاهیان می‌توانستند مانند جنگ‌های گذشته دست به مانور بزنند. گرچه جبهه سنگربندی شده بود، نبرد تحرک سریعی داشت و این سنگرها را از رده خارج می‌ساخت.

جنگی مدبرانه

هنگامی که آلمانی‌ها در ۱۹۱۴ به فرانسه حمله کردند، روس‌ها، که متحد بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها بودند، حمله خود را به دولت‌های مرکزی از شرق آغاز کردند. حمله روس‌ها از دو سمت صورت گرفت. در شمال، دو سپاه روس به فرماندهی پاول رنین کامپف و الکساندر سامسونف سعی کردند پروس شرقی را با حرکتی گازانبری به تصرف درآورند.



سربازان آلمانی در سال ۱۹۱۶ در حالی که در سنگرهای خود در جبهه شرق موضع گرفته‌اند، منتظر حمله روس‌ها هستند.

پیروزی در پروس شرقی، ایالتی از امپراتوری آلمان در امتداد دریای بالتیک، راه گذری را از شمال یکراست به مرکز آلمان می‌گشود.

رینین کامپف فرماندهی حمله از شمال به سوی پروس شرقی را بر عهده داشت، در حالی که سپاه سامسونف به سمت جنوب و سپس غرب تغییر جهت داد تا مدافعان آلمانی را به محاصره درآورد. رینین کامپف تا حد زیادی موفق بود: آلمانی‌ها را عقب راند و قیصر را مجبور کرد بخشی از سربازانش را از جبهه غرب به سرعت فراخواند تا جلوی پیشروی روس‌ها را بگیرند. فرمانده آلمانی وحشت کرد و پُل فون هیندنبورگ،

فرمانده سپاه هشتم آلمان، جایگزین او شد. هیندنبورگ که بسیار توانمند و باهوش بود، روحیه آلمانی‌ها را بازگرداند و به ضدحمله دست زد.

نبرد تاننبرگ

پس از موفقیت اولیه حمله روس‌ها، دو سپاه روس توقف کردند. اداره اطلاعات ارتش آلمان پیام‌های روس‌ها را خوانده بود و می‌دانست دو سپاه روس به طور مستقل عمل می‌کنند. در واقع، رینین کامپف دیگر تجدید سازمان نکرده بود و آلمانی‌ها به سراغ سپاه سامسونف در جنوب رفتند. آلمانی‌ها و روس‌ها در حوالی دهکده قدیمی تاننبرگ، جایی که امروزه جزء خاک لهستان است، با هم درگیر شدند. سامسونف برای رویارویی با آلمانی‌ها نیروهای خود را به پیش راند. پیش از آن که متوجه شود چه اتفاقی افتاده است، در محاصره آلمانی‌ها قرار گرفت که با نقشه قبلی نیروهای روسی را به جلو کشیدند و از دو جناح آن‌ها را دور زدند. هنگامی که رینین کامپف خبرهای نبرد تاننبرگ را شنید، به طرف جنوب حرکت کرد تا به سامسونف کمک کند. اما خیلی دیر شده بود. سپاه دوم روسیه دیگر وجود نداشت. آلمانی‌ها حدود ۹۲ هزار سرباز روس را اسیر کردند. تنها ده هزار نفر توانستند از چنگ آلمانی‌ها بگریزند. سامسونف خودکشی کرد تا با بدنامی به روسیه بازنگردد.



آلمانی‌ها در سنگری در تاننبرگ موضع گرفته‌اند. در پایان این عملیات، آلمانی‌ها حدود ۹۲ هزار سرباز روس را اسیر کردند که به پیروزی قطعی آلمانی‌ها منجر شد.

بازی در جریان است

روسیه در جنگ جهانی اول پر از دسیسه‌ها و توطئه‌های پنهانی بود. در حالی که جنگ آشکارا ادامه داشت، جنگی سیاسی و پنهان در جریان بود. بلشویک‌ها و طرفداران انقلاب از هر نوعی برای سرنگونی تزار توطئه می‌کردند، در حالی که پلیس مخفی روسیه، «اُخرانا»، در تعقیب توطئه‌گران بود. پس از آن‌که بلشویک‌ها به قدرت رسیدند، «روس‌های سفید»، که مخالف حکومت کمونیست‌ها بودند، برای بازپس‌گیری قدرت به دسیسه‌چینی پرداختند.

هم دولت‌های مرکزی و هم متفقین در این بازی شرکت کردند و کوشیدند با پول، اطلاعات و اطلاعات گمراه‌کننده بر اوضاع سیاسی روسیه تأثیر بگذارند. آلمانی‌ها ولادیمیر لینن رهبر بلشویک‌ها را در قطاری سربسته از جبهه شرق عبور دادند و به روسیه فرستادند تا به سرنگونی رژیم تزار کمک کند. زمانی که لینن رهبر حکومت بلشویکی شد، متفقین برای ترور او توطئه چیدند. رابرت بروس لاکهارت، نماینده دیپلماتیک بریتانیا در هر دو حکومت تزاری و بلشویکی، در توطئه ترور لینن به همکاری با سیدنی رایلی، جاسوسی که برای بریتانیایی‌ها کار می‌کرد، متهم شد. روس‌ها او را زندانی کردند، اما بعدها او را با جاسوس‌های روسی زندانی بریتانیا معاوضه کردند.

نبرد تاننبرگ تعادل بخش شمالی جبهه شرق را به نفع آلمانی‌ها برهم زد. روس‌ها در بخش جنوبی جبهه موفق‌تر بودند. آن‌ها در بخش دوم حمله ۱۹۱۴ خود قلمرو امپراتوری اتریش - مجارستان را، که با سرزمین‌های تحت کنترل روسیه مرزی طولانی داشت، هدف قرار دادند. روس‌ها به منطقه‌ای موسوم به گالیسی حمله بردند که در نقشه امروزی بین اوکراین و لهستان تقسیم شده است. بیش‌تر گالیسی، که زمانی کشوری سلطنتی و کهن بود، در آغاز جنگ جهانی اول در اختیار اتریش - مجارستان بود.

نخست، اتریشی - مجارها در ماه اوت حمله را آغاز کردند، وارد لهستان شدند و روس‌ها را به موضع دفاعی راندند. اما اوضاع به سرعت تغییر کرد و روس‌ها اتریشی - مجارها را از لهستان به داخل گالیسی بیرون راندند. روس‌ها سپاهی بزرگ از دشمن را ماهرانه به دام انداختند، درست همان‌طور که آلمانی‌ها در تاننبرگ با روس‌ها چنین کرده بودند. اما این سپاه آن‌قدر به نبرد ادامه داد تا خودش را از دام رهانید و

پیشروی روس‌ها به سبب نبود تدارکات و سازماندهی ضعیف متوقف شد. این پیشروی روس‌ها در جنوب موفقیتی ابتدایی بود و از فشار وارده بر سربازان روس در شمال جبهه شرق کاست، زیرا آلمانی‌ها سربازانشان را راهی جنوب کردند تا به متحد خود برای دفاع در برابر حمله روس‌ها کمک کنند. اما زمانی که سربازان آلمانی از راه رسیدند، وضع برعکس شد. دولت‌های مرکزی روس‌ها را عقب راندند. نبرد در جبهه شرق تا پایان جنگ در گالیسی متمرکز شد.

فروپاشی ارتش روسیه آغاز می‌شود

در بهار ۱۹۱۵، نیروهای دولت‌های مرکزی در این منطقه حمله‌ای را علیه سربازان از پا افتاده روس ترتیب دادند. این حمله تلفات زیادی به روس‌ها وارد کرد و جابجایی‌ای در جبهه غرب ایجاد کرد که از آغاز جنگ دیده نشده بود. این نشانه شگفت‌انگیز کاردانی و صنعت آلمان بود که آلمانی‌ها در دو جبهه می‌جنگیدند و در هر دو سو نیز سپاهیان متفقیین را تقریباً از پا انداخته بودند. برای نمونه، روس‌ها از ابزار جنگی مورد نیاز برای دفاع در برابر پیشروی آلمانی‌ها، به ویژه توپخانه صحرایی و هواپیما، محروم مانده بودند. افسری روس نوشت: «در آغاز جنگ ما توپ، تفنگ و مهمات داشتیم و پیروزمند بودیم. زمانی که موجودی سلاح و مهماتمان رو به پایان می‌رفت، باز هم عالی می‌جنگیدیم. اکنون... ارتش ما دارد در خون خود غرق می‌شود.» (۳۴)

هرچند روسیه فاقد تدارکات صنعتی بود، از نظر نیروی انسانی کمبود نداشت. روسیه در میان کشورهای درگیر جنگ بیش‌ترین جمعیت را داشت. وسعت ارتش روسیه فقدان توپخانه و دیگر سلاح‌های پیشرفته را تا حدی جبران می‌کرد. این موضوع در هیچ زمانی آشکارتر از دوره حمله بروسیلوف در ۱۹۱۶ نبود. این حمله، که نام فرمانده روس آلکسی بروسیلوف را بر خود داشت، پاسخی به تقاضای متفقیین بود مبنی بر کاستن از فشار حملات در جبهه غرب و ایتالیا. حمله بی‌وقفه آلمانی‌ها به وردن و ادامه نبرد در شمال سبب شد فرانسوی‌ها از روس‌ها بخواهند که دست به حمله بزنند تا نیروهای آلمانی را به جبهه شرق بکشانند. تزار نیکولای دوم با اقدام به حمله به مواضع مستحکم آلمانی‌ها در ماه مه به این درخواست پاسخ داد. مدافعان مصمم آلمانی این حمله را دفع کردند و روس‌ها در ماه ژوئن تصمیم گرفتند به مواضع اتریش - مجارستان در جنوب حمله کنند.

از هم پاشیدن اتریش - مجارستان

حتی آلمانی‌ها نیز در آن زمان مواضع اتریش - مجارستان را نقطه ضعف خود در

جبهه شرق می‌دانستند. فرماندهان آلمانی جایگزین فرماندهان اتریشی شدند، اما اتریش - مجارستان امپراتوری‌ای رو به زوال بود. این امپراتوری را دودمان هابسبورگ و خانواده سلطنتی مجارستان با ملغمه‌ای از مردمان اروپای مرکزی سر هم کرده بودند. پایتخت‌های دوگانه در وین اتریش و بوداپست مجارستان می‌کوشیدند این امپراتوری گونه‌گون را سرپا نگه دارند، هرچند در این حکومت دوگانه اتریش شریک برتر بود. با شروع جنگ جهانی اول، این امپراتوری داشت تکه‌تکه می‌شد. بسیاری از اتباعش می‌خواستند برای خود حکومت تشکیل دهند.



سربازی آلمانی در جریان جنگ جهانی اول نارنجکی دستی را به طرف مواضع دشمن پرتاب می‌کند.

برخلاف اشتباهات سیری‌ناپذیر قیصر برای کسب وجهه و سرزمین، امپراتوری اتریش - مجارستان هدف‌های جنگی محدودی داشت. در حالی که آلمانی‌ها سیاست توسعه‌طلبی را دنبال می‌کردند، اتریش - مجارستان تنها امیدوار بود قلمرو خود را حفظ کند. آن‌ها از این بیم داشتند که سرزمین‌های بالکان به دست صربستان بیفتد. برخی از سرزمین‌های اتریش - مجارستان پیش‌تر به دست ایتالیا افتاده بود و آن‌ها نگران بودند که سرزمین‌های بیش‌تری در اطراف آدریاتیک به دست ایتالیا بیفتد؛ به

ویژه، شهر پر رونق تریست که ایتالیایی‌های زیادی در آن زندگی می‌کردند. نیروهای اتریش - مجارستان در بیش‌تر دوران جنگ در منطقه بالکان در حال نبرد بودند تا جلوی پیشروی روس‌ها را در جبهه شرق بگیرند و با ایتالیایی‌ها در کوهستان‌هایی که آن‌ها را از هم جدا می‌کرد بجنگند. هنگامی که ایتالیایی‌ها با درخواست متفقین برای حمله روسیه در بهار و تابستان ۱۹۱۶ همصدا شدند، روس‌ها تصمیم گرفتند در جبهه‌ای طولانی به مواضع اتریش - مجارستان حمله کنند.

حمله بروسیلوف

در ماه ژوئن سپاه بروسیلوف با بیش از نیم میلیون سرباز در جبهه‌ای به طول ۴۸۳ کیلومتر حمله را آغاز کرد. وسعت منطقه حمله بیش از اندازه زیاد بود، اما استراتژی بروسیلوف این بود که نقاط ضعف را بیابد و با نیروهای مهاجم آموزش‌دیده به نقاط قوت یورش برد. او از اصل غافلگیری نیز استفاده کرد و سربازانش را پنهانی به خطوط دشمن نزدیک کرد. در چهارم ژوئن ۱۹۱۶، هنگامی که سربازانش در جای مناسب قرار گرفته بودند، روس‌ها آتش سنگین توپخانه را در سرتاسر خطوط به روی دشمن گشودند. این حمله اتریشی‌ها را سراسیمه و در برخی جاها وادار به عقب‌نشینی کرد. خشم فروخورده سربازان روس سبب شد آن‌ها با سرعتی حیرت‌انگیز از شکاف‌های ایجاد شده در خطوط اتریشی‌ها به درون سرازیر شوند. با گذشت دو روز از آغاز حمله، سپاه‌های چهارم و هفتم اتریش با دستپاچگی عقب‌نشینی کردند.

جنگ برف و یخ

بزرگ‌ترین مانع طبیعی اروپا - کوه‌های آلپ - بین اتریش و ایتالیا قرار دارد. کوه‌های آلپ بلندترین کوه‌های اروپا هستند و در جنگ جهانی اول یکی از نامعمول‌ترین میدان‌های نبرد را تشکیل می‌دادند. در حالی که سربازان جبهه غرب در گل و لای سنگرهای دشت‌های فرانسه و بلژیک گیر کرده بودند، سربازان در کوه‌های آلپ تقریباً به صورت عمودی می‌جنگیدند.

اتریش و ایتالیا هر دو در طول جنگ از کوه‌نشین‌هایی سربازگیری کردند که کوهستان‌ها را به خوبی می‌شناختند و آن‌ها را وارد نبرد کردند. در ایتالیا آلپی‌ها، یا سربازان کوه‌نشین آلپ، به خاطر شاهکارهای جسورانه‌شان در آنچه به «جنگ برف و یخ» معروف شد، شهرت یافتند. آلپی‌ها و همتایان اتریشی‌شان تلاش می‌کردند

بلندترین قله‌ها را در اختیار گیرند تا از آن‌جا بتوانند با توپ به سوی مواضع دشمن در پایین آتش کنند. مهندسان، برای ضربه زدن به محل استقرار توپ‌ها یا مواضع دارای استحکامات در شیب‌های برفی، اغلب به نقب زدن در زیر این مواضع و منفجر کردن آن‌ها با مواد منفجره متوسل می‌شدند، که سبب ایجاد بهمن و ریزش نقطه مستحکم می‌شد. بقایای سربازان دو طرف هنوز در برف و یخ این منطقه مدفونند.

روس‌ها هشتاد کیلومتر در شمال و ۴۸ کیلومتر در جنوب پیشروی کردند. پیشروی روس‌ها تنها هنگامی متوقف شد که تدارکات کافی برای تأمین سربازان باقی نماند. روس‌ها توقف کردند و در ماه‌های ژوئیه و اوت حمله را از سر گرفتند. موفقیت بروسیلوف ادامه یافت، اما با پیشروی بیشتر به داخل قلمرو دشمن، مشکل تدارکات بیشتر شد و مهمات ته کشید. از آن گذشته، وقفه‌های پیش آمده در حمله بروسیلوف به آلمانی‌ها امکان داد سربازان خود را به جنوب انتقال دهند تا مواضع دفاعی اتریشی‌ها را تقویت کنند. در شمال نیز سپاهیان روس نتوانستند به طور جدی به مواضع آلمانی‌ها حمله کنند تا مانع این جابجایی‌ها شوند. تا پاییز، روس‌ها حدود چهارصد هزار اسیر گرفته بودند، اما این حملات در مواجهه با مواضع دفاعی قوی‌تر و فقدان تدارکات به تدریج به پایان رسید.

حمله بروسیلوف از دو جهت عمده به تغییر مسیر جنگ کمک کرد. نخست، بر ملا شدن کامل ضعف‌های اتریش - مجارستان بود. نه تنها سپاه‌هایش از پا درآمده بودند، بلکه برخی واحدها حاضر به ادامه جنگ نبودند چون دیگر به حکومت خود باور نداشتند. گروه‌های قومی، که نه مجار بودند و نه اتریشی، دلیلی نمی‌دیدند که برای فرمانروایان بیگانه‌ای بجنگند که به هر حال از دستشان خسته شده بودند. آلمانی‌ها، که ضعف متحدشان را احساس می‌کردند، فرماندهی سپاهیان اتریشی - مجار را بر عهده گرفتند و بدین ترتیب به غرور این امپراتوری، که زمانی عظمتی داشت، ضربه دیگری وارد آوردند. امپراتوری اتریش - مجارستان پس از حمله بروسیلوف تنها بدین سبب پابرجا ماند که آلمانی‌ها آن را یکپارچه نگه داشتند.

انقلاب در روسیه

دومین رخداد سرنوشت‌ساز انقلاب روسیه بود که تا حدی نتیجه نبرد شدید در جبهه شرق در ۱۹۱۶ بود. نیکولای اول، تزار روسیه، نخستین کسی بود که امپراتوری عثمانی را «مرد بیمار اروپا» نامید. همین تعبیر را می‌شد در مورد امپراتوری روسیه در اوایل

قرن بیستم به کار برد. روسیه، که هنوز عمدتاً کشوری متکی به کشاورزی بود، در اوایل قرن بیستم تلاش می‌کرد به کشوری صنعتی تبدیل شود. در سال ۱۹۰۵ انبوه مردم در پایتخت روسیه گرد آمدند تا به وضعیت اقتصادی و حکومت تزارها اعتراض کنند. حکومت روسیه با خشونت این تظاهرات را سرکوب کرد، اما نارضایتی ادامه یافت.



کمبود مواد خوراکی در روسیه در فوریه ۱۹۱۷ سبب اعتراض به حکومت تزار نیکولای دوم (در عکس) شد.

مصائب روس‌ها در جبهه شرق نیز سبب آزردهی بود. چرا عده‌ای در روسیه زندگی

راحتی داشتند، در حالی که میلیون‌ها نفر از روس‌ها در رنج بودند و در نبرد جان می‌باختند؟ سربازان نیز به بسیاری از فرماندهان خود با دیده تردید می‌نگریستند، و بسیاری در این اندیشه بودند که واقعا برای چه می‌جنگند.

وضعیت اقتصادی روسیه اوضاع را بدتر می‌کرد. کارخانه‌های روسیه که به تولید تدارکات جنگی روی آوردند، عده‌ای سودهای هنگفت کسب کردند. قیمت‌ها به شدت بالا رفت و مواد خوراکی کمیاب شد، چرا که کشاورزی به اندازه کارخانه‌داری سودآور نبود و در این بخش به اندازه بخش صنعت دستمزد پرداخت نمی‌شد. کمبود مواد خوراکی در فوریه ۱۹۱۷ موجب اعتراض به حکومت تزار نیکولای دوم شد. تزار به عامل اصلی نارضایتی و نابرابری‌های روسیه تبدیل شد. تاریخدانی نتیجه گرفت: «امپراتور نیکولای دوم مرد ضعیفی بود. او در مقام فرمانده کل ارتش روسیه حتی نمی‌توانست ساده‌ترین وظیفه حاکمی مطلق را در جنگ، که برانگیختن احساسات به هنگام سان دیدن از سربازانش بود، به درستی انجام دهد.» (۳۵)

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ موفق شد تزار را به کناره‌گیری از سلطنت وا دارد، و دولت موقت به ریاست الکساندر کرنسکی، در مقام نخست‌وزیر، تشکیل شد. حکومت جدید نیز مجلسی قانونگذاری به نام «دوما» داشت که به روس‌ها امکان می‌داد در حکومتشان مشارکت کنند. کرنسکی ریاست نیروهای مسلح روسیه را نیز بر عهده داشت. او به همکاری با متفقین در جنگ ادامه داد. دولت کرنسکی، به سبب سختی‌های دوران جنگ و گرسنگی، نتوانست نارضایتی عنان‌گسیخته جامعه روسیه را برطرف سازد.

برآمدن بلشویک‌ها

با آن‌که کرنسکی خود انقلابی بود، دولتش برای ادامه جنگ به صاحبان ثروتمند صنایع احتیاج داشت. اما ثروتمندان با انقلاب مخالف و خواستار حکومتی محافظه‌کارتر بودند. جان رید، روزنامه‌نگار آمریکایی، نارضایتی ثروتمندان را در سال ۱۹۱۷ در دوره دولت موقت چنین ثبت کرده است:

زمستان داشت فرا می‌رسید - زمستان دهشتناک روسیه. شنیدم که صاحبان کسب و کار از آن چنین سخن می‌گفتند: «زمستان همیشه بهترین دوست روسیه بوده. شاید حالا هم ما را از شر انقلاب خلاص کند.» در جبهه یخ‌زده سپاهیان بینوا همچنان گرسنگی می‌کشیدند و می‌مردند، بدون آن‌که کسی دلش به حالشان بسوزد. خطوط راه‌آهن داشت خراب می‌شد، مواد غذایی رو به کاهش بود، کارخانه‌ها در حال تعطیل شدن بودند. توده‌های به جان آمده فریاد اعتراضشان بلند بود که بورژوازی دارد زندگی مردم را تباه می‌کند و مسبب شکست در جبهه است. (۳۶)

از سوی دیگر، انقلابیون احساس می‌کردند که انقلاب به اندازه کافی پیش نرفته است. بلشویک‌ها، که اعضای جنبشی سیاسی و کمونیستی بودند، نوید صلح و نان دادند و بسیاری باور کردند. جان رید می‌نویسد: «در این فضای آکنده از تباهی و حقیقت‌های هولناک، شعاری روشن همه‌روزه طنین‌انداز بود؛ فریاد دسته‌جمعی بلشویک‌ها که هر روز رساتر به گوش می‌رسید: همه قدرت باید از آن شوراها باشد! همه قدرت باید از آن نمایندگان مستقیم میلیون‌ها میلیون کارگر عادی، سرباز و دهقان باشد. زمین، نان و پایان این جنگ بی‌معنا.» (۳۷)

بنا بر برنامه بلشویک‌ها، تمام اقتصاد روسیه باید از نو در قالب شوراها سازمان می‌یافت، شوراهایی محلی که کارگران را بر حکومتشان مسلط می‌ساخت. بلشویک‌ها طرحی اصلاحی به روس‌ها پیشنهاد کردند: مردم روسیه دیگر برای توانگران کار نکنند یا در حکومتی که منتخب آنان نبود از حق ابراز عقیده محروم نمانند. آن‌ها همچنین به جنگ پایان می‌دادند و برای گرسنگان غذا فراهم می‌کردند. یا دست‌کم این‌طور تصور می‌شد.

ولادیمیر لنین، مشهورترین بلشویک‌ها، در جریان انقلاب فوریه در تبعید بود. او بیش‌تر دوره جنگ را در کشور بی‌طرف سوئیس گذراند. اما آلمانی‌ها بازگرداندن لنین به روسیه را در این مقطع مفید می‌دانستند. آن‌ها او را در قطاری سربسته جا دادند که اجازه یافت از جبهه شرق عبور کند و او را به پتروگراد (سن پترزبورگ کنونی)، پایتخت روسیه، برساند. آلمانی‌ها امیدوار بودند انقلاب سبب شود که روسیه از جنگ دست بکشد. با وجود اعتراض متفقین و اتهام خیانت در روسیه، بلشویک‌ها وعده پایان بی‌درنگ جنگ را دادند. سخنگویی در واکنش به کسانی که مایوسش می‌خواندند موضع بلشویک‌ها را با هیجان چنین خلاصه کرد:

شما ما را مایوس می‌خوانید؛ اما، مایوسان واقعی آن‌هایی هستند که برای خاتمه دادن به جنگ منتظر لحظه مناسب‌تری هستند، در به تعویق انداختن صلح به زمانی دیگر اصرار می‌ورزند، زمانی که از ارتش روسیه چیزی باقی نماند، زمانی که روسیه به موضوع معامله بین گروه‌های گوناگون امپریالیست تبدیل شود.... شما می‌کوشید سیاستی را به مردم روسیه تحمیل کنید که منافع بورژوازی آن را ایجاب می‌کند. موضوع صلح باید بی‌درنگ در دستور کار قرار گیرد. (۳۸)

کنگره شوراها، روسیه، که دولت کرنسکی را کنار زده بود، در هشتم نوامبر ۱۹۱۷ لنین را به ریاست حکومت جدید روسیه شوروی برگزید. لنین طرفدار صلح بی‌درنگ با آلمانی‌ها بود، اما دیگر بلشویک‌ها تسلیم نشدند. در حالی که بلشویک‌ها مشغول مجادله بودند، آلمانی‌ها پیشروی کردند. مداخله آن‌ها در امور سیاسی روسیه به آنچه

در میدان جنگ آغاز کرده بودند پایان داده بود: فروپاشی مواضع دفاعی روسیه. ارتش آلمان در نیمه فوریه ۱۹۱۸ در ظرف یک هفته ۲۴۱ کیلومتر در قلمرو روسیه پیشروی کرد.

روسیه درخواست صلح می‌کند

حکومت بلشویک‌ها، که داشت بخش‌های وسیعی از قلمروش را به سرعت از دست می‌داد، شرایط صلح پیمان برست - لیتوفسک را پذیرفت. برست نام شهر کوچکی در بلاروس است که مذاکرات صلح در آن‌جا انجام شد. این پیمان صلح عملاً روسیه را از جنگ جهانی اول خارج کرد. جنگ در جبهه شرق در فروپاشی این دومین امپراتوری بزرگ، پس از اتریش - مجارستان، نقش داشت. پیامدهای جنگ عظیم بود. فروپاشی جبهه شرق به نیروهای آلمانی امکان داد که به جبهه‌های دیگر نقل مکان کنند. نیروهای آلمانی به طرف ایتالیا حرکت کردند، جایی که اتریشی‌ها در تمام طول جنگ توانسته بودند جلوی ارتش بزرگ‌تر ایتالیا را بگیرند. موقعیت جغرافیایی نقشی کلیدی داشت، چرا که کوه‌ها غالباً به اتریشی‌ها امکان می‌داد در ارتفاعات موضع بگیرند و در برابر حملات ایتالیایی‌ها دفاع کنند.



این پوستر مشهور سربازگیری ارتش آمریکا پس از آن منتشر شد که ایالات متحده به آلمان اعلان جنگ داد و در ششم آوریل ۱۹۱۷ وارد جنگ شد.

آلمانی‌ها به جبهه غرب نیز عزیمت کردند که معمولاً خطوط راه آهن خوب آلمان به این حرکت سرعت می‌بخشید. متفقین در معرض خطر بسیار بزرگی بودند. آلمان از ۱۹۱۴ توانسته بود در دو جبهه از پس جنگ برآید. گرچه آن پیروزی سریعی که قیصر به آن امید داشت حاصل نشده بود، اما معلوم شد که ارتش آلمان می‌تواند در دو جبهه بجنگد و شکست نخورد. با خارج شدن روسیه از جنگ، آلمان سرانجام این فرصت را یافت که بخش بزرگ‌تری از سپاهیان خود را علیه متفقین در جبهه غرب بسیج کند.

عملیات آرخانگلسک

اگرچه بلشویک‌ها در ۱۹۱۸ پیمان صلحی با آلمانی‌ها امضا کردند که عملاً روسیه را از جنگ جهانی اول خارج کرد، نبرد متوقف نشد. سربازان آلمانی هنوز در بخش‌هایی از روسیه در حال پیشروی بودند و نیروهای ضدبلشویک موسوم به روس‌های سفید با کمونیست‌های روس می‌جنگیدند و امیدوار بودند که جنگ با آلمان را از سر بگیرند. نیروهای روس سفید که هنوز به دولت موقت پیشین به ریاست الکساندر کرنسکی وفادار بودند، از پایگاه‌هایی در شمالی‌ترین نقطه روسیه در کنار دریای سفید دست به عملیات می‌زدند.

قدرت‌های متفق، به امید سرپا نگه‌داشتن جبهه شرق و کمک به نیروهای روس سفید هم در برابر آلمانی‌ها و هم در برابر حکومت بلشویک، نیرویی نظامی را به شهر بندری آرخانگلسک اعزام داشتند. سربازان آمریکایی این عملیات را «عملیات خرس قطبی» نامیدند. سربازان متفقین پس از پایان جنگ جهانی اول نیز به این نبرد ادامه دادند، اما نیروهای شوروی سرانجام روس‌های سفید را شکست دادند و متفقین عقب‌نشینی کردند.

خستگی و ناخرسندی سپاهیان متفقین را در جبهه غرب به ستوه آورده بود و اینک مجبور بودند برای حمله‌ای آماده شوند که احتمالاً حمله سرنوشت‌ساز جنگ بود. و آن‌گاه بود که خبر رسید ایالات متحده بی‌طرفی را کنار گذاشته و به آلمان اعلان جنگ داده است. آمریکا با کمبود توپ، هواپیما و بسیاری از دیگر محصولات صنعتی مورد نیاز جنگ مدرن روبرو بود. اما متفقین بیش از هر چیز به سرباز نیاز داشتند – سربازانی که ضعف‌های مواضع دفاعی متفقین را جبران کنند و اعتماد به نفس را به آن‌ها بازگردانند.

با وجود جبهه‌های متعدد دیگر در جنگ جهانی اول، در ترکیه و در خاورمیانه، و نبردهای دریایی و هوایی، نتیجه جنگ در اروپا، همان جایی که آغاز شده بود، تعیین می‌شد. خلاصه سخنان ژرژ کِلِمانسو، رهبر فرانسه، در ۱۹۱۸ در جلسه شورای عالی جنگ متفقین، که بر تلاش جنگی متفقین نظارت می‌کرد، چنین است: «امنیت جبهه غرب فراتر از تمام ملاحظات دیگر بود. خیانت روسیه (او این کلمه را حساب شده به کار می‌برد) متفقین را با خطری بزرگ‌تر از مخاطرات پیشین مواجه کرده بود. نقشه او این بود که سال ۱۹۱۸ را دوام آورند تا آمریکا برای یاری رساندن با تمام توان خود از راه برسد؛ پس از آن آمریکا برنده جنگ می‌شد.» (۳۹)

۵. آمریکا قدم پیش می‌گذارد

ورود دیرهنگام ایالات متحده به جنگ جهانی اول آزاردهنده بود. ایالات متحده در کل عقیده داشت که حل و فصل جنگ و دعوای کشورهای اروپایی را باید به خودشان واگذار کرد. سیاست وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور ایالات متحده، دوری از جنگ و در صورت لزوم میانجیگری صلح بود. او نقش آمریکا را نقشی اخلاقی می‌دانست تا سرمشقی برای بقیه جهان باشد و اعلام می‌کرد که ایالات متحده «مغرورتر از آن است که به جنگ بپردازد.» (۴۰)

تمایل به کناره‌گیری از درگیری‌های دیگر کشورها به تاریخ اولیه آمریکا باز می‌گشت. توماس جفرسون، به هنگام رئیس‌جمهور شدن در سال ۱۸۰۱، این تمایل معروف به انزواطلبی را اعلام کرد: «من صلح، داد و ستد، دوستی صادقانه با همه کشورها و همپیمان نشدن با دیگران را اصول اساسی حکومتان می‌دانم.» مهم‌ترین دلمشغولی جفرسون، مانند جورج واشنگتن و دیگر بنیانگذاران جمهوری آمریکا، ایجاد هویتی مستقل از اروپا بود. جفرسون می‌گفت: «شعار نخستین و بنیادی ما باید این باشد که هیچ‌گاه خودمان را درگیر جنگ و دعوای اروپا نکنیم.» (۴۱)

با این حال، ایالات متحده نسبت به آن روزهای نخستین تغییر زیادی کرده بود. در حالی که جفرسون دلمشغول برپایی جمهوری‌ای تازه بود، وودرو ویلسون در جریان جنگ جهانی اول بیش‌تر دلمشغول نقش این قدرت بنیاد یافته در جامعه ملل بود. در واقع، بسیاری از آمریکایی‌ها احساس می‌کردند که ایالات متحده باید به صف متفقین بپیوندد. آن‌ها دلایل زیادی داشتند. اروپا سرچشمه سنت‌های سیاسی دموکراتیک آمریکا بود. فرانسوی‌ها در جریان انقلاب آمریکا به آمریکایی‌ها کمک کرده بودند. و بسیاری از آمریکایی‌هایی که اصل و نسب انگلیسی داشتند مشتاق بودند به بریتانیایی‌ها کمک کنند. برخی از آمریکایی‌ها در سال‌های پیش از ورود ایالات متحده به جنگ داوطلب شرکت در جنگ شدند. آن‌ها در ارتش کانادایی‌ها، بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها می‌جنگیدند و عموماً امیدوار بودند حکومتشان به پیروی از آن‌ها وارد جنگ شود.

بسیاری از سیاستمداران ایالات متحده نیز طرفدار جنگ بودند. برای نمونه، تئودور روزولت، رئیس‌جمهور پیشین، به منتقد جدی سیاست بی‌طرفی ویلسون تبدیل شد و گفت: «خوب است به یاد داشته باشیم که چیزهای بدتر از جنگ هم وجود دارد.» (۴۲)

جنگ بی‌حد و مرز زیردریایی

آلمانی‌ها سرانجام برای سوق یافتن افکار عمومی ایالات متحده به سوی اعلان جنگ به آلمان دلیل کافی فراهم آوردند. در سال ۱۹۱۵ که یکی از زیردریایی‌های آلمان به کشتی لوسیتانیا اژدر زد و باعث کشته شدن ۱۱۹۵ نفر از جمله ۱۲۳ آمریکایی شد، ایالات متحده در آستانه اعلان جنگ به آلمان قرار گرفت. دست آخر، باز هم همان «یو - بوت» هراسناک بود که کشتیرانی در اقیانوس اطلس را چنان مورد تهدید قرار داد که سبب خشم افکار عمومی آمریکا شد.



حملات «یو - بوت»‌های آلمانی به غیرنظامیان در تصمیم آمریکایی‌ها به کنار گذاشتن بی‌طرفی و ورود به جنگ جهانی اول بسیار تأثیرگذار بود.

پس از غرق شدن لوسیتانیا، آلمان از بیم تحریک شدن ایالات متحده به جنگ، غرق کردن بدون اخطار کشتی‌ها را در اقیانوس اطلس شمالی متوقف کرده بود. اما، در بهار ۱۹۱۷، آلمانی‌ها که داشتند ضربه محاصره آلمان از سوی بریتانیایی‌ها را احساس

می‌کردند، کوشیدند با غرق کردن کشتی‌های حامل تدارکات برای جزایر بریتانیا، بریتانیا را در تنگنا قرار دهند. آلمانی‌ها می‌دانستند از سرگیری این سیاست به غرق شدن کشتی‌های آمریکایی می‌انجامد؛ در نتیجه، جنگ با آمریکا را محتمل می‌دانستند. اما فکر می‌کردند می‌توانند با غرق کردن کشتی‌های حامل سربازان آمریکایی در پهنه اقیانوس اطلس، از پیاده شدن آن‌ها در خاک اروپا جلوگیری کنند.

اسکادران لافایت

از میان داوطلبان آمریکایی که پیش از ورود ایالات متحده به جنگ در جنگ جهانی اول شرکت کردند، مشهورترینشان خلبانان اسکادران لافایت بودند. این هوانوردان آمریکایی با هواپیماهای فرانسوی و تحت فرمان فرانسوی‌ها پرواز می‌کردند. اما آن‌ها به صورت واحدی خدمت می‌کردند که در آغاز به اسکادران آمریکن یا «یکان پروازی آمریکا» شهرت داشت. این گروه بعداً به افتخار مارکی دو لافایت، اشراف‌زاده فرانسوی که داوطلبانه در جنگ استقلال آمریکا شرکت کرده بود، تغییر نام داد.

این اسکادران در آوریل ۱۹۱۶، یک سال پیش از ورود ایالات متحده به جنگ، تشکیل شد. این خلبانان نقش یک جنگ‌سالار سرخپوست را به عنوان علامت واحد خود برگزیدند و هواپیماهایشان را به آن آراستند. آن‌ها در نبرد وردن شرکت داشتند و از سربازان فرانسوی پشتیبانی هوایی کردند. پس از اعلان جنگ ایالات متحده در ۱۹۱۷، اسکادران لافایت در نیروی هوایی ارتش آمریکا ادغام شد.



ادوارد اف. هینکل، عضو اسکادران لافایت، داوطلبی آمریکایی بود که، پیش از ورود رسمی ایالات متحده به جنگ، در جنگ جهانی اول شرکت کرد.

آلمانی‌ها به این سیاست تهدیدآمیز نقشه بازگرداندن قلمروهای سابق مکزیک را افزودند. این قلمروها در آن زمان ایالت‌های تگزاس، آریزونا و نیومکزیکو بودند. آلمانی‌ها امیدوار بودند، با برافروختن آتش جنگ بین مکزیک و ایالات متحده، ورود آمریکا به جنگ را به تأخیر بیندازند. این نقشه را آرتور زیمرمان، وزیر امور خارجه آلمان، طراحی کرد و با تلگرام به مکزیک فرستاد. اداره اطلاعات بریتانیا این تلگرام را ردیابی کرد و آن را مشتاقانه برای رئیس‌جمهور ایالات متحده فرستاد. بریتانیایی‌ها امیدوار بودند ایالات متحده سرانجام به تلاش جنگی متفقین بپیوندند.

تلگرام زیمرمان

در اول مارس ۱۹۱۷ تلگرامی که در تاریخ به تلگرام زیمرمان مشهور است در روزنامه‌ای آمریکایی منتشر شد. این تلگرام نه تنها از قصد آلمان به از سر گیری جنگ زیردریایی علیه کشتی‌های غیرمسلح بی‌طرف در اقیانوس اطلس خبر می‌داد، بلکه حاکی از این نیز بود که آلمان در صورت حمله مکزیک به ایالات متحده از آن کشور حمایت خواهد کرد. این تلگرام برای سناتور هنری کبوت لاج از ماساچوست، منتقد سرسخت موضع بی‌طرفی ویلسون، برای حمله به ویلسون و حمایت عمومی از سیاست بی‌طرفی شرایط لازم را فراهم آورد: «به محض این که تلگرام را دیدم، احساس کردم که بیش از هر رویداد دیگری کشور را برمی‌انگیزد.» (۴۳)

در آغاز، برخی این خبر را باور نمی‌کردند. آن‌ها گمان می‌کردند متفقین این ترفند را به کار گرفته‌اند تا پای آمریکا را به جنگ بکشانند. مردم منتظر بودند تا واشنگتن اصالت این تلگرام را تأیید کند. باربارا توچمن در شرح خود در مورد این تلگرام می‌نویسد: «اگر می‌شد رئیس‌جمهور را به تأیید اعتبار این تلگرام وادار کرد، یکضرب درگیر می‌شد. او با این کار برای درگیر شدن کشور با آلمان دلیلی ملی به دست می‌داد و نمی‌توانست خود را از نتیجه آن کنار بکشد. [هنری کبوت] لاج شادمان بود که وسیله‌ای فراهم آمده که در تحمیل این وضعیت کاربردی تقریباً نامحدود خواهد داشت.» (۴۴)

از نظر ویلسون، آلمانی‌ها به راستی پا را از حد خود فراتر گذاشته بودند. تلگرام گویای این بود که «یو - بوت»های آلمانی به کشتی‌های غیرمسلح ایالات متحده حمله خواهند کرد، و این مستلزم درگیری بود. ایالات متحده در ششم آوریل ۱۹۱۷ اعلان جنگ داد.

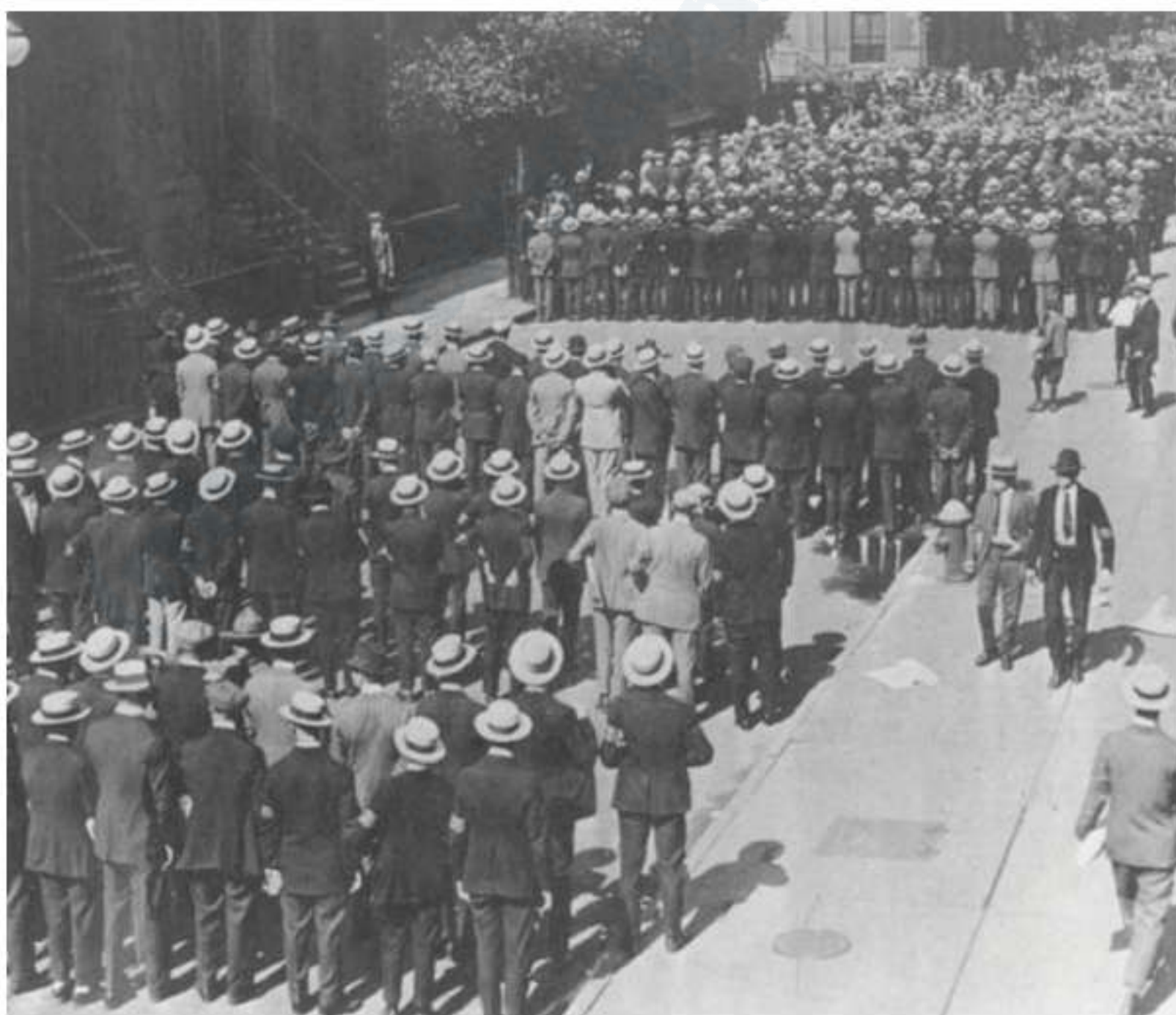
آمریکا وارد جنگ می‌شود

آلمانی‌ها در این قمار بر سر دو نکته مهم اشتباه کردند. نخست آن که مکزیک مایل به جنگ با ایالات متحده نبود و دوم آن که زیردریایی‌های آلمانی نمی‌توانستند از رسیدن سربازان آمریکایی به اروپا جلوگیری کنند. تا پایان جنگ بیش از دو میلیون سرباز آمریکایی از اقیانوس اطلس عبور کردند و نفراتی تازه‌نفس را در اختیار نیروهای متفق گذاشتند.

اما ورود این سربازان به آهستگی صورت می‌گرفت. این گفته ژرژ کلیمانسو که به محض ورود پرتعداد آمریکایی‌ها آن‌ها جنگ را خواهند بُرد، برآوردی بیش از اندازه بود. در حالی که نیروی دریایی ایالات متحده پس از نیروی دریایی بریتانیا در مقام دوم قرار داشت، نیروی زمینی‌اش در رده هفدهم جهان جا می‌گرفت. در فضای

انزواطلبی دوره پرزیدنت ویلسون، تدارکات واقعی برای جنگ اندک بود. ژنرال جان جی. پرشینگ، فرمانده کل «نیروی اعزامی آمریکا» از فقدان تدارکات جنگی شکوه داشت. او نوشت: «واقعیت این است که زمانی که ما وارد جنگ شدیم دولت ما کار چندانی برای سازماندهی یا تجهیز نیروی زمینی انجام نداده بود، چه رسد به انتقال آن به آن سوی اقیانوس. این ضعفی بسیار بزرگ بود که در آن زمان مردم ما به ندرت از آن خبر داشتند.» (۴۵)

گرچه تقریباً یک سال طول می‌کشید تا ایالات متحده برای جنگ آماده شود، رئیس‌جمهور به پرشینگ دستور داد با نیرویی جلودار و کوچک اعزام اروپا شود. آن‌ها در چهارم ژوئیه ۱۹۱۷ در پاریس رژه رفتند. تأثیر روانی این حرکت بسیار زیاد بود. پس از سال‌ها نبرد، متفقین نیروی ذخیره گسترده و تازه‌نفسی دریافت می‌کردند. اما بی‌درنگ بحث شدیدی درگرفت که چگونه می‌توان از این نیرو به بهترین وجه استفاده کرد. ژنرال فرانسوی فردینان فوش، که فرمانده کل نیروهای متفقین شده بود، می‌خواست از سربازان آمریکایی برای تقویت خطوط بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها استفاده کند.



کمی پس از آن که پرزیدنت وودرو ویلسون در ۱۹۱۷ به آلمان اعلان جنگ داد، داوطلبان خدمت در ارتش، در نیویورک، به فراخوان به جنگ پاسخ می‌دهند.

شهر کتاب (nbbookcity.com)

بحث در باره چگونگی استفاده از سربازان آمریکایی

آمریکایی‌ها آمده بودند، اما اسلحه و تجهیزات لازم را برای نبرد نداشتند و نیروهای مستقر در جبهه به شدت به نفرات احتیاج داشتند. فرانسوی‌ها اسلحه «نیروی اعزامی آمریکا» را تأمین کردند اما برای دادن توپخانه‌ای که آمریکایی‌ها بتوانند در حمله خودشان از آن استفاده کنند، درنگ کردند. مارشال فوش فرمانده فرانسوی در خاطراتش نوشت: «هدف آنتانت [نیروهای متفق] کسب برتری قطعی به لحاظ نفرات بود و محروم کردن واحدهای فرانسوی از توپخانه‌شان برای کمک به واحدهای آمریکایی چندان به صلاح متفقین نبود.» (۴۶)

پرشینگ از در سازش درآمد و برخی از واحدهایش را در نیروهای متفقین ادغام کرد تا سربازان آمریکایی به تعداد زیاد از راه برسند و آن‌گاه بتوانند به صورت ارتشی جداگانه عمل کنند. سربازان آمریکایی نخست در اکتبر ۱۹۱۷ وارد سنگرهای فرانسوی شدند. این سربازان، به نشانه غرور ملی، مصمم بودند بی‌باکی رزمندگان آمریکایی را به نمایش بگذارند. اما مدتی طول کشید تا آن‌ها به فضای بیگانه و خشن سنگرها خو بگیرند. سربازی نوشت: «یکی از شب‌ها شش آلمانی را که می‌خواستند مرا غافلگیر کنند با تیر زدم و روز که شد متوجه شدم همه آن‌ها کنده‌های درخت بوده‌اند.» (۴۷)



سربازی آمریکایی در سال ۱۹۱۸، در جریان نبرد در آنوویل فرانسه، نارنجکی دستی را پرتاب می‌کند. حضور سربازان آمریکایی روحیه جنگیدن را بالا برد.

ورود سربازان آمریکایی نخست بر روحیه متفقین تأثیر گذاشت. جوش و خروش و خوشبینی سربازان جدید برای نیروهای متفقین که سال‌ها در سنگر بودند، نشاط‌آور بود. وینستون چرچیل در مورد ورود آمریکایی‌ها نوشت: «تأثیر این سیل به ظاهر پایان‌ناپذیر جوانان پرشورِ سالم و پرانرژی بر فرانسوی‌های سخت تحت فشار شگفت‌انگیز بود.» (۴۸) آن‌ها در بهار بعدی هنگامی کاربرد نظامی پیدا کردند که به صورت ارتش وارد عمل شدند و، از پی زمستانی بسیار سخت، در نبرد شدید بهاری شرکت جستند.

جنگجویانِ دوزخیِ هارلم

در طول جنگ جهانی اول، تبعیض نژادی مانع از ورود سربازان سیاهپوست آمریکایی به واحدهای رزمی حرفه‌ای ارتش شد. داوطلبان سیاهپوست نیویورکی هنگ پیاده سیصد و شصت و نهم، موسوم به «جنگجویان دوزخی هارلم»، را تشکیل دادند. این هنگ در سال ۱۹۱۸ به نیروهای فرانسوی پیوست و در دومین نبرد مارن شرکت جست. برجستگی آن‌ها به سبب شجاعتشان بود و در جریان پیشروی به سوی آلمان، نخستین هنگ آمریکایی بودند که به رود راین رسیدند.

حمله بهاری آلمان

آلمانی‌ها گمان می‌کردند سال ۱۹۱۸ برایشان سال پیروزی‌های بزرگ باشد. آن‌ها امیدوار بودند در اوایل بهار و پیش از آن‌که سربازان آمریکایی به تعداد زیاد از راه برسند، در خطوط متفقین در جبهه غرب نفوذ کنند. آن‌ها قصد داشتند از سربازان آلمانی آزاد شده از جبهه شرق استفاده کنند و تاکتیک‌های رزمی تازه‌ای را به کار گیرند. ژنرال اُسکار فون هوتیر روش‌های حمله تازه‌ای را به قصد نفوذ در مواضع دفاعی متفقین ارائه کرده بود. مطابق نظریه او نیروهای ضربتی ویژه می‌توانستند جلودار حمله باشند و انبوه سربازان پیاده از پی آن‌ها روان شوند. به افسران آلمانی در تمام سطوح آزادی عمل بیش‌تری داده می‌شد تا با بهره جستن از نقاط ضعف

خطوط دفاعی متفقین فرمان حمله بدهند. ارتش آلمان دست به کار آموزش این روش‌ها به سربازان شد و آن‌ها در حمله گسترده بهاری آلمان این روش‌ها را به اجرا درآوردند.

آلمانی‌ها نخست در ۲۱ مارس ۱۹۱۸ به مواضع دفاعی بریتانیایی‌ها نزدیک رود سُم در فرانسه حمله کردند. نیروهای متفقین در سال ۱۹۱۶ در این مکان پیشروی بسیار خونباری کرده بودند. آلمانی‌ها یک میلیون نفر را وارد این حمله کردند. مواضع بریتانیایی‌ها درهم شکست و آلمانی‌ها، پیش از آن‌که متفقین بتوانند از نو سازمان یابند، ۶۴ کیلومتر پیشروی کردند. به نظر می‌رسید تاکتیک‌های هوتیر موفق از کار درآمده است. آلمانی‌ها پیروزی‌های اولیه خود را با حمله به نقاط دیگر در طول جبهه غرب پی گرفتند.

در اوایل آوریل، آلمانی‌ها از همین تاکتیک‌ها علیه مواضع متفقین نزدیک رود لایه (۱۲)، که در فرانسه و بلژیک جریان دارد، استفاده کردند. بریتانیایی‌ها، به فرماندهی ژنرال داگلاس هیگ که به جای جان فرنچ فرمانده کل نیروی اعزامی بریتانیا شده بود، همزمان با آماده شدن برای عقب‌نشینی به سمت ساحل، می‌کوشیدند مواضع دفاعی را حفظ کنند و آلمانی‌ها را متوقف سازند.

سربازان آمریکایی وارد نبرد می‌شوند

آلمانی‌ها در ماه ژوئن به مواضع متفقین در بخش جنوبی‌تر حمله بردند و در ماه ژوئیه به مارن حمله کردند، جایی که در آغاز جنگ شاهد خونریزی زیادی بود. متفقین در بسیاری از نقاط طول جبهه عقب‌نشینی کردند. به نظر می‌رسید جنگ بار دیگر به جنگ متحرک تبدیل شده است. چرا که سنگرهای قدیمی اشغال شده بود و سربازان در جنگ و گریز بودند، دست‌کم تا زمانی که بتوانند در سنگرهای تازه‌ای مستقر شوند. در بخش جنوبی، آلمانی‌ها به طولانی‌ترین پیشروی خود از زمان آغاز جنگ دست یافتند. آن‌ها متفقین را به سوی شهر شاتو - تیری، که تنها هشتاد کیلومتر با پاریس فاصله داشت، عقب راندند.

فرانسوی‌ها در حال عقب‌نشینی به سربازان آمریکایی رسیدند که داشتند برای پشتیبانی از نیروهای متفق پیش می‌آمدند. تکاوران دریایی ایالات متحده، که آموزش‌دیده‌ترین سربازان آمریکایی بودند، برای نخستین بار از زمان ورود به فرانسه وارد نبرد شدند. سربازان آمریکایی به مواضع آلمانی‌ها در پلو وود، ناحیه‌ای جنگلی نزدیک مارن، حمله کردند و از حمله مستقیم به مواضع مسلسل‌دار درس‌های تلخی آموختند. بسیاری جان باختند، اما شجاعتشان مطابق غرور مرسومشان بود. آن‌ها پس از یک هفته نبرد و بر جای گذاشتن تلفات سنگین هدف مورد نظر خود را به تصرف درآوردند.



تکاوری مجروح از نیروی دریایی آمریکا از پی نبرد بلو وود در ۱۹۱۸ از زنی
فرانسوی دسته گلی می‌گیرد.

نبرد بلو وود ارزش سربازان تازه‌نفس آمریکایی را نشان داد و به توقف پیشروی
آلمانی‌ها کمک کرد. اهمیت نظامی این موضع اندک بود، اما این نبرد به تخریب
بیش‌تر روحیه آلمانی‌ها کمک کرد. با وجود دستاوردهای عظیم آلمانی‌ها در حمله
بهاره‌شان، اوضاع بر وفق مرادشان نبود. همین که آلمانی‌ها به خطوط متفقین نفوذ
کردند، متوجه شدند که جبهه تنها فراخ‌تر شده است و نتوانستند از دستاوردهایشان
بهره‌برداری کنند. از آن گذشته، نیروهای ضربتی که در تمام طول جبهه با موفقیت
دست به حمله زده بودند، متحمل تلفات سنگینی شدند. بسیاری از این نیروها تا
نیمه تابستان کشته شدند. در واقع، هزاران آلمانی در این پیشروی‌ها جان باختند.
تاکتیک‌های آلمانی‌ها کارگر افتاد، اما برای چه؟ آن‌ها چند کیلومتر بیشتر از خاک

فرانسه را به تصرف درآوردند، اما موفق نشدند نیروهای متفقین را نابود کنند. آن‌ها هزاران نفر را در این حملات از دست داده و بسیاری از افرادشان از این جنگ بی‌پایان خسته شده بودند. انضباط آلمانی‌ها، که در بیش‌تر طول جنگ بسیار چشمگیر بود، رو به سستی می‌رفت. حمله آلمانی‌ها در ژوئیه ۱۹۱۸ متوقف شد.

چرخش آونگ

همین که حمله آلمانی‌ها از شتاب افتاد، متفقین به ضدحمله دست زدند. انگار که آونگ غول‌آسایی به جلو حرکت کرده، در بالاترین نقطه‌اش متوقف شده و سپس با شتابی فزاینده شروع به بازگشت کرده بود. در مارن، جایی که سربازان آمریکایی به پاکسازی بلو وود کمک کرده بودند، نیروهای دفاعی در برابر حمله آلمانی‌ها، بدون وقفه در نبرد، به ضدحمله دست زدند.

فردینان فوش، فرمانده عالی متفقین، در هجدهم ژوئیه برای پس راندن آلمانی‌ها فرمان حمله‌ای بزرگ را صادر کرد. سربازان فرانسوی، به همراه هزاران سرباز آمریکایی و پشتیبانی تانک‌ها، صفوف آلمانی‌های از توان افتاده را شکافتند. زمانی که حمله فروکش کرد، آلمانی‌ها تمام قلمروی را که در جریان حمله بهاری تصرف کرده بودند از دست داده بودند. این پیروزی بزرگی بود. متفقین نه تنها در برابر شدیدترین حمله آلمانی‌ها دوام آوردند، بلکه نشان دادند که می‌توانند سپاهیان آلمانی را در میدان نبرد شکست دهند.

فوش در مورد اهمیت این ضدحمله، که به دومین نبرد مارن مشهور شد، در خاطراتش نوشت:

مهم‌تر از همه، روحیه ارتش آلمان پایین آمده و روحیه متفقین بالا رفته بود. پس از چهار ماه موضع دفاعی، که برتری دشمن به لحاظ نفرات به ما تحمیل کرده بود، ضدحمله‌ای پیروزمند بار دیگر ابتکار عمل را به دست ما داده و این توان را در ما ایجاد کرده بود که سیر رخدادها را در این جنگ طولانی و گسترده اداره کنیم. (۴۹)

دومین نبرد مارن به نقطه عطفی در جنگ تبدیل شد. فوش ابتکار عمل را به دست گرفت و دریافت خود از استراتژی کلی را به نمایش گذاشت. او در تمام طول خط مقدم فرمان حمله داد، در حالی که در پی یافتن نقاط ضعف خط مقدم آلمانی‌ها بود. در شمال، بریتانیایی‌ها در نزدیکی شهر فرانسوی آمین دست به حمله زدند. تانک‌هایی که بریتانیایی‌ها اختراع کرده بودند به سربازان در حال پیشروی قوت قلب می‌دادند. اینک صدها تانک در عملیات شرکت داشتند و مواضع دفاعی آلمانی‌ها را به هم می‌ریختند. آلمانی‌ها هیچ سلاحی برای نابودی آن‌ها در اختیار نداشتند و با

مشاهده غول فولادی پر سر و صدایی که با توپی دهانه گشاد و مسلسل به آنها نزدیک می‌شد پا به فرار می‌گذاشتند. با پیشروی بریتانیایی‌ها، آلمانی‌ها عقب‌نشینی می‌کردند. جنگ بار دیگر به جنگ حرکتهای ماهرانه تبدیل شده بود. ارتش‌های بزرگ می‌کوشیدند در مسابقه برای یافتن مواضع مناسب بر یکدیگر پیشی گیرند.



ورود بزرگ‌مقیاس تانک‌ها به صحنه نبرد در جریان «دومین نبرد مارن» به متفقین امکان داد مسیر رخدادهای را به زیان آلمانی‌ها تغییر دهند.

نزدیک شدن به آلمان

در حالی که بریتانیایی‌ها از شمال در حال حمله بودند، سربازان فرانسوی و آمریکایی در جنوب به پیشروی ادامه می‌دادند. هزاران سرباز آمریکایی به فرانسه سرازیر شده بودند و اینک می‌توانستند واحدهای بزرگی را وارد میدان نبرد کنند. نیروهای آمریکایی، با همکاری سربازان فرانسوی در دوازدهم سپتامبر ۱۹۱۸، به سوی

جنوب و در منطقه‌ای که پیش‌تر آلمانی‌ها خط دفاعی متفقین را به سوی غرب به عقب رانده بودند، دست به حمله زدند. این منطقه که به منطقه نفوذی سن میل معروف بود، در جنوب میدان نبرد وردن واقع شده بود.

نیروی هوایی به پیشروی آمریکایی‌ها کمک می‌کرد. پرشینگ هزاران هواپیما از فرانسوی‌ها تحویل گرفته بود. این هواپیماها را خلبانان آمریکایی هدایت می‌کردند که هوانوردانی آن‌ها را آموزش داده بودند که پیش از ورود ایالات متحده به جنگ به صورت داوطلب پرواز می‌کردند. «خوشبختانه، حدود نود نفر از این هوانوردان آمریکایی باتجربه که از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ در ارتش فرانسه داوطلبانه خدمت کرده بودند به هوانوردی ما پیوستند و خدماتشان به عنوان مربی و در نبرد برای ما ارزشی برآوردنشده داشت.» (۵۰)

با پرواز هواپیماها بالای سر دشمن و تانک‌هایی که مواضع دفاعی را درهم می‌کوبیدند، جنگ در سنگر به سرعت منسوخ شد. حمله آمریکایی‌ها برآمدگی خط مقدم آلمانی‌ها را از میان برداشت. ژنرال اریش لودندورف، که حمله بهاری را برنامه‌ریزی کرده بود، به سربازانش دستور داد عقب‌نشینی کنند و مواضع دفاعی تازه‌ای برپا دارند.

اما متفقین به هیچ وجه مایل نبودند امکان استراحت به آلمانی‌ها بدهند. بریتانیایی‌ها در ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۸ در نزدیکی کامبره دست به حمله بزرگی زدند و به سوی بلژیک حرکت کردند. در همان روز، حمله بزرگ فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها در جنگل آرگون، در شمال وردن، آغاز شد. وضعیت منطقه نبرد را دشوار می‌کرد. سربازان در جنگل‌ها گم می‌شدند و تصادفی به یکدیگر برمی‌خوردند. تلفات نیروهای آمریکایی سنگین بود، اما پیشروی برای راندن آلمانی‌ها به سوی شمال در ماه اکتبر ادامه پیدا کرد. ژنرال پرشینگ نوشت: «دوره نبرد از اول تا یازدهم اکتبر سنگین‌ترین فشار را به ارتش و به من وارد کرد.» (۵۱)

یکی از مشکلات بزرگ برای ارتشی در حال پیشروی سریع در پی ارتشی در حال عقب‌نشینی سهولت به کمین افتادن بود. واحدهای آلمانی می‌توانستند توقف و مسلسل‌ها و توپ‌های خود را برپا کنند و جلوی پیشروی حمله‌کنندگان را بگیرند تا بقیه ارتش بتواند بی‌سر و صدا دور شود. در واقع، بزرگ‌ترین نگرانی فوش در جریان حملات موفقیت‌آمیز متفقین در پاییز ۱۹۱۸ این بود که ارتش آلمان عقب‌نشینی کند، از نو سازمان یابد و جنگ بی‌تحرک در سنگرها دوباره آغاز شود:

از نیمه ماه اوت [۱۹۱۸] از این نگران بودم که فرمانده کل ارتش آلمان بتواند سپاهیان را از چنگ ما رها کند و به طور ناگهانی از نبرد دست بکشد تا آن را در فاصله دورتری در عقب جبهه از سر گیرد. در آن جا می‌توانست مواضع بهتری را در جبهه‌ای جمع و جورتر و در پشت موانع و در زمینی مناسب‌تر برای دفاع برگزیند و

نیروهایش را به صورتی از نو آرایش دهد که به او امکان دهد به ضدحمله‌ای مناسب دست بزند. (۵۲)



سربازان آمریکایی در اکتبر ۱۹۱۸، کم‌تر از یک ماه پیش از تسلیم شدن آلمان، بیرون زاغه‌ای به تصرف درآمده از دشمن در جبهه غرب ایستاده‌اند.

ارتش‌های متفقین در اکتبر ۱۹۱۸ در طول جبهه غرب از سه جناح شمال، مرکز و جنوب پیشروی کردند. این ارتش‌ها، پس از مدت‌ها باقی ماندن در سنگرها، داشتند به خود آلمان نزدیک می‌شدند. در این مقطع، عوامل سیاسی اهمیت پیدا کرد. امپراتوری عثمانی در ماه اکتبر تسلیم شد. امپراتوری اتریش - مجارستان، که آمیزه بسیار بزرگی از گروه‌های قومی گوناگون بود، از هم پاشید. ایتالیایی‌ها در سرزمینی که مدت‌ها در تصرف نیروهای اتریشی بود، پیشروی کردند و اقوام گوناگون اتریش - مجارستان استقلال خود را از این امپراتوری در حال فروپاشی اعلام کردند. اتریشی‌ها،

در دل این امپراتوری، در هفته نخست نوامبر تسلیم ایتالیایی‌ها شدند. مجارها استقلال خود را اعلام کردند و به پیوند دیرینه خود با اتریش پایان دادند. به نظر می‌رسید دولت‌های مرکزی در همه جا در حال فروپاشی‌اند.

«آب ترابر» (۱۳) زره‌پوش

هنگامی که جنگ در جبهه غرب به بن‌بست رسید و سربازان در سنگرها متوقف ماندند، حملات به شدت پرهزینه شدند. توپخانه، سیم خاردار و مسلسل در هر دو سو از سنگرها محافظت می‌کردند. هر دو طرف شتابان روی سلاح جدیدی کار می‌کردند که بتواند این بن‌بست را بشکند.

فرانک سوئینتون، افسر مهندسی ارتش بریتانیا، عقیده داشت که راه‌حل را یافته است. او طرح کلی ماشینی زره‌پوش را تهیه کرد که می‌توانست از سیم خاردار عبور کند و گلوله به آن کارگر نباشد. بریتانیایی‌ها نخستین نوع این سلاح‌های جدید را تولید کردند که مقدر بود روش جنگ را برای همیشه تغییر دهد. آن‌ها برای این‌که این سلاح را مخفی نگه دارند، آن‌ها را در جعبه‌هایی با نشان «تانک» [مخزن] با کشتی به قاره اروپا ارسال کردند و سربازان این گول‌های سنگین زره‌پوش را «آب ترابر» نامیدند.

بریتانیایی‌ها نخست در ۱۹۱۶ در «نبرد سوم» از تانک استفاده کردند. تانک مدافعان سنگرها را، که سلاحی برای باز داشتن آن نداشتند، وحشت‌زده می‌کرد. اما این تانک‌ها مشکلات مکانیکی داشتند و غالباً در گل و لای فرو می‌رفتند. تانک‌های بهسازی شده در اواخر جنگ می‌توانستند سنگرها را درنوردند و در خطوط دفاعی، که مدت‌ها ثابت باقی مانده بودند، رخنه کنند.

آلمان از پا در می‌آید

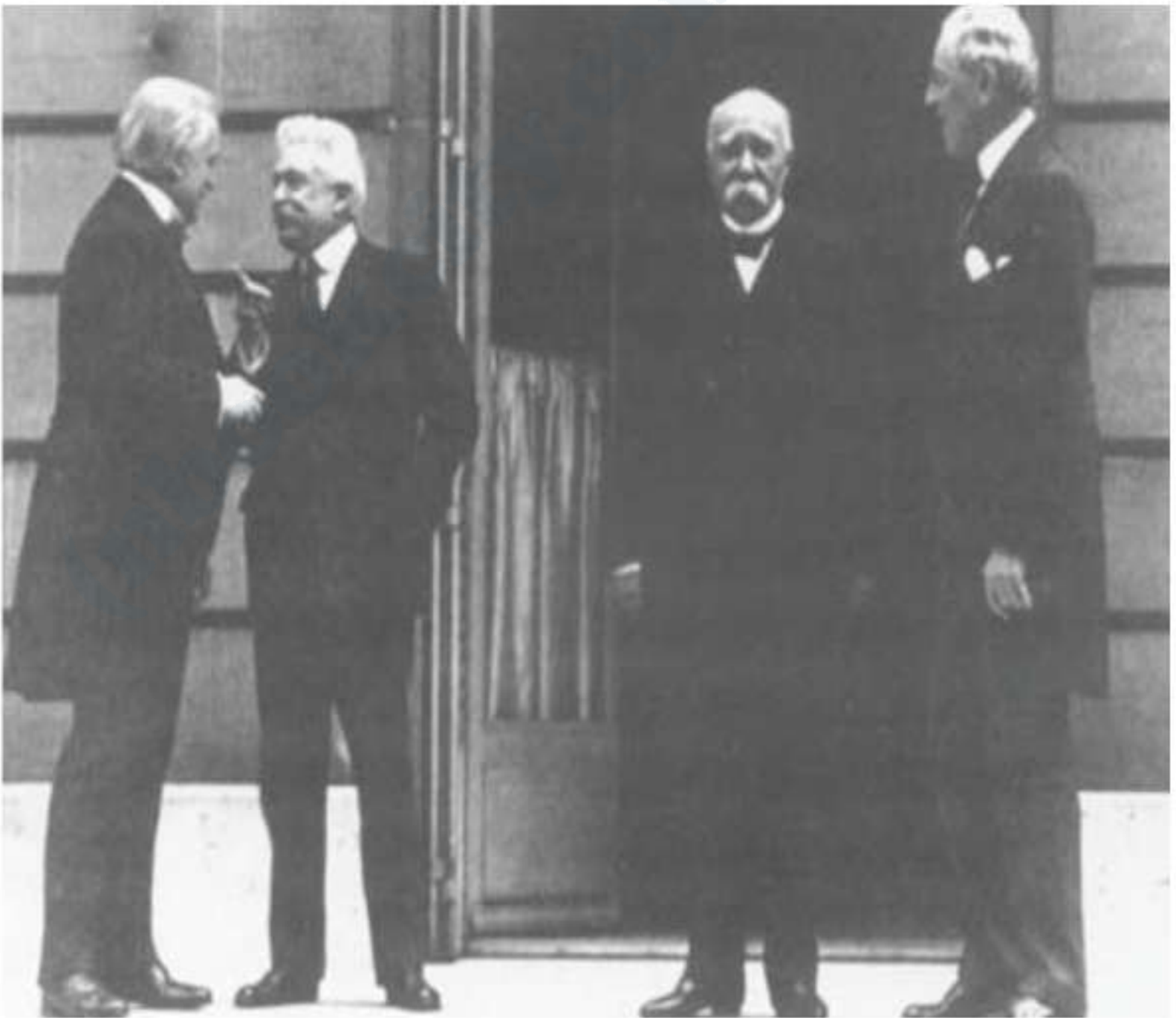
این موضوع در مورد آلمان نیز صادق بود. گرسنگی و خستگی از جنگ مردم آلمان را به ستوه آورد. آن‌ها در اعتراض به قیصر و جنگ او به خیابان‌ها ریختند. احزاب سیاسی جدید خواستار پایان یافتن امپراتوری آلمان و برپایی جمهوری آلمان شدند. بسیاری از سربازان نیز دیگر حاضر به ادامه جنگ نبودند. هنگامی که دریا سالار هیپر در پاییز ۱۹۱۸ به «ناوگان دریاهای آزاد آلمان» فرمان حرکت داد، ملوانان شورش

کردند. ادامه نبرد دریایی دیگر ممکن نبود. نیروی زمینی به مقاومت ادامه می‌داد، چون حاضر نبود از غرور خود دست بکشد. از سوی دیگر، قیصر روحیه خود را باخت و در دهم نوامبر ۱۹۱۸ به هلند گریخت و بقیه عمرش را در آن‌جا در تبعید گذراند. جاه‌طلبی او برای این‌که امپراتوری آلمان را همسنگ بریتانیای کبیر سازد و به عنوان یکی از رهبران بزرگ جنگ شهرت کسب کند، تنها باعث تباهی آلمان و پایان سلطنت شد. از آن پس هیچ پادشاهی در آلمان بر تخت ننشسته است. انقلاب در راه بود و رهبران جدید آلمان می‌کوشیدند حکومتی میانه‌روتر برپا دارند.

فردای روزی که قیصر آلمان را ترک کرد، هیئتی از نمایندگان آلمان به نقطه‌ای در فرانسه سفر کرد که آلمانی‌ها پس از جنگ سال ۱۸۷۱ در آن‌جا شرایط صلح تحقیرآمیزی را به فرانسوی‌ها تسلیم کرده بودند. در ساعت یازده بامداد تفنگ‌ها در سرتاسر جبهه غرب خاموش شدند. این لحظه برای فرانسه، که بخش عمده نبردها در خاک آن صورت گرفته بود، لحظه‌ای تلخ و شیرین بود. آن‌ها پیروز شده، سرزمین‌های محبوب خود آلزاس و لورن را باز پس گرفته و شکست سال ۱۸۷۱ را تلافی کرده بودند، اما بخش‌های بزرگی از سرزمین فرانسه به برهوت تبدیل شده بود. در مذاکرات صلحی که قرار بود سال بعد در شهر فرانسوی ورسای در حوالی پاریس برگزار شود، انتظار نمی‌رفت دلسوزی چندانی نسبت به آلمان وجود داشته باشد. ژرژ کلمانسو رهبر فرانسه عقیده داشت که از پی جنگ ددمنشانه آلمان باید صلحی بی‌رحم بیاید: «تصفیه حسابی بسیار دهشتناک بین کشورها آغاز شده است. حساب‌ها تصفیه خواهد شد.... خونِ جان‌باختگان ما گواه این است که ما بزرگ‌ترین چالشی را که متوجه قوانین نوع بشر متمدن شده بود از سر گذرانده‌ایم. پس بگذار همان‌گونه باشد که آلمان خواسته است و بدان عمل کرده است.» (۵۳)

۶. ورسای و پس از آن

مذاکرات صلحی که از پی جنگ جهانی اول پیش آمد همانند نبرد در میدان جنگ بخشی از تاریخ جنگ است. بنا بود پیمان صلح بسیاری از مسائلی را که جنگ بر سر آنها درگرفته بود حل و فصل کند. حدود ده میلیون سرباز در این جنگ جان باختند و بیش از بیست میلیون نفر مجروح شدند. حدود ۲۲ میلیون غیرنظامی نیز جان خود را از دست دادند. به گفته اروپایی‌ها، یک نسل از مردان جوان از دست رفته بود. جنگ سبب تغییرات سیاسی بزرگی نیز شد. چهار امپراتوری آلمان، اتریش - مجارستان، عثمانی، و روسیه را سرنگون کرد. آلمانی‌ها در پایان جنگ گرسنگی می‌کشیدند. جنگ داخلی در روسیه و ترکیه (مرکز امپراتوری عثمانی پیشین) شعله‌ور بود. بخش‌های بزرگی از خاک فرانسه قابل زیست نبود و کشاورزی و صنعت در این منطقه نابود شده بود. تمام این جنگ و ستیزها برای چه بود؟ و جهان پس از جنگ چه شکلی پیدا می‌کرد؟



«چهار مرد بزرگ» متفقین در کنفرانس صلح ورسای در ۱۹۱۹ گرد هم آمده‌اند که از

چپ به راست عبارتند از: دیوید لوید جورج از بریتانیای کبیر، ویتوریو اورلاندو از ایتالیا، ژرژ کلمانسو از فرانسه و وودرو ویلسون از ایالات متحده.

کنفرانس صلح پاریس

این‌ها پرسش‌هایی بود که باید در کنفرانس صلح پاریس به آن‌ها پاسخ داده می‌شد. این کنفرانس شش ماه، از ژانویه تا ژوئن ۱۹۱۹، به درازا کشید. نمایندگان از جانب کشورهای جهان – و از جانب مردمانی که امیدوار بودند کشوری از آن خود داشته باشند – به پاریس سفر کردند. در واقع، به نظر می‌رسید که نمایندگان تمام جهان به پایتخت فرانسه روی آورده‌اند. متفقین پیروزمند، که بر جلسات نظارت داشتند، شاید بیش از هر زمان دیگری در گذشته به حکومتی جهانی نزدیک شده بودند. آن‌ها نقشه‌های جدیدی را برای بخش‌هایی از اروپا، آسیا، آفریقا و خاورمیانه ترسیم می‌کردند. به دلایل هیئت‌های نمایندگی در دفاع از مواضعشان گوش می‌کردند و مانند قضاات دادگاه در مورد آن‌ها حکم صادر می‌کردند. احکام خود را گاهی بر انصاف، گاهی بر منطق و گاهی تنها بر عواطف مبتنی می‌ساختند. در مواقعی نیز تصمیم‌هایی می‌گرفتند که تنها به نفع خودشان بود.

در یازدهم نوامبر ۱۹۱۸ که آلمانی‌ها با آتش‌بس موافقت کردند، گمان می‌کردند که مذاکره در مورد شرایط صلح را پذیرفته‌اند. آن‌ها فکر می‌کردند که بر سر آینده آلمان بحث و گفتگو خواهند کرد؛ هرچند، به یقین، از موضع کشوری که رهبران‌ش شکست خورده‌اند. با وجود این، گمان می‌کردند می‌توانند در پاریس از حقوق خود دفاع کنند. اما قرار نبود چنین شود. درک این نکته شایان توجه است که تنها قدرت‌های متفق تصمیم‌های رنج‌آور این شش ماه از سال ۱۹۱۹ را گرفتند. با آلمانی‌ها مشورت نکردند و انتظار نمی‌رفت که چنین کنند.

پس بنا بود متفقین در مورد چه چیزی بحث و گفتگو کنند؟ آیا آن‌ها با هدف مشترک شکست دولت‌های مرکزی و تأمین امنیت کشورهای خودشان نجنبیده بودند؟ پاسخ آری و نه است. دولت‌های متفق، در مورد این‌که جهان پس از جنگ باید چگونه باشد، دیدگاه‌های بسیار متفاوتی داشتند. نمایش بزرگ مذاکرات صلح نه بین متفقین و دولت‌های مرکزی – پیروزمندان و شکست خوردگان – بلکه بین خود متفقین به اجرا درآمد.



مردم پاریس در نوامبر ۱۹۱۸ اعلام آتش‌بس و پایان جنگ جهانی اول را جشن می‌گیرند.

فرانسه، بریتانیا و ایالات متحده سه طرف عمده مذاکرات پاریس بودند. ایتالیا گاهی در کنار سه قدرت بزرگ قرار می‌گرفت تا چهار قدرت بزرگی را تشکیل دهند که تصمیم‌های اصلی را در کنفرانس صلح می‌گرفتند. هنگامی که آلمانی‌ها آتش‌بس را پذیرفتند، به اصول [چهارده‌گانه] وودرو ویلسون رئیس‌جمهور ایالات متحده چشم امید داشتند. ویلسون، پس از پرهیز از جنگ تا سال ۱۹۱۷، در جلسه مشترک کنگره ایالات متحده اعلام کرده بود که باید جهان را برای دموکراسی ایمن ساخت:

ما برای چیزهایی خواهیم جنگید که همواره برای ما عزیزترین بوده‌اند – برای دموکراسی، برای حق کسانی که به اولیای امور قدرت تفویض می‌کنند تا در حکومت خودشان مشارکت داشته باشند، برای حقوق و آزادی‌های ملل کوچک، برای حکومتی جهانی و به حق از راه توافق مردمان آزاد تا صلح و امنیت را برای همه ملل ارمغان آورد و خود جهان را سرانجام آزاد سازد. (۵۴)

موضع آمریکا در باره صلح

این افکار عالی زیبنده جمهوری آمریکا بود که برای حقوق دموکراتیکش جنگیده و از راه انقلاب استقلال خود را از امپراتوری بریتانیا به دست آورده بود. ویلسون آرزوهای خود را در «اصول چهارده گانه» مشهورش خلاصه کرد. این اصول به ویژه بر این نکته تأکید داشتند که مردمان جهان باید خودشان در مورد آینده شان تصمیم بگیرند. متفقین به مامای تولد ملت های جدید تبدیل می شدند. انتظار می رفت مرزهای سیاسی جدیدی ترسیم شود که تنها نمایانگر آرزوهای مردمان این کشورها باشد.

برخی از «اصول چهارده گانه» خیلی خاص بود. کشور قدیم لهستان، که زیر سلطه امپراتوری اتریش - مجارستان بود، باید از نو به صورت کشور مستقلی در می آمد. همه نیروهایی که با حمله به بلژیک در ۱۹۱۴ جهان را به خشم آورده بودند باید از این کشور خارج می شدند. اصول دیگر به طرز گمراه کننده ای ساده بودند. ویلسون در اصل پنجم خواستار «سازگاری سخاوتمندانه، آزاداندیشانه و مطلقا منصفانه تمام دعاوی مستعمراتی» (۵۵) شده بود. اما این دقیقا به چه معنا بود؟ قرار بود به همه مستعمرات به صورت کشورهای تازه تأسیس شده استقلال داده شود؟

انتظار می رفت متفقین در باره عملی بودن «اصول چهارده گانه» ویلسون به بحث و گفتگو پردازند، اما به هنگام ورود او به پاریس تقریبا همچون پیامبر از او استقبال شد. به نظر می رسید تمام امید و خوش بینی برای دنیایی تازه بر شانه های رئیس جمهور آمریکا نهاده شده است. در فرانسه و نیز از طریق روزنامه های جهان به او خوشامد گفته شد. برنامه آمریکا روش تازه ای برای سامان بخشی به امور جهان پیشنهاد می کرد.

بنا بر نظرات ویلسون، نقشه کشورها بر اساس گروه های زبانی یا گروه های قومی از نو کشیده می شد. امپراتوری اتریش - مجارستان پیشاپیش به دو کشور جداگانه اتریش و مجارستان تقسیم شده بود. و از ویرانه های این امپراتوری کشورهای دیگری - چکسلواکی، کشورهای بالکان، لهستان و اوکراین - سر برآوردند. همچنین، از سرزمین های قدیم عثمانی در خاورمیانه کشورهای جدید عربی برخاستند که سرانجام در تعیین آینده خود آزاد بودند.

چند دستگی میان قدرت های متفق

اما طرح ویلسون دیگر قدرت های متفق را نگران ساخت. بریتانیا و فرانسه هنوز امپراتوری بودند و ایتالیا تنها با این هدف به رویکرد متفقین پیوسته بود که سرزمین های بیش تری را به تصرف درآورد. اگر بنا بود بریتانیایی ها و فرانسوی ها

برنامه ویلسون را بپذیرند، چه بر سر امپراتوری‌هایشان می‌آمد؟ آن‌ها، که از ۱۹۱۴ جنگیده بودند، ویلسون را دیر آمده به جنگ می‌دانستند. با آن‌که در جنگ به سربازان آمریکایی نیاز داشتند، از این پیشنهاد ویلسون استقبال نمی‌کردند که باید به مستعمرات برای تشکیل کشورهای مستقل حق انتخاب داده شود.

بنا بر سنت، سرزمین‌هایی که از کشوری شکست خورده در جنگ فراچنگ می‌آمد بین پیروزمندان تقسیم می‌شد. ویلسون چنین نمی‌خواست. اما بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها حتی پیش از پایان جنگ تقسیم غنائم جنگ را شروع کرده بودند. بلشویک‌ها، پس از دستیابی به قدرت در روسیه، پیمان‌های سری امضا شده میان بریتانیا و فرانسه را که خاورمیانه را بین آن‌ها تقسیم می‌کرد منتشر کردند. پیمان سایکس - پیکو، نام پیمانی سری بود که سرزمین‌های پیشین عثمانی را تقسیم می‌کرد، بریتانیا را بر بین‌النهرین (عراق کنونی)، فلسطین (امروزه قلمروهای اسرائیل و فلسطین) و اردن مسلط می‌ساخت؛ و سرزمین‌های سوریه، از جمله لبنان، و بخشی از ترکیه را به فرانسه واگذار می‌کرد. از نظر فرانسوی‌ها و بریتانیایی‌ها، سرزمین‌های خاورمیانه صرفاً غنیمت جنگی بودند.



پرزیدنت وودرو ویلسون از انبوه جمعیتی سپاسگزاری می‌کند که در جریان کارزار برای کسب حمایت از تأسیس «جامعه ملل» از او استقبال می‌کنند.

آقای هاوس مرموز

کنفرانس صلح پاریس از مشاوران و کارشناسان سرتاسر جهان استقبال می‌کرد. مذاکرات را عمدتاً رهبران فرانسه، بریتانیای کبیر، ایتالیا و ایالات متحده پیش می‌بردند. رهبر هر کشوری را کارشناسان امور خارجه همراهی می‌کردند. هیئت نمایندگی آمریکا شامل رابرت لنسینگ، وزیر امور خارجه ایالات متحده، می‌شد. اما لنسینگ خیلی زود دریافت که توصیه‌هایش غالباً نادیده گرفته می‌شود و پرزیدنت وودرو ویلسون در عوض به توصیه‌های مشاور دیگری گوش می‌کند که هیچ سمت رسمی دولتی در ایالات متحده ندارد. این شخص کلنل [سرهنگ] ادوارد م. هاوس بود.

هاوس، گرچه کلنل نبود، همیشه به کلنل هاوس شهرت داشت. او در سال ۱۹۱۱ از ویلسون در انتخابات ریاست جمهوری پشتیبانی کرده بود. پس از آن که ویلسون انتخاب شد، هاوس نزدیک‌ترین مشاور او شد و حتی در کاخ سفید اقامت گزید. هاوس به چهره‌ای مهم و بین‌المللی و به مذاکره‌کننده اصلی هیئت نمایندگی ایالات متحده در کنفرانس صلح پاریس تبدیل شد. او سرانجام در اواخر کنفرانس، به سبب جر و بحث بر سر شرایط پیمان، با ویلسون به هم زد و دوستی فوق‌العاده آن‌ها به پایان رسید.

افسری بریتانیایی که در عملیات فلسطین شرکت داشت، پس از ملاقات با شاه جورج پنجم، به این نتیجه رسید که شاه به هیچ وجه قصد ندارد از سرزمینی که از چنگ دولت‌های مرکزی درآورده است چشم‌پوشی کند. «ظاهراً او بدیهی می‌دانست که آفریقای شرقی آلمان، فلسطین و بین‌النهرین در پایان جنگ به زیر سلطه پادشاهی انگلستان درآید.... او به ویژه به دلایل انجیلی خواهان فلسطین بود و به آخرین جنگ صلیبی اشاراتی داشت.» (۵۶)

نه تنها ویلسون در اصل اول از «اصول چهارده‌گانه» خود خواستار «پیمان‌های علنی صلح که به صورت علنی به آن‌ها رسیده باشند» (۵۷) شده بود، بلکه این پیمان‌های سری با تعهدات زمان جنگ قدرت‌های متفق نیز ناسازگار بودند. برای نمونه،

بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها در هفتم نوامبر ۱۹۱۸ بیانیه مشترکی را منتشر کردند که از قصد آنها برای پشتیبانی از حکومت‌های مستقل در خاورمیانه خبر می‌داد:

در جنگی که جاه‌طلبی آلمان به راه انداخته است، هدفی که فرانسه و بریتانیا در شرق در پی آنند آزادسازی کامل و نهایی مردمانی که از دیرباز در زیر ستم و سرکوب ترک‌ها بوده‌اند و برپایی حکومت‌ها و دولت‌هایی ملی است که اقتدار خود را از اِعمال آزادانه ابتکار و انتخاب مردم بومی کسب کرده‌اند. (۵۸)

«جامعه ملل»

به نظر می‌رسید که متفقین دو دوزه بازی می‌کنند: هم وعده استقلال ملت‌های جدید را می‌دهند و هم امیدوارند نفوذ خودشان را به مستعمرات جدید گسترش دهند. ویلسون با این خط مشی به کلی مخالف بود. اما در میان «اصول چهارده‌گانه» ویلسون اصلی بود که او بیش از همه اصول دیگر به آن بها می‌داد. این در واقع اصل آخر فهرست او بود که خواستار تشکیل شدن مجمعی از ملل برای تضمین حقوق ملت‌های کوچک‌تر در آینده و جلوگیری از جنگ می‌شد. این مجمع «جامعه ملل» نام گرفت. از نظر ویلسون، پیمان‌های سری، آزمندی و قلدری قدرت‌های بزرگ‌تر سبب جنگ شده بود. «جامعه ملل»، با حمایت آشکار از ملت‌های کوچک‌تر و حل و فصل مناقشه‌های بین‌المللی، از جنگ‌های آینده جلوگیری می‌کرد. این طرح بنیادین و دوراندیشانه بود.

ژرژ کلمانسو، رهبر فرانسه، و دیوید لوید جورج، نخست‌وزیر بریتانیا، دریافتند که طرح «جامعه ملل» برای ویلسون بسیار اهمیت دارد. هر دو رهبر در گفتگو بر سر این موضوع مهارت بسیار زیادی از خود نشان دادند. آن‌ها از دلبستگی ویلسون به طرح «جامعه ملل» استفاده کردند تا در موضوع‌های دیگر او را به سازش وادارند. کنفرانس صلح به چانه‌زنی‌ای بزرگ بر سر آینده بخش‌های بزرگی از جهان تبدیل شد.

برای نمونه، ویلسون با تقسیم خاورمیانه به دو حوزه نفوذ بریتانیا و فرانسه موافقت کرد، اما تنها به این شرط که این سرزمین‌ها زیر نظر «جامعه ملل» اداره شوند. بر اساس این طرح، بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها از طرف «جامعه ملل» وکالت داشتند تا این ملت‌های جدید را به سوی خودگردانی هدایت کنند. البته استعمارگران همیشه وعده می‌دادند که با بالغ شدن مردم مستعمرات، اداره امور سرزمین‌هایشان را به خودشان واگذار خواهند کرد. در واقع، ویلسون داشت با مستعمرات جدید با نامی متفاوت موافقت می‌کرد.

اعراب، که در کنار متفقین با ترک‌ها جنگیده بودند، احساس می‌کردند که به آن‌ها خیانت شده است. برخی از افسران بریتانیایی که به همراه آن‌ها خدمت کرده بودند از رفتار بریتانیا با یک متحد زمان جنگ احساس شرمساری می‌کردند. توماس ادوارد لورنس، که در کنار اعراب جنگیده بود، نوشت: «ما عمری را در آن مبارزات گیج‌کننده گذراندیم و هیچ‌گاه از خودمان چیزی کم نگذاشتیم: اما هنگامی که به پیروزی دست یافتیم و دنیای تازه‌ای پدیدار شد، مردان قدیم باز هم سر برآوردند و پیروزی ما را از آن خود کردند تا آن را همچون دنیای پیشینی که می‌شناختند بازسازی کنند.» (۵۹)



فیصل (در جلوی تصویر) با نمایندگان و مشاورانش در کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹. او خیلی زود شاه سوریه و عراق شد. کلنل ت. ا. لورنس در ردیف دوم نفر دوم از راست است. برخی از افسران بریتانیایی که در جریان جنگ در کنار اعراب خدمت کرده بودند از رفتار بریتانیا با آنها در جریان مذاکرات صلح احساس شرمساری می‌کردند.

همچنان که کنفرانس صلح پیش می‌رفت، ویلسون به مصالحه‌ای روزافزون تن می‌داد تا حمایت از طرح «جامعه ملل» را حفظ کند. گویی رئیس‌جمهور ایالات متحده می‌خواست کوتاه‌مدت را فدای آینده کند. او امیدوار بود «جامعه ملل» در آینده از جنگ جلوگیری کند و نشانگر عصر تازه‌ای در روابط بین‌الملل باشد. در کوتاه‌مدت، از مصالحه گریزی نبود. این موضوع در بحث بر سر ایالت چینی شاندونگ از همه نمایان‌تر بود.

نمایندگان ژاپن، هم‌تراز دیگر قدرت‌های بزرگ - فرانسه، بریتانیای کبیر، ایالات متحده و ایتالیا - به شورای ده نفره پیوستند. این شورا، که هر کدام از این پنج قدرت

در آن دو نماینده داشتند، مجمع اصلی تصمیم‌گیری در مذاکرات صلح بود. ژاپن قدرتی نخواست با نیروی دریایی قدرتمندی بود. ژاپنی‌ها در جنگ نقش فرعی داشتند، اما ویلسون به خاطر حمایتشان از طرح «جامعه ملل» در پاریس با خواسته‌هایشان موافقت کرد.

مورد شاندونگ

ژاپنی‌ها کیندائو، مستعمره سابق آلمان در شبه جزیره شاندونگ، را می‌خواستند. البته چینی‌ها خواستار بازپس‌گیری سرزمینشان بودند. نه تنها ادعای چینی‌ها در مورد این منطقه قانونی بود، چون بی‌چون و چرا بخشی از چین بود، بلکه آن‌ها از قدرت‌های متفق نیز در جنگ پشتیبانی کرده بودند. کارگران چینی با کشتی از شرق دور به غرب رفته و با کار در پشت خطوط، جابجایی تدارکات و کمک به حمل و نقل آن‌ها، از سربازان متفقین در جبهه غرب پشتیبانی کرده بودند. چینی‌ها به ادعای ژاپن در مورد شاندونگ با خشم واکنش نشان دادند.

افکار عمومی در آمریکا در کل طرفدار چینی‌ها بود و حتی اعضای هیئت نمایندگی آمریکا در کنفرانس صلح عقیده داشتند ایالات متحده نمی‌تواند از روی حُسن نیت با خواسته ژاپنی‌ها موافقت کند. ژنرال تسکر اچ. بلیس، عضو هیئت نمایندگی آمریکا، در نامه‌ای به پرزیدنت ویلسون، گفت:

اگر از ادعای ژاپن حمایت کنیم، از دموکراسی چین به نفع سلطه نظامی‌گری پرسی شده ژاپن دست کشیده‌ایم.

داریم دندان‌های اژدها را تیز می‌کنیم.

درست نیست که حتی برای تأمین صلح عمل خلافی انجام دهیم. صلح پسندیده است، اما چیزهایی ارزشمندتر از صلح وجود دارد – عدالت و آزادی. (۶۰)

رابرت لَنسینگ، وزیر امور خارجه ایالات متحده و عضو کمیسیون صلح در هیئت نمایندگی آمریکا در پاریس، عقیده داشت ویلسون برای تضمین حمایت از «جامعه ملل» دارد اصول اساسی ایالات متحده را قربانی می‌کند: «اختلاف‌های اصلی ما عبارت بودند از: نخست، تضمین پذیرش میثاق جامعه ملل مهم‌تر از اجرای دقیق عدالت در مورد چین است؛ دوم، کناره‌گیری ژاپن از کنفرانس از تشکیل جامعه ملل جلوگیری می‌کند؛ و سوم، در صورتی که ادعاهای ژاپن پذیرفته نشود، کناره‌گیری می‌کند.» (۶۱)



پناهندگان چینی از شانگدونگ جنگ زده می‌گریزند. ژاپنی‌ها پس از جنگ جهانی اول با موافقت متفقین بر این منطقه تسلط یافتند. تصمیم‌های بحث‌انگیز متفقین طی فرایند صلح سرانجام از اعتبار غرب در میان ملت‌های آسیای شرقی، خاورمیانه و آفریقا به شدت کاست.

اما ادعاهای ژاپن رد نشد و سرانجام پشتیبانی [دیگران] را برای تصاحب قلمرو چین به دست آورد. ژاپنی‌ها، در سال‌های پس از آن، در قلمرو چین باز هم پیشروی کردند و سرانجام کوشیدند بر سرتاسر چین تسلط یابند. تلقی چین از پیمان ورسای این بود که قدرت‌های غربی قدرت نظامی دوست را به دموکراسی دوست ترجیح می‌دهند. درست همان‌طور که جنگ ستایش از تمدن غرب را در سرتاسر جهان از بین برده بود، پیمان صلحی که از پی آن آمد از اعتبار غرب در میان ملل آسیای شرقی، خاورمیانه و آفریقا باز هم کاست.

با مستعمرات چه باید می‌کردند

با وجود سرشت ضداستعماری «اصول چهارده‌گانه» ویلسون، او در اکثر مسائل مستعمراتی راه سازش در پیش گرفت، و هر دو امپراتوری فرانسه و بریتانیا پس از

جنگ گسترش یافتند. امپراتوری ژاپن، که قدرت‌های متفق در جنگ جهانی دوم با آن جنگیدند، نیز بر اثر شرایط صلح که در ۱۹۱۹ در پاریس به تصویب رسید، هم توان و هم قلمرو بیشتری یافت.

اما به سبب بحث‌های آشکار در مورد مستعمرات و به سبب حمایت ویلسون از خودمختاری - حق مردم در هر جا برای تصمیم‌گیری در مورد نوع حکومت دلخواه خود - نارضایتی در مستعمرات سرتاسر جهان پیوسته افزایش یافت. از این رو جنگ جهانی اول را سرعت‌بخش پایان نظام مستعمراتی می‌دانند.

قدرت‌های متفق در اروپا بسیار بهتر عمل کردند. فروپاشی امپراتوری‌های اتریش - مجارستان و عثمانی به بسیاری از کشورها امکان داد حکومت‌های خودشان را تشکیل دهند. برای مثال، لهستان که از دیرباز زیر سلطه قدرت‌های خارجی بود، از نو به صورت کشوری مستقل سر برآورد. خیل زبان‌شناسان، نقشه‌سازان و تاریخدانان کوشیدند مردم را بر اساس زبان و قومیت مشترک از نو سازمان دهند.

ترسیم نقشه خاورمیانه جدید

فروپاشی امپراتوری عثمانی در ۱۹۱۸ سرزمین‌های بزرگی از خاورمیانه را بدون حکومت باقی گذاشت. مهاجمان خارجی طی قرن‌ها این منطقه را، که محل برخورد سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا بود، درنوردیده بودند.

ترکیه، مرکز امپراتوری پیشین عثمانی، به جمهوری تبدیل شد و از همه دعاوی نسبت به سرزمین‌های خاورمیانه دست کشید. نقشه خاورمیانه‌ای را که ما امروزه می‌شناسیم فرانسوی‌ها و بریتانیایی‌ها در سال‌های پس از جنگ جهانی اول ترسیم کردند. فرانسوی‌ها بر سوریه، که ایالتی از روم باستان بود، مسلط شدند و سرانجام لبنان از آن جدا شد و کشور مستقل خودش را تشکیل داد.

بریتانیایی‌ها به خاندان هاشمی، که متحد زمان جنگ آن‌ها بودند، پادشاهی‌های ماورای اردن (۱۴) (اردن امروزی) و عراق را پاداش دادند. گرچه، ملک فیصل، پادشاه هاشمی عراق، بعدها سرنگون شد. رهبر جنگجویی از صحرا، به نام ابن سعود، در دل عربستان کشور خودش را بنیان گذاشت که امروزه عربستان سعودی نامیده می‌شود.

چانه‌زنی بر سر سرنوشت آلمان

هنگامی که متفقین به موضوع آلمان پرداختند، بار دیگر جر و بحث در میان سه قدرت بزرگ بالا گرفت. آینده آلمان، که سبب آن همه درد و رنج در جنگ جهانی شده بود، بحث شدیدی را برانگیخت. فرانسوی‌ها، که با آلمان مرز مشترک داشتند و مورد تهاجم قرار گرفته بودند، آن‌چنان که انتظارش می‌رفت خواستار برخورد شدید با آلمانی‌ها بودند. فرانسوی‌ها در ضمن می‌خواستند مطمئن شوند که ارتش آلمان دوباره دست به حمله نزند.

بالاخر از همه، دو عامل دستیابی به توافق را دشوار می‌ساخت. فرانسه می‌خواست متفقین راینلند را که بخشی از آلمان در مرز فرانسه بود، اشغال کنند و آلمان خسارت‌های جنگ را بپردازد. از نظر فرانسوی‌ها، قدرت نظامی آلمان باید از بین می‌رفت. ارتش آلمان می‌بایست به نیرویی کوچک کاهش می‌یافت، و حق داشتن زیردریایی و هواپیمای جنگی از آن سلب می‌شد. اشغال این قلمرو آلمان امنیت فرانسه را تضمین می‌کرد. کلمانسو خطاب به ویلسون و لوید جورج استدلال می‌کرد: «آمریکا بسیار دور است و اقیانوس حافظ اوست. حتی ناپلئون نتوانست به انگلستان دست یابد. شما هر دو در پناه هستید. اما ما نیستیم. هیچ‌کس کمتر از من روحیه نظامیگری ندارد. اما ما امنیت می‌خواهیم.» (۶۲)

بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها، عمدتاً به ملاحظه فرانسه، این نظر را پذیرفتند. متفقین همچنین از آلمانی‌ها خواستند هزینه‌های جنگ را در قالب پرداخت‌هایی با عنوان غرامت بپردازد. اما بریتانیای کبیر از آن بیم داشت که در صورت فلج شدن آلمان به سبب بدهی جنگ، فرانسه بر قاره اروپا مسلط شود. ایالات متحده نیز امیدوار بود اقتصاد آلمان هرچه زودتر سرپا شود و رونق گیرد. ویلسون خواستار صلح بدون پیروزی به مثابه هدف جنگی ایالات متحده شده بود. او به این دیدگاه دیرپا باور داشت که کمتر محتمل است آلمان قدرتمند و دموکراتیک، در آینده، در اروپا جنگ راه بیندازد.

متفقین نتوانستند به توافق برسند، اما آلمانی‌ها به یقین می‌بایست در سال‌های آینده بیش‌تر محصولات صنعت ملی خود را برای قدرت‌های متفق می‌فرستادند. سرانجام مسئله غرامت‌های جنگ به توافق پس از صلح واگذاشته شد. این وضعیت آلمانی‌ها را خیلی نگران کرد. آن‌ها می‌بایست سندی را امضا می‌کردند که ملزمشان می‌کرد مبالغ نامعینی پول را در دوره زمانی نامعینی به دشمنانشان بپردازند. یکی از اعضای هیئت نمایندگی آلمان در کنفرانس صلح اظهار داشت: «بدین ترتیب مردم آلمان به کار برده‌وار دائمی محکوم خواهند بود.» (۶۳)



ارتش آلمان از شرایط پیمان ورسای پیروی و فرایند خلع سلاح را آغاز می‌کند و سلاح‌ها و دیگر تجهیزات جنگی خود را در سال ۱۹۲۰ تحویل می‌دهد.

دولت آلمان از شرایط صلح چنان برآشفته بود که از امضای سند خودداری کرد. این موضوع باعث بروز بحران در آلمان شد و دولت تازه‌ای شکل گرفت. از نظر متفقین، آلمان یا باید سند را امضا می‌کرد یا جنگ را از سر می‌گرفت. دولت جدید آلمان نمایندگان را با قطار به پاریس فرستاد تا بدون گفتگو سند را امضا کنند. آلمانی‌ها در باره شرایط صلح حق اظهار نظر نداشتند.

کنفرانس صلح پاریس در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ با امضای این پیمان در تالار پر زرق و برق آینه‌ها در کاخ ورسای، در حومه پاریس، به پایان رسید. هیئت‌های نمایندگی به داخل کاخ روانه شدند و گزارشگران روزنامه‌ها و انبوه تماشاگران بیرون ایستادند. هر کسی می‌خواست به این رخداد سرنوشت‌ساز تاریخی نظری بیندازد. اما این روز به ویژه برای دو شخصیت روز سیاهی بود. هرمان مولر، وزیر امور خارجه آلمان، و یوهانس بل، وزیر امور مستعمرات آلمانی که مستعمراتش را از دست داده بود، نمایندگان آلمان در مراسم بودند.

آلمانی‌ها، پس از جنگ با فرانسه در سال ۱۸۷۱، برای اعلام تأسیس امپراتوری آلمان «تالار آینه‌ها» را برگزیده بودند. اینک مولر و بل در همان مکان نمادین پیمانی را امضا می‌کردند که نمایانگر شکست آلمان بود. ژرژ کلمانسو، که ریاست مراسم امضای پیمان را بر عهده داشت، گفت: «این روز بزرگی برای فرانسه است.» (۶۴) اما در آلمان روز سوگواری بود. نگرش کلی آلمانی‌ها این بود که این پیمان ناعادلانه است. مردم احساس می‌کردند که شرایط پیمان آلمان را خانه خراب خواهد کرد. بالاتر از همه، غرور آلمانی‌ها را جریحه‌دار می‌کرد، درست همان‌گونه که پس از شکست ۱۸۷۱ غرور فرانسوی‌ها جریحه‌دار شده بود.

صلحی برای پایان دادن به هرگونه صلح

پیمان ورسای به تصویب «جامعه ملل» رسید که، درست همان‌گونه که ویلسون امیدوار بود، پس از جنگ پدید آمد. اما همه با این نظر موافق نبودند که مجمعی بین‌المللی بهترین راه حل مشکلات جهانی است. مهم‌ترین این منتقدان، کنگره ایالات متحده بود که نه حاضر به تصویب پیمان ورسای شد و نه پیوستن به «جامعه ملل» را پذیرفت. ویلسون دست آخر موفق نشد هموطنان خودش را در مورد رؤیایش برای جهانی بهتر متقاعد کند. «جامعه ملل» تا جنگ جهانی دوم لنگ‌لنگان به راهش ادامه داد، اما برخلاف انتظار هیچ‌گاه موفق نشد مناقشه‌های بین‌المللی را حل و فصل کند.



جنگ جهانی اول با امضای پیمان ورسای در «تالار آینه‌ها» در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ رسماً پایان یافت.

سرخوردگی از این پیمان به آلمان و ایالات متحده محدود نمی‌شد. بریتانیایی‌ها هم متوجه شده بودند که این پیمان در مورد آلمان نامنصفانه است، به ویژه غرامت‌های جنگی‌ای که پس از امضای پیمان تعیین شد. آلمانی‌ها در سال‌های بعدی به تدریج محدودیت‌های اعمال شده بر ارتششان را نادیده گرفتند و پیمان را آشکارا نقض کردند. دیوید لوید جورج، نخست‌وزیر بریتانیا که از طرف بریتانیای کبیر در مذاکرات صلح شرکت داشت، نوشت: «با کوتاه آمدن آمریکا و خیانتکاری‌های اروپا، پیمان‌های صلح هیچ‌گاه از بوته آزمایش سربلند بیرون نیامدند.» (۶۵)

آرچیبالد ویول، افسر بریتانیایی‌ای که در هر دو جنگ جهانی شرکت داشت، احساس می‌کرد شرایط پیمان به مناقشات پس از جنگ و به درگرفتن جنگ جهانی دوم کمک کرده است. او نوشت: «پس از جنگ برای پایان دادن به جنگ، به نظر می‌رسد که آن‌ها در پاریس به خوبی موفق شدند صلحی برای پایان دادن به صلح پدید آورند.» (۶۶)

از «جامعه ملل» تا «سازمان ملل»

گرچه ایالات متحده با پیمان ورسای مخالفت کرد و به «جامعه ملل» نپیوست، رؤیای وودرو ویلسون در باره بنیانگذاری مجمعی بین‌المللی که به حل و فصل مناقشات بین کشورها بپردازد پس از او باقی ماند. این فکر تنها از آن او نبود. سر ادوارد گری، وزیر امور خارجه بریتانیا، طرفدار تأسیس چنین سازمانی بود و پیش از آن، فیلسوفان سیاسی در فکر راهی برای پایان دادن به تاریخ دیرپای جنگ بین ملت‌ها بودند.

«جامعه ملل» سرانجام نتوانست جلوی ستیزه‌جویی‌های فزاینده دهه ۱۹۳۰ را بگیرد. جنگ جهانی دیگری می‌بایست روی می‌داد تا جهان متقاعد شود که چنین مجمعی به نفع همه است. «جامعه ملل» تا سال ۱۹۴۶ برپا بود، بی‌آن‌که از اعتباری برخوردار باشد. اما سازمانی جدید به نام «ملل متحد» در اکتبر ۱۹۴۵ تأسیس شد که به پیشبرد امنیت بین‌المللی کمک کرد. امروزه «سازمان ملل» در حل و فصل مناقشات بین‌المللی در سرتاسر جهان نقشی فعال ایفا می‌کند. (۱۵)

یادداشت‌ها

پیشگفتار: چرایی آغاز جنگ

1. Quoted in Patrick Glynn, *Closing Pandora's Box: Arms Races, Arms Control, and the History of the Cold War*. New York: Basic, 1992, p. 3.
2. Glynn, *Closing Pandora's Box*, p. 41.
3. Quoted in Philip Magnus, *King Edward VII*. New York: Penguin, 1979, p. 269.
4. Quoted in Magnus, *King Edward VII*, p. 513.
5. Winston S. Churchill, *The World Crisis*. New York: Scribner's, 1931, p. 6.
6. Quoted in Brian Gardner, ed., *Up the Line to Death: The War Poets, 1914-1918*. London: Methuen, 1964, p. 127.

فصل اول: جبهه غرب – کانون طوفان

7. Quoted in Barbara W. Tuchman, *The Guns of August*. New York: Ballantine, 1994, p. 119.
8. Quoted in Louis Raemaekers, *Raemaekers' Cartoon History of the War*, vol. 1. New York: Century, 1919, p. 8.
9. Quoted in Raemaekers, *Raemaekers' Cartoon History of the War*, p. 10.
10. Churchill, *The World Crisis*, p. 11.

11. Marshal Foch, *The Memoirs of Marshal Foch*. Garden City, NY: Doubleday, Doran, 1931, p. 35.

12. Foch, *The Memoirs of Marshal Foch*, p. 117.

13. Quoted in John J. Pershing, *My Experiences in the World War*, vol. 1. New York: Stokes, 1931, p. 166.

فصل دوم: جنگ در دریا و هوا

14. Churchill, *The World Crisis*, p. 85.

15. Quoted in Britain & Germany: The Naval Arms Race, "Britain's Policy as Outlined in the Speech in Parliament of the Foreign Secretary, Sir Edward Grey: March 29, 1909." <http://web.jjay.cuny.edu/~jobrien/reference/ob71.html>.

16. Quoted in Geoffrey Parker, ed., *The Cambridge Illustrated History of Warfare*. New York: Cambridge University Press, p. 283.

17. Quoted in Cyril Falls, *The Great War*. New York: Putnam's Sons, 1959, p. 212.

18. Churchill, *The World Crisis*, p. 310.

فصل سوم: جنگ در خاور نزدیک

19. Churchill, *The World Crisis*, p. 325.

20. Quoted in Churchill, *The World Crisis*, p. 325.

21. Ellis Ashmead-Bartlett, "The Sydney Morning Herald, May 8, 1915," National Library of Australia, www.nla.gov.au/gallipolidespatches/2-2-3-ashmead.html.

22. Quoted in Gardner, *Up the Line to Death*, p. 60.

23. Archibald P. Wavell, *The Palestine Campaigns*. Freeport, NY: Books for Libraries, 1972, p. 21.

24. Quoted in Parker, *The Cambridge Illustrated History of Warfare*, p. 276.

25. Quoted in Byron Farwell, *Armies of the Raj: From the Great Indian Mutiny to Independence, 1858-1947*. New York: Norton, 1991, p. 261.

26. Wavell, *The Palestine Campaigns*, p. 15.

27. Wavell, *The Palestine Campaigns*, p. 14.

28. T.E. Lawrence, *Seven Pillars of Wisdom*. Garden City, New York: International Collectors Library, 1938, p. 64.

29. Lawrence, *Seven Pillars of Wisdom*, p. 74.

30. Lawrence, *Seven Pillars of Wisdom*, p. 186.

31. Lawrence, *Seven Pillars of Wisdom*, p. 165.

32. Lawrence, *Seven Pillars of Wisdom*, p. 277.

33. Wavell, *The Palestine Campaigns*, p. 167.

فصل چهارم: جنگ در جبهه شرق – دنیای کهنه فرو می‌پاشد

34. Quoted in Parker, *The Cambridge Illustrated History of Warfare*, p. 274.

35. Falls, The Great War, p. 220.

36. John Reed, Ten Days That Shook the World. New York: Random House, 1960, p. 8.

37. Reed, Ten Days That Shook the World, p. 10.

38. Quoted in Reed, Ten Days That Shook the World, p. 26.

39. Quoted in David Robin Watson, Georges Clemenceau: A Political Biography. New York: David McKay, 1974, p. 298.

فصل پنجم: آمریکا قدم پیش می‌گذارد

40. Quoted in John Keegan, The First World War. New York: Knopf, 1999, p. 50.

41. Quoted in University of Virginia Library, <http://etext.virginia.edu/jefferson/quotations/jeffl400.htm>.

42. Quoted in Henry F. Pringle, Theodore Roosevelt. New York: Harcourt, Brace, Jovanovich, 1984, p. 408.

43. Quoted in Barbara Tuchman, The Zimmermann Telegram. New York: Macmillan, 1966, p. 176.

44. Tuchman, The Zimmermann Telegram, pp. 176-77.

45. Pershing, My Experiences in the World War, p. 102.

46. Foch, The Memoirs of Marshal Foch, p. 346.

47. Quoted in Byron Farwell, Over There: The United States in the

Great War, 1917-1918. New York: Norton, 1999, p. 106.

48. Quoted in Farwell, *Over There*, p. 19.

49. Foch, *The Memoirs of Marshal Foch*, p. 368.

50. Pershing, *My Experiences in the World War*, p. 162.

51. Quoted in Farwell, *Over There*, p. 228.

52. Foch, *The Memoirs of Marshal Foch*, p. 387.

53. Quoted in Watson, *Georges Clemenceau*, p. 325.

فصل ششم: ورسای و پس از آن

54. Quoted in History Matters, "Making the World 'Safe for Democracy': Woodrow Wilson Asks for War."
<http://historymatters.gmu.edu/d/4943/>.

55. Quoted in Margaret MacMillan, *Paris 1919: Six Months That Changed the World*. New York: Random House, 2002, p. 495.

56. Quoted in Valerie Pakenham, *Out in the Noonday Sun: Edwardians in the Tropics*. New York: Random House, 1985, p. 218.

57. Quoted in MacMillan, *Paris 1919*, p. 495.

58. Quoted in John Bagot Glubb, *Britain and the Arabs: A Study of Fifty Years, 1908 to 1958*. London: Hodder and Stoughton, 1959, p. 74.

59. Quoted in Malcolm Brown, *Lawrence of Arabia: The Life, the Legend*. New York: Thames and Hudson, 2005, p. 145.

60. Quoted in Robert Lansing, *The Peace Negotiations: A Personal Narrative*. Port Washington, NY: Kennikat, 1921, pp. 260-61.

61. Lansing, *The Peace Negotiations*, p. 263.

62. Quoted in André Tardieu, *The Truth About the Treaty*. Indianapolis, IN: Bobbs-Merrill, 1921, p. 184.

63. Quoted in MacMillan, *Paris 1919*, p. 192.

64. Quoted in MacMillan, *Paris 1919*, p. 476.

65. David Lloyd George, *Memoirs of the Peace Conference*, vol. 2. New Haven, CT: Yale University Press, 1939, p. 914.

66. Quoted in David Fromkin, *A Peace to End All Peace*. New York: Henry Holt, 1989, p. 5.

برای آگاهی بیشتر

کتاب‌ها

Simon Adams, World War I. New York: DK, 2001

این شرح مختصر و مصور جنگ جهانی اول دربرگیرنده نمایشگاه‌ها و عکس‌های موزه جنگ سلطنتی لندن است.

Peter I. Bosco and Antoinette Bosco, World War I: America at War. New York: Facts On File, 2003

تاریخ مختصر درگیری آمریکا در جنگ جهانی اول.

Malcolm Brown, Lawrence of Arabia: The Life, the Legend. New York: Thames and Hudson, 2005

این کتاب مصور آشنایی خوبی با شاهکارهای این افسر انگلیسی به دست می‌دهد که در جریان جنگ جهانی اول قبایل عرب را در شورش علیه ترک‌های عثمانی رهبری کرد.

Neil Champion, Poets of the First World War. Oxford, UK: Heinemann Educational Books, 2003

معرفی مناسب نوشته‌های سربازان در جنگ جهانی اول.

Franz Coetzee and Marilyn Shervin-Coetzee, World War I: A History in Documents. New York: Oxford University Press, 2002

مرجع مفید اسناد دست اول در باره جنگ جهانی اول.

Giles Foden, Mimi and Toutou's Big Adventure: The Bizarre Battle of Lake Tanganyika. New York: Vintage, 2004

بازگویی طنزآمیز برخوردهای نیروهای متفقین و آلمان در آفریقا.

R.G. Grant, How Did It Happen? World War I. San Diego: Lucent, 2005

نگاهی دقیق به برخی عوامل مؤثر در آغاز جنگ در ۱۹۱۴.

Jeff Hay, ed., At Issue in History: The Treaty of Versailles. Chicago: Greenhaven, 2001

بررسی مجموعه‌ای از بندهای پیمانی که به جنگ جهانی اول رسماً پایان داد.

Adam Hibbert, In the Trenches in World War I. Oxford, UK: Raintree, 2006

نگاهی همه‌جانبه‌تر به زندگی در جنگ در جبهه غرب.

John Keegan, An Illustrated History of the First World War. New York: Knopf, 2001

این تاریخ یک جلدی اثر تاریخدان برجسته بریتانیایی نگاهی اجمالی به این جنگ دارد و تصاویر متعددی را دربرمی‌گیرد.

Walter Dean Myers and Bill Miles, The Harlem Hellfighters: When Pride Met Courage. New York: HarperCollins, 2006

تاریخ مصور هنگ سیاهپوستان آمریکایی نیویورک که در جریان جنگ جهانی اول در فرانسه جنگید.

Earle Rice Jr., World War I Flying Aces. San Diego: Lucent, 2002

نگاهی به نخستین خلبانان جنگنده آمریکایی و نقششان در جنگ جهانی اول.

The Smithsonian Institution, Legend, Memory and the Great War in the Air. Seattle: University of Washington Press, 1992

این کتاب را موزه ملی هوا و فضای اسمیتسون تهیه کرده است و تصور مردم از قهرمانان جنگ هوایی و تأثیر بعدی آن بر فرهنگ عامه را دنبال می‌کند.

Karen Zeinert, Those Extraordinary Women of World War I. Brookfield, CT: Mill-brook, 2001

تاریخ همکاری زنان در تلاش‌های جنگی و تحولات اجتماعی ناشی از آن.

فیلم‌ها

All Quiet on the Western Front (1930). Universal Studios Home Video.

فیلمی اقتباسی از رمانی اثر اریش ماریا رمارک در باره زندگی در سنگرهای آلمانی در جبهه اروپا. نویسنده از کهنه‌سربازان آلمانی جنگ جهانی اول بود.

Blackadder Goes Forth (1983-1989). BBC series.

این سریال کمدی بریتانیایی بذله‌گویی طنزآمیز تومی یا سرباز عادی بریتانیایی را نمایش می‌دهد که می‌کوشد با بیهودگی‌های زندگی در جبهه غرب دست و پنجه نرم می‌کند.

Gallipoli (1981). Paramount Home Entertainment.

واحدهای استرالیایی نیروهای متفقین در تلاش ناموفق برای تصرف تنگه داردانل و بیرون راندن ترکیه از جنگ مشارکت می‌جویند.

Hell's Angels (1930). Universal Studios Home Video.

هوارد هاگز، غول سینمای آمریکا، در این فیلم ۱۹۳۰ بازنمایی درخشانی از نبرد هوایی جنگ جهانی اول پدید آورد. این فیلم ماجراهای دو برادری را دنبال می‌کند که در آغاز جنگ جهانی اول به «یکان هوایی سلطنتی» می‌پیوندند.

Lawrence of Arabia (1962). Columbia Studios.

ت. ا. لورنس، افسر عجیب بریتانیایی، مقاومت در برابر حکومت ترک‌های عثمانی را در خاورمیانه سازمان می‌دهد. فیلم تحرک جنگ در صحرا را – در تضاد شدید با جنگ ایستای سنگرها در جبهه غرب – به نمایش می‌گذارد و به آرزوهای ملی‌گرایانه در سرزمین‌های عرب اشاره دارد که ناشی از وعده‌های زمان جنگ متفقین به متحدان عربشان است.

The Lost Battalion (2001). A&E Network Studios.

این فیلم تلویزیونی تجربیات دهشتناک سربازان آمریکایی به دام افتاده در جنگل آرگون در ۱۹۱۸ را به نمایش می‌گذارد. تعداد این نیروها به مراتب از آلمانی‌ها کم‌تر بود، اما آن‌ها حاضر به تسلیم یا عقب‌نشینی نبودند.

وبسایت‌ها

BBC, World War I (www.bbc.co.uk/schools/worldwarone/).

سایتی بسیار خوب و دوسویه از بی‌بی‌سی در باره جنگ جهانی اول که انیمیشن، بازی و داستان‌های آن روزگار ویژگی بارز آن است.

First World War.com (www.firstworldwar.com/index.htm).

منبعی اینترنتی در باره جنگ جهانی اول که تصاویر و مقالات کوتاه و جالب توجه بسیاری دارد.

The History Department at the United States Military Academy, World War I (www.dean.usma.edu/history/web۰۳/atlases/great%20war/great%20war%20index.htm).

گزیده‌ای از نقشه‌های رنگی تفصیلی میدان‌های نبرد در جنگ جهانی اول، که آکادمی نظامی ایالات متحده در وست‌پوینت ارائه کرده است.

Imperial War Museum (www.iwm.org.uk/).

وبسایت موزه سلطنتی جنگ لندن، که شامل نمایشگاه‌های اینترنتی، داده‌های ارجاعی و عکس‌هایی در باره جنگ جهانی اول است.

SchoolHistory.co.uk (www.schoolhistory.co.uk/lessons/wwi/objectives_wwi.html).

این وبسایت بریتانیایی دانش شما را در مورد علل جنگ جهانی اول از طریق پرسش و پاسخ دوسویه می‌آزماید.

آ

آتش بس ۱، ۲

آفریقا ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶

آلزاس ۱، ۲

آلنبی ۱

آلپی‌ها ۱

آنزاکز ۱

ا

ابن سعود ۱

ادوارد هفتم ۱

اسکادران لافایت ۱

اصول چهارده گانه ۱

امپراتوری اتریش ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶

امپراتوری عثمانی ۱، ۲، ۳، ۴

انقلاب فوریه ۱

آشمید ۱

اُخرانا ۱

اِشلیفن ۱

ایتالیا ۱, ۲, ۳

ب

بارون سرخ ۱

بالون ۱

بروسیلوف ۱

بریتانیای کبیر ۱, ۲, ۳, ۴

بلشویک‌ها ۱, ۲

بلژیک ۱, ۲, ۳, ۴, ۵

بلیس ۱

بوسنی ۱

بولو ۱

بووه ۱

بَتمان ۱

بِل ۱, ۲, ۳, ۴, ۵

بیتی ۱

بیت المقدس ۱

بیسمارک ۱، ۲

ت

تأثیر قدرت دریایی بر تاریخ ۱

تانگانیکا ۱

تاونزند ۱

ترکیه ۱، ۲، ۳، ۴، ۵

تلگرام زیمرمان ۱

تنگه داردانل ۱، ۲

توماس ۱، ۲، ۳

ج

جبهه شرق ۱، ۲، ۳، ۴، ۵

جبهه غرب ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸

جزایر اورکنی ۱، ۲

جفرسون ۱

جلیکو ۱

جمهوری آلمان ۱

جنگ برف و یخ ۱

جنگ جهانی دوم ۱, ۲

جنگ هوایی ۱, ۲, ۳

جنگجویانِ دوزخیِ هارلم ۱

جورج ۱, ۲

جورج پنجم ۱

خ

خاندان هاشمی ۱

خاورمیانه ۱, ۲, ۳, ۴, ۵

د

دریمر ۱

دولت‌های مرکزی ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸

دوما ۱

دومین نبرد ایپر ۱

دومین نبرد مارن ۱

ر

رایلی ۱

رقابت تسلیحاتی ۱، ۲، ۳

روزولت ۱

روسیه ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶

روس‌های سفید ۱

رید ۱، ۲، ۳

ریشتهوفن ۱

ز

زپلین ۱

زیمرمان ۱

س

سارایوو ۱

سازمان ملل متحد ۱

سامسونف ۱

سرگذشت پرماجرای می‌می و توتو ۱

سوئینتون ۱

سوریه ۱، ۲

ش

شبه جزیره بالکان ۱, ۲

شبه جزیره شاندونگ ۱, ۲

شرکت نفت انگلیس و ایران ۱

شورای ده نفره ۱

شورش اعراب ۱

شر ۱

ص

صربستان ۱, ۲

ع

عراق ۱, ۲

عربستان سعودی ۱

عقبه ۱

عملیات بین‌النهرین ۱

عملیات خرس قطبی ۱

عملیات گالیپولی ۱

ف

فالکنهاین ۱

فرانتس فردیناند ۱

فرانسه ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸

فرنچ ۱

فریرگ ۱

فلسطین ۱, ۲

فوش ۱, ۲

فیصل ۱, ۲

ق

قدرت‌های متفق ۱, ۲, ۳

ل

لاج ۱

لاکهارت ۱

لبنان ۱

لنین ۱

لهستان ۱, ۲

لودندورف ۱

لورنس ۱, ۲, ۳

لورنس عربستان ۱

لورن ۱, ۲

لوسیتانیا ۱, ۲

لوکزامبورگ ۱

لنسینگ ۱

م

مجارستان ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶

مصر ۱, ۲

منطقه نفوذی سن میل ۱

مولتکه ۱

مولر ۱

می می ۱

مکزیک ۱, ۲

مین‌های دریایی ۱

ن

ناوگان بزرگ ۱

نبرد سوم ۱

نبردِ بلو وود ۱

نبردِ دریاچه تانگانیکا ۱

نبردِ مونس ۱

نفت ۱

نقشهِ اِشلیفن ۱

نیروی اعزامی مصری ۱

نیروی دریایی سلطنتی ۱, ۲

نیروی هوایی سلطنتی ۱

نیکولای اول ۱

نیکولای دوم ۱

ه

هاوس ۱

هندوستان ۱, ۲, ۳, ۴

هواپیمای جنگی ۱

هوتیر ۱

هرزگووین ۱

هیندنبورگ ۱

هیپر ۱، ۲

و

واشنگتن ۱

ویلسون ۱، ۲، ۳

ویلهم اول ۱

ویلهم دوم ۱، ۲

پ

پاریس ۱، ۲، ۳

پرشینگ ۱، ۲

پروس شرقی ۱

پرینسیپ ۱

پتن ۱

پیمان ورسای ۱، ۲

چ

چرچیل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵

چین ۱، ۲، ۳، ۴، ۵

ژ

ژاپن ۱، ۲، ۳

ک

کاخ ورسای ۱

کانال سوئز ۱

کرنسکی ۱

کشتی‌های هوایی ۱، ۲

کلوک ۱

کلیمانسو ۱، ۲

کمال ۱

کمونیست‌ها ۱

کنفرانس صلح پاریس ۱

کوت العماره ۱

کیندائو ۱، ۲

کیچنر ۱، ۲

گ

گاز سمی ۱

گالیسی ۱

نشر کتاب (nbbookcity.com)

۱. Dreadnought

۲. British Grand Fleet

۳. German High Seas Fleet

۴. U-boat

۵. British Handley Page

۶. Ocean

۷. Irresistible

۸. Bouvet

۹. ANZACs

۱۰. outer ends

۱۱. «رود کارون به این دو رودخانه متصل می‌شود و پس از اتصال، اروند نام می‌گیرد.»

۱۲. Leie

۱۳. Water Carrier

۱۴. Trans-Jordan

۱۵. «سازمان ملل متحد صرفاً براساس سیاست قدرت‌های بزرگ به ایفای نقش در حل و فصل مناقشات بین‌المللی می‌پردازد.»



مجموعه تاریخ جهان - ۶۱

«مجموعه تاریخ جهان» می‌کوشد چشم‌اندازی گسترده و ژرف از سیر تاریخ عرضه کند. این مجموعه با ارائه زمینه‌های فرهنگی رخدادهای تاریخی، خواننده را مجذوب خود می‌سازد. «مجموعه تاریخ جهان» اندیشه‌های سیاسی، فرهنگی و فلسفی تأثیرگذار را در گذر مشعل تمدن از بین‌النهرین و مصر باستان به یونان، روم، اروپای قرون وسطی و دیگر تمدن‌های جهانی تا روزگار ما پی می‌گیرد. این مجموعه نه تنها برای آشنایی خوانندگان با مبانی تاریخ تدوین شده است، بلکه همچنین در پی آگاه ساختن آن‌ها از این واقعیت است که زندگیشان بخشی از سرگذشت کلی انسان‌هاست.

هر جلد از این مجموعه برداشتی جامع و روشن از یک دوره مهم تاریخی را به خواننده ارائه می‌کند.

طرح جلد: قلی زاده ۱۳۸۸-۱۳۸۹

ISBN 978-964-311-832-7



۹ 789643 118327 ۳۸۰۰ تومان